

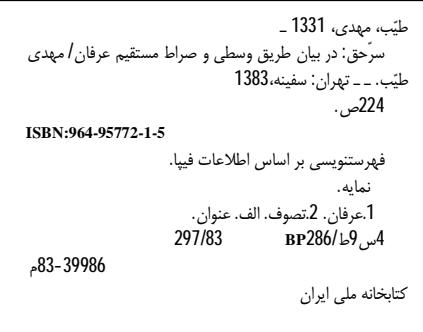
[REDACTED]

[REDACTED]

سرحق

دریان طریق و سلطی و صراط مستقیم عرفان

مهدی طیب



نشانی: تهران، سید خندان، ابتدای بزرگراه رسالت، خیابان شهید کابلی، کوچه شهید آگاهی، شماره 33
کد پستی: 1631767511 تلفن و نمایر: 8465416 صندوق پستی: 14185/616 واحد نشر



مهدی طیب
سر حق

در بیان طریق وسطی و صراط مستقیم عرفان

● چاپ: نخست، 1384. تهران ● شمارگان (تیراژ): 1500 نسخه

● معرفتی: ملیحه رضایی ● صفحه آرایی: محمد طیب

● ویرایش: سودابه زینلی تهرانی ● قیمت: 1600 تومان

ISBN: 964-95778-1-5 964-95778-1-5

Printed in LR.Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

© All right reserved

فهرست اجمالی مطالب

7.....	بیشگفتار
11.....	فصل اول: سرچشمی عرفان اسلامی
55.....	فصل دوم: بررسی دلایل منکران
85.....	فصل سوم: لغزش‌های نظری و عملی در سلوک
207.....	سخن پایانی
211.....	ضمائمه

پیشگفتار

۷ پیشگفتار

در مورد خاستگاه عرفان اسلامی و شیعی، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی دانشمندان مسلمان با عرفان به مخالفت برخاسته و آن را امری عارضی و وارداتی به حوزه اسلامی و شیعی می‌دانند و شواهد و دلایل را در جهت اثبات نظر خود مطرح می‌کنند. برخی اسلام‌شناسان اسلام‌ستیز نیز اسلام و تشیع را فاقد غنایی قلمداد می‌کنند که بتواند خالق عرفان عمیق و عظیمی شود که عارفان مسلمان در قالب آثار نظم و نثر خود عرضه کرده و جهانیان را به ستایش و کرنش در برابر آن واداشته‌اند.

در برابر، باورمندان و علاوه‌مندان به عرفان اسلامی و شیعی، عرفان را همان اسلام و به خصوص همان تشیع ناب و اصیل دانسته و تمامی آموزه‌های عمیق و لطیف آن را مولود تعالیم قرآن و معصومین می‌شمارند.

دو فصل نخستین کتابی که در دست دارید، به بررسی خاستگاه عرفان اسلامی و شیعی اختصاص دارد. فصل آغازین، رویکردی به اسلام را که پدیدآورنده عرفان اسلامی بوده، معرفی نموده است و به استناد آیات و احادیث، این حقیقت را که رویکرد مزبور زاییده خود اسلام و تشیع بوده و منشأ آن، قرآن کریم و سخنان و سیره معصومین می‌باشد، تبیین کرده است.

دو مین فصل، برخی استدلال‌های مخالفان عرفان را به اختصار مورد نقد، بررسی و پاسخ‌گویی قرار داده است و نادرستی استدلال‌های مزبور و ناکافی بودن شواهد و دلایل مخالفان را برای اثبات مدعای آنان، روشن نموده است.

پس از مسلم شدن اصالت و صحّت عرفان اسلامی و شیعی، که مقدمهٔ ورود شخص به عرصهٔ عرفان است؛ فصل سوم، به برخی اشتباهات و لغزش‌هایی که ممکن است در طیٰ طریق عرفان، شخص به آن دچار شود، اشاره نموده و در هر مورد، به اختصار و اجمال، درست و شایسته را از نادرست و ناستوده، تفکیک کرده است و در قالب رهنمودهای کلّی، راه مصونیت از ابتلا به اشتباهات و لغزش‌های نظری و عملی مذبور را معرفی نموده است.

امیرالمؤمنین ۷ می‌فرمایند: اليمين و الشّمال مضلة و الطّريق الوسطيٌّ هى الجادة، عليها باقى الكتاب و آثار النّبوة و منها منفذ السنّة و إليها مصير العاقبة: راست و چپ، گمراهی، و راه میانه، جادة مستقیم است. قرآن و آثار نبوت، آن را سفارش می‌کند، و گذرگاه سنت پیامبر از آن راه است و سرانجام همه به سوی آن بازمی‌گردند.^۱ با استفاده از این تعییر حضرت امیر ۷ منکران و مخالفان عرفان، از یک سو، و به لغزش‌متلبایان و به خطارفتگان در راه عرفان، از سوی دیگر، را می‌توان در اشتباه و گمراهی دید و سالکان و عارفان راستین را که پذیرای مكتب عرفانی اهل بیت : شده و در سلوک عرفانی خویش، به آن بزرگواران اقتدا کرده‌اند و نهایتاً اهل بیت : از درون، با جام خویش و به دست خود، به آنان شراب توحید نوشانده و از زلال ولایت سیرابشان ساخته‌اند، روندگان طریق وسطیٰ و صراط مستقیم عرفان دانست.

آنچه در بین دو فصل نخستین و فصل پایانی کتاب، ناگفته به نظر می‌رسد، آداب سیر و سلوک عرفانی، و طریق تهذیب و ترکیه نفس، به

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبهٰ ۱۶

عنوان مقدمه ضروری سلوک الى الله، از منظر مکتب اهل بیت : می باشد. سبب مسکوت گذارده شدن بحث مزبور در کتاب حاضر، این است که نویسنده، در قالب کتاب‌های شراب طهور و مصباح الهدی به طور مشروح به آن پرداخته است. در دیگر آثار مؤلف، همچون کتاب ره‌توشہ دیدار و دو بخش پایانی کتاب مدیریت اسلامی و در جلد دوئم کتاب کاشف الاسرار مرحوم مولی نظر علی طالقانی، که با تصحیح و تعلیق نویسنده کتاب حاضر منتشر شده، نیز این مبحث به تفصیل مطرح شده است. کتب مزبور مکمل کتاب حاضر، و کتاب حاضر مقدمه کتاب‌های مزبور به شمار می‌آید؛ لذا علاقمندان و مصممان به تهذیب نفس و سلوک عرفانی، به مطالعه دقیق کتب مذکور، و بهره‌گیری از آموزه‌ها و رهنمودهای آن‌ها، توصیه می‌شوند.

امید است اثر حاضر، به آنان که در آستانه آشنایی با عرفان، در مورد صحّت و اصالت آن از نظر اسلام و تشیع، با تردیدهایی مواجه شده و نیز به آنان که در عین شیفتگی نسبت به عرفان، نگران دچار شدن به لغرض‌ها و اشتباهاتی پس از ورود به عرصه سلوک عرفانی می‌باشند، مددی مؤثر نموده و تردید و نگرانی‌های ایشان را برطرف کرده و برای آنان زمینه‌ساز سلوکی شایسته به سوی قله‌های کمال معنوی باشد.

بمنه و فضله
مهدي طيب

فصل اوّل

اسلام نہر عرفان
سرچشمہ

مقدمه

سرچشمه و خاستگاه عرفان اسلامی کجاست و چه نوع روی کردی به دین، منشأ پیدایش آن بوده است؟ در این زمینه دیدگاهها و نظرهای گوناگونی وجود دارد.

بهترین راه برای شناخت منشأ عرفان اسلامی، مراجعه به آثار و مطالعه در احوال عارفان راستین است. شش ویژگی در روی کرد نظری و عملی عارفان به دین، مشاهده می شود که مهمترین عامل پیدایش جریانی به نام عرفان و شخصیت های الامقامی به نام عارفان، در حوزه اسلامی بوده است. این ویژگی ها عبارتند از: خدآگرا، عاشقانه، متعمقانه، علم الهامی و موهبتی خواهانه، شهود طلبانه و تمامیت گرایانه بودن. با دقّت در این ویژگی ها و با مراجعه به منابع دست اول اسلام، یعنی قرآن کریم و احادیث و سیره معصومین : به روشنی مشخص می شود که روی کرد مزبور، از همین منابع ناشی شده است و آغازگر جریان عرفان در حوزه اسلام و شناسانده و مروّج آن در بین مسلمانان، خود پیامبر اکرم و خاندان پاکش : می باشد.

اکنون به تبیین هر یک از ویژگی های مذکور و شواهد ناشی بودن آنها از خود اسلام، می پردازیم.

۱- روی کرد خداگرا

آن گونه که آیات و احادیث بیان می‌دارند و واقعیت خارجی نیز نشان می‌دهد، انسان‌هایی که به دین روی می‌آورند، وجهه همت و مطلوبشان یکی از موارد زیر است.

الف- روی کرد دنیاگرا: برخی از اشخاص، صرفاً با انگیزه دنیاطلبی به سمت دین می‌روند. اینان یا اساساً به دین باور ندارند و با تظاهر دروغین به دیانت، راهی به سوی دستیابی به اغراض و امیال دنیوی خویش می‌گشایند و حتی در لباس دین باوری، به ستیز با دین می‌پردازنند (**منافقان**) یا به دین باور دارند، اماً انتظارشان از دین صرفاً گشودن گره از امور و برآوردن خواسته‌ها و حوائج دنیویشان است و با توسل و دعا یا با سالوس و ریا، در پی دستیابی به این مطلوب خویش‌اند. (**ضعیف الایمانان کوتاه‌اندیش**) و یا فارغ از این که معتقدات دینی واقعیتی بیرون از وجود انسان دارند یا نه، باور به آن‌ها را برای برخورداری از آرامش روانی و پاییندی به ارزش‌های اخلاقی در زندگی دنیوی مفید می‌دانند و به این منظور به دین روی می‌آورند.^۱

۱. اینان عقیده‌مندی به مذهب را موجب برخورداری از یک پناهگاه روانی و درونی برای از پا درنیامدن در لحظات ترس و اضطراب، یا داشتن یک محروم و شنای راز درونی برای تخلیه روانی از راه درد دل کردن نزد او در موقع گرفتاری و ابتلائات سخت و غیرقابل رفع می‌دانند. همچنین عقیده‌مند بودن به یک نیروی برتر غیبی را که حاکم بر عالم و مقدّر امور آدم است و در تمامی لحظات زندگی، در خلوت و جلوت، نظاره‌گر و مراقب انسان می‌باشد، موجب تقيّد شخص به اخلاقیات و عدم تجاوز از مرز ارزش‌های اخلاقی، هنگامی که در موضع قدرت یا در محل خلوت قرار می‌گیرد، به حساب می‌آورند. بر این اساس، به منظور بهره‌مندی از این تأثیرات مفید روانی و کارکردهای مثبت اجتماعی در زندگی، بی‌آن که دغدغه صحت عقاید دینی را داشته و به کاوش و نقدهای منطقی در مورد آن پردازند، دینداری را ترجیح می‌دهند.

ب - روی کرد آخرت‌گرا: برخی دیگر از اشخاص، دین باوری و دین‌گرایی را مقدمه رفع معضلات و مشکلات یا نیل به آرزوها و تمنیات اخروی خود قرار داده‌اند. گروهی از اینان، نگران و هراسان از کیفرهای سخت اخروی ناشی از سرکشی و عصیان در برابر فرامین الهی، در راه دیانت گام نهاده‌اند (خائفان و راهبان) و گروه دیگر، خواهان پاداش‌ها و نعمت‌های شیرین و جذاب اخروی‌اند که به بندگان فرمانبر و مطیع خداوند تعلق می‌گیرد و برای نیل به آن، گام در راه دین نهاده‌اند و به فرمان آن گردن سپرده‌اند (طامعان و راغبان).

ج - روی کرد خداگرا: گروه اندکی از کسانی که سر به راه دین سپرده و گام در طریق آن گذارده‌اند، برجستگانی هستند که نیل به آرزوهای دنیوی و حتی دستیابی به خواسته‌های اخروی، محرک و انگیزاندۀ ایشان نبوده، بلکه با آزادگی از قید دنیاطلبی و آخرت‌جویی، صرفاً از آن رو که خدا را شایسته بندگی و فرمانبری یافته‌اند و بدان خاطر که خویشن را مرهون لطف و فضل او، و او را شایسته شکر و سپاس خویش دیده‌اند، راه طاعت و بندگی خدا را درپیش گرفته‌اند (حرار و آزادگان).

امیرمؤمنان : در بیان انگیزه بندگی خود، به خداوند عرضه می‌دارد:
الله، ماعبدتك خوفاً من نارك و لا طمعاً في جنتك، بل وجدتك اهلاً للعبادة
فعبدتك: خدا، نه از سرِ ترس از دوزخت و نه به طمع بھشت، بندگی تو را پیشه نساختم، بلکه چون تو را شایسته عبادت یافتم سر به راه بندگیت نهادم.¹
همچنین آن حضرت در توصیف اقسام عبادت‌کنندگان، می‌فرمایند: انْ قوماً
عبدوا الله رغبةً فتلک عبادة التجار، و انْ قوماً عبدوا الله رهبةً فتلک عبادة
العبيد، و انْ قوماً عبدوا الله شکراً فتلک عبادة الاحرار: گروهی خدا را به شوق

عطای‌یاش بندگی نمودند، که این پرسش بازگانان است، و گروهی از ترس کیفرهای الهی به بندگی خدا پرداختند، که این پرسش برگان است، و گروهی خدا را در مقام سپاسگزاری عبادت کردند، که این عبادت آزادگان است.^۱ عرفان زایدهٔ چنین روی کرد خدآگرایانه‌ای به دین است.

۲- روی کرد عاشقانه

آیات و روایات، به اعتبار دیگری نیز نوع روی کرد اشخاص به دین را طبقه‌بندی کرده‌اند.

الف - روی کرد تاجرانه، اجیرانه و صابرانه: برخی اشخاص طاعت و بندگی خدا و فرمانبری و اجرای احکام دین را نوعی سرمایه‌گذاری برای دستیابی به سودهای دنیوی یا اخروی می‌دانند و همچون بازگانانی که در پی به دست آوردن سود، تن به هزینه‌ها می‌دهند و یا همچون اجیرانی که در پی دستیابی به مزد، تن به کار می‌دهند، پذیرای پرداخت هزینه و متحمل دشواری‌های نیل به خواسته‌های دنیوی یا اخروی خود، یعنی عمل به دستورات الهی، می‌شوند. برای اینان نفس بندگی و فرمانبری حق، موضوعیت نداشته و مستقلًا مطلوبیتی ندارد، بلکه تنها وسیله و ابزار یا طریقه و پلی است که با آن می‌توانند به مطلوب خویش برسند و تنها به خاطر آن مطلوب است که بر تلخی و دشواری عمل به احکام، صبر می‌کنند. (تجار، اُجراء، صابران) اینان با اهل دنیا، که برای دستیابی به اغراض دنیوی خویش تن به سختی تلاش و تلخی مواجهه با مشکلات می‌دهند، از این

1. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت 237

منظر تفاوتی ندارند. به بیان دیگر، دینداری اینان همچون دنیاطلبی آنان، تاجرانه، مزدخواهانه و صابرانه است.

ب- روی کرد عاشقانه: گروه قلیلی از کسانی که سر به راه بندگی و فرمانبری حق سپرده و گام در طریق دیانت نهاده‌اند، برجستگانی هستند که جمال دلربای الهی از آنان دل ربوده و در جذبه محبت الهی قرار گرفته و در دریای عشق و شیدائی حق غرق شده‌اند و تنها مطلوبشان رضایت محبوب و لقاء و وصال معشوق ازلی خویش است. اینان از سر عشق و محبت، به بندگی و فرمانبری خدا روی آورده و بی‌چشمداشت و تمای پاداش و مزد، منت پذیرانه و مشتاقانه، به طاعت و عبادت پروردگار می‌پردازنند. برای اینان نفس طاعت و بندگی و تأمین رضایت الهی موضوعیت و مطلوبیت داشته و با تمام وجود بدان عشق می‌ورزند.

امام صادق : در توصیف این گروه می‌فرماید: **قوم عبدوا الله حبّاً فتلک عبادة الاحرار و هي افضل العبادة:** گروهی از سر عشق و محبت، به بندگی خدا می‌پردازنند. این عبادت آزادگان و برترین عبادات است.¹ و در بیان انگیزه خویش در عرصه عبادت می‌فرمایند: **هل الدين الا الحب؟ لانعبده الا حبّاً** و هذا مقام مکنون لا يمسه الا المطهرون: آیا دین چیزی جز محبت و عشق است؟ ما اهل بیت جز از سر عشق و دلدادگی، به بندگی خدا نمی‌پردازیم و این مقام مخفی و پنهانی است که جز آنان که (سراسر وجودشان از غیرخدا) تطهیر شده است به آن راه نخواهد یافت.² این زبدگان خلق، به خود عبادت عشق می‌ورزند؛ چنان که پیامبر اکرم : در بیان فضیلت ایشان می‌فرمایند: **افضل الناس من عشق**

1. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الكفر، باب العبادة، حدیث 5.

2. عبدالله جوادی آملی، اسرار عبادات، ص 82.

العبادة. برترین مردم کسی است که به عبادت عشق می‌ورزد.¹ اینان به تعبیر قرآن کریم همان صاحبان قلب سلیماند² که امام صادق : در توصیف آن فرمود: القلب السَّلِيمُ الَّذِي يُلْقَى رَبِّهِ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سَوَاءٌ: قلب سلیم دلی است که در حالی به دیدار پروردگار خویش نایل می‌شود که احمدی جز خدا در آن نیست.³ و نیز مصدق این کلام آن حضرت‌اند که: ما انعم الله عز و جل على عبد اجل من ان لا يكون في قلبه مع الله عز و جل غيره: خدای عز و جل نعمتی بزرگتر از این به بندهای نداده است که همراه خدای عز و جل، چیز دیگری در قلبش نباشد.⁴ هم اینان به تعبیر قرآن کریم، نوشندگان شراب طهوری⁵ هستند که امام صادق : در وصف آن فرمود: يطهّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سُوَى الله: آن‌ها را از هر چه جز خدا پاک می‌کنند.⁶ تنها مطلوب و محبوب اینان خود خداوند است؛ چنان‌که امیرمؤمنان : به خداوند عرضه می‌دارد: يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ وَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ: ای متنهای آرزوهی عارفان و ای محبوب دلهای صادقان.⁷ اینان همان اهل‌الله‌اند که امام صادق : در توصیف ویژگی آن‌ها فرمود: الدُّنْيَا حرام علی اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدُّنْيَا وَ هَمَا حَرَامَانَ عَلَى اهْلِ اللَّهِ: دنیا(طلبی) برای اهل آخرت، و آخرت(خواهی) برای اهل دنیا حرام، و دنیاخواهی و آخرت طلبی، هر دو بر اهل

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 253.

2. سوره شعراء، آیه 89.

3. کلینی، کافی، ج 2، ص 16.

4. ابن فهد حلی، عدۃ الداعی، باب چهارم، درمان عملی ریا.

5. سوره دهر، آیه 22.

6. طبرسی، مجمع‌البيان، ذیل آیه 22 سوره دهر.

7. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

الله حرام است.¹ برای این دلدادگان جمال الهی، تنها مطلوب، خود خداوند است و همه چیز در قرب و وصل او خلاصه می‌شود، چنان که امام سجاد : به خداوند عرضه می‌دارد: لا تباعدنی منک یا نعیمی و جنتی و یا دنیای و آخرتی: مرا به هجران خویش مبتلا مساز، ای نعمت و بهشت من و ای دنیا و آخرت من.² برای اینان، تنها چیز تحمل ناپذیر، فراق و دوری از محبوب ازلی خویش است، چنان که امیرمؤمنان : به خداوند عرضه می‌دارد: هبته صبرت علی عذابک، فكيف اصبر علی فراقک: گیرم که بر عذاب تو صبر کنم، چگونه بر فراق و هجران تو شکیبا باشم?³ اینان همان سابقان و مقربان مذکور در قرآنند.⁴

در حدیث آمده است که: ان عیسی : مرّ ثلاثة نفر قد نحلت ابدانهم و تغیرت الوانهم. فقال لهم: ما الذي بلغ بكم ما ارى؟ فقالوا: الخوف من النار. فقال: حق على الله ان يؤمن الخائف. ثم جاوزهم الى ثلاثة اخرى، فإذا هم اشد تحولاً و تغيراً. فقال: ما الذي بلغ بكم ما ارى؟ قالوا: الشوق الى الجنة. قال حق على الله ان يعطيكم ما ترجون. ثم جاوزهم الى ثلاثة اخرى، فإذا هم اشد تحولاً و تغيراً، كأن على وجوههم المرايا من النور. فقال: ما الذي بلغ بكم ما ارى؟ قالوا: حب الله عز و جل. فقال: انتم المقربون، انتم المقربون: حضرت عیسی : بر سه نفر گذشت که بدنه آنها کاهیده و رنگ ایشان پریله بود. فرمود: چه چیزی شما را به این حال که می‌بینم انداخته است؟ گفتند: ترس از آتش دوزخ. فرمود: حق است بر خدا که خائف را این سازد. سپس از آنها گذشت و به سه نفر دیگر رسید که حال آنها دگرگون تر از ایشان بود. فرمود: چه چیزی شما را به این حال که می‌بینم کشانده است؟ گفتند: اشتباق بهشت. فرمود: حق است بر خدا که آنچه را بدان امید بسته‌اید به شما عطا کند. سپس از آنها گذشت و به سه نفر دیگر رسید که

1. احسائی، عوالی اللئالی، ج 4. ص 119.

2. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات المریدین.

3. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

4. سوره واقعه، آیه‌های 10 و 11.

حال آن ها دگرگون تر از ایشان بود. فرمود: چه چیزی شما را به این حال که می بینم افکنده است؟ گفتند: اشتیاق بهشت فرمود: حق است بر خدا که آنچه را بدان امید بسته اید به شما عطا کند . سپس از آنها گذشت و به سه نفر دیگر رسید که حال ایشان از آن ها هم دگرگون تر بود گویا بر چهره های ایشان آینه هایی از نور قرار داشت . فرمود : چه چیزی شما را به این حال که می بینم افکنده است؟

گفتند: بهشت محبت خدای عزّ و جلّ. فرمود: شما مقربانید، شما مقربانید.¹

همچون ماهی که وجودش نشأت یافته از آب و غرق در آب است، اما دائمًا آب، آب، می گوید و طالب آب است، اینان نیز در عین این که سرایا مشحون از عشق الهی و غرق دریای محبت‌اند، اما یک پارچه عطش‌اند و با همه وجود، طالب شدّت یافتن آتش این عشق‌اند. عطش اصلی شهدای کربلا، که امیرمؤمنان : در وصف قتلگاهشان فرمود: مصارع عشاق: قربانگاه عاشقان،² چنین عطشی بود. دعای اینان به بیان حضرت سجاد :

این است که: اسائلک حبّک و حبّ من يحبّک و حبّ کلّ عمل یوصلنی الى قربک و ان يجعلک احباب الى مما سواک: خدایا عشق و محبت خودت و دوستی آن که هوانخواه تو است و محبت هر عملی که مرا به قرب تو واصل می سازد را از تو طلب می کنم، و درخواست دارم که خودت را در نزد من از هر چه جز تو است محبوب‌تر سازی.³ و نیز: اللہمَّ انِّی اسائلک ان تملأْ قلبي حبّاً لک و خشیةً منک و تصدیقاً بكتابک و ایماناً بك و فرقاً منک و شوقاً اليک. يا ذالجلال و الاکرام حبّ الى لقائک و احباب لقائی: خدایا از تو درخواست می کنم که قلبم را از عشق و محبت به خویش و از خشیت به خودت و از تصدیق به کتابت و از ایمان به

1. فیض کاشانی، محة البیضاء، ج 8، ص 6.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 41، ص 295.

3. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات المحبین.

سرچشمه عرفان اسلامی □ 21

خودت و از غم هجرانت و از شوق وصال و دیدارت، سرشار سازی. ای خدای صاحب شکوه و بزرگواری، مرا شفیته و دوستدار دیدارت ساز و دیدار مرا نیز دوست بدار.¹ و به بیان امیر مؤمنان : خواسته ایشان از خدا این است که: واجعل قلبی بحیک متیماً: خدایا دلم را واله و شیدای عشق خود ساز.² و با اجابت یافتن دعای اینان بود که خدای متعال فرمود: والذین آمنوا اشد حبّ الله: مؤمنان بالاترین درجه محبت را به خدا دارند.³

از آنجا که انبیاء و اولیای الهی، و در صدر آنان، پیامبر اسلام و اهل بیت بزرگوارش : بزرگترین دلدادگان و درس آموختگان مدرسه عشق الهی اند و وجودشان آیینه تمام‌نمای جمال محبوب ازلی و جلوه‌گاه تمام عیار اسماء و صفات الهی است، دلرباترین و دوست‌داشتني ترین موجودات جهان آفرینش در نزد عاشقان حضرت پروردگارند. چرا که حب خوبان خدا، حب خداست. امام صادق 7 در مورد پیامبر اکرم 6 فرموده‌اند: ان الله عز و جل ادب نبیه علی محبتہ، فقال: و انک لعلى خلق عظیم: خدای عز و جل بر پایه عشق و محبت خویش به پیامبرش ادب آموخت، پس آن‌گاه به او فرمود: هر آینه تو دارای اخلاقی عظیم می‌باشی.⁴

عشق و محبت به خدا و خوبان خدا، توانی به مؤمن می‌بخشد که در عرصه صعب معرفت الله و درک غوامض عالم وجود، چالاکانه، به پیش تازد. چنان که امام صادق 7 فرمودند: وَهْ لَا هُلْ مَحْبَتِهِ الْقُوَّةُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ: خداوند

1. محدث قمي، مفاتيح الجنان، دعای ابو حمزه ثماني.

2. محدث قمي، مفاتيح الجنان، دعای كميل.

3. سورة بقره، آية 165.

4. كليني، اصول كافي، كتاب الحجة، باب التفويف الى رسول الله و الى الائمه امر الدين، حدیث 1.

به اهل محبت خویش توان معرفت خود را عطا فرمود.¹ و امام باقر ۷ فرمودند: من احبابنا و زاد فی معرفتنا مسئلنا مسألة الا و نفثنا فی روّعه: هر که ما اهل بیت را دوست بدارد و بر شناختش از ما بیفزاید، هیچ مسائله‌ای را از ما نمی‌پرسد و هیچ حقیقتی را از ما درخواست نمی‌کند مگر آن که پاسخ آن را در جانش القاء می‌کنیم. دامنه عشق و محبت الهی در وجود این مؤمنان، از محدوده اولیای خدا فراتر رفته و همه آفریدگان را در بر می‌گیرد و هر موجودی، به همان میزان که وجودش جلوه‌گاه و آیه و مظہر پروردگار است، نزد اینان محبوب و دوست‌داشتنی است.

مؤمنانی از این دست، دینشان سراپا عشق، و عشقشان سراپا دین است. چنان که امام باقر ۷ فرمودند: هل الدین الا الحب؟ ... الدین هو الحب و الحب هو الدین: آیا دین چیزی جز عشق و محبت است؟ ... دین همان محبت و دلدادگی، و عشق و محبت همان دین است.² عرفان زاییده چنین روی کرد عاشقانه‌ای به دین است.

-3- روی کرد متعمّقانه

به موجب آیات و روایات، دینداران و دین‌باوران، از منظر ژرفای نگاه و عمق درکشان از حقایق دین، متفاوتند. به موجب احادیث، در ورای ظاهر دل‌انگیز و جذاب قرآن، که مرکزی‌ترین خاستگاه دین است، عمق بی‌حد و بطون بسیاری وجود دارد که هر یک از دین‌باوران به لایه‌ای از آن دست یافته‌اند.

1. کلینی، اصول کافی، کتاب التوحید، باب السعادة و الشقاء، حدیث 2.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 69، ص 238

سرچشمه عرفان اسلامی □ 23

امیرمؤمنان ۷ در مورد قرآن کریم می‌فرمایند: ظاهره انيق و باطنه عميق: قرآن ظاهری زیبا و باطنی پر رزفا دارد.^۱ و پیامبر اکرم ۶ می‌فرمایند: ان للقرآن ظهرأ و بطناً و لبته بطناً الى سبعة ابطن: هر آینه برای قرآن، ظاهری و باطنی است و برای باطن آن هم باطنی است، تا هفت بطن.^۲ امام صادق ۷ می‌فرمایند: كتاب الله عز و جل على اربعة اشياء، على العبارة والاشارة واللطائف والحقائق. فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف للأولياء والحقائق للأنبياء: كتاب خدای عز و جل بر چهار قسم است، عبارت و اشاره و لطایف و حقایق. پس عبارت آن برای عوام و اشاره آن برای خواص و لطایف آن برای اولیاء و حقایق آن برای انبیاء است.^۳

احادیث معصومین : که پس از قرآن مبدأ همه حقایق دین است نیز، به فرموده خود آن بزرگواران، در ورای ظاهر خود، دارای بطنون و اعماق بسیاری است که دسترسی به آن‌ها کاری بسیار دشوار و از دسترس عموم خارج می‌باشد. اهل بیت : در موارد بسیاری فرموده‌اند: ان حديثنا صعب مستصعب: حديث ما اهل بيت، سخت و دشوار است.^۴ آن‌گاه احادیث را از نظر کسانی که قدرت درک و فهم درست آن‌ها را دارند، به چهار دسته تقسیم نموده‌اند:

الف - احادیثی که فهم آن‌ها صرفاً محدود به خود اهل بیت : است.

ابوصامت می‌گوید: سمعت ابا عبدالله : يقول: ان حديثنا ما لا يحتمله ملک

1. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 18.

2. فیض کاشانی، تفسیر صافی، مقدمه 8.

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 78، ص 278.

4. مجلسی، بحار الانوار، ج 2 ص 182.

مقرّب و لا نبیّ مرسل و لا عبد مؤمن. قلت: فمن يحتمله؟ قال: نحن نحتمله: از امام صادق ۷ شنیدم که می‌فرمود: همانا حدیث ما چیزی است که نه فرشته مقرّب (چه رسد به دیگر فرشتگان) و نه پیامبر مرسل (چه رسد به دیگر پیامبران) و نه عبد مؤمن (چه رسد به دیگر بندگان) قادر تحمّل (حقایق و معانی) آن را ندارد. پرسیدم: پس چه کسی طرفیت تحمّل آن را دارد. فرمود: خود ما قادر تحمّل آن را داریم.^۱

ب - احادیشی که فهم آن‌ها غیر از اهل بیت : تنها برای فرشته مقرّب و پیامبر مرسل و بندۀ مؤمنی که قلبش با ایمان آزموده شده، امکان‌پذیر است. ابو محمد ثمالی از امام باقر ۷ نقل کرده است که آن حضرت فرمود: انّ حدیثنا صعب مستصعب، لا يحتمله الاّ ثلاّث. نبیّ مرسل او ملک مقرّب او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان: هر آینه حدیث ما اهل بیت، سخت و بسیار دشوار است و جز سه کس از عهده درک و تحمّل آن برنمی‌آید. پیامبر مرسل (ونه دیگر انبیاء) یا فرشته مقرّب (ونه دیگر فرشتگان) و یا مؤمنی که قلبش به ایمان آزموده شده باشد (ونه دیگر مؤمنان).^۲

ج - احادیشی که فهم آن‌ها علاوه بر اهل بیت و فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل و مؤمنان آزموده، برای خواص از مؤمنان که اهل توحید و ولایت و تقوی باشند نیز قابل فهم است. شعیب بن حدّاد از امام صادق ۷ نقل کرده است که: انّ حدیثنا صعب مستصعب لا يحتمله الاّ ملک مقرّب او نبیّ مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان او مدینة حصينة: هر آینه حدیث ما سخت و بسیار دشوار است. جز فرشته مقرّب یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که قلبش به ایمان

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 2 ص 193.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 2 ص 190.

سرچشمه عرفان اسلامی □ 25

آزموده باشد یا شهرهای دارای دژ و بارو، قادرت درک و تحمل آن را ندارند.
شعیب از حضرت پرسید: مقصود از شهرهای دارای دژ و بارو چیست؟
حضرت فرمودند: القلب المجتمع: قلب متمرکز یا دل جمع.¹ همچنین محمد بن سنان از آن حضرت نقل کرده است که: انْ حَدِيشَا صَعْبَ مُسْتَصْعِبٍ، لَا يَتَحَمَّلُ
الاً صَدُورَ مُنِيرَةً أَوْ قُلُوبَ سَلِيمَةً أَوْ أَخْلَاقَ حَسَنَةً: حدیث ما سخت و دشوار
است. جز صاحبان سینه های نورانی یا قلب سلیم یا اخلاق نیک، آن را درک
نمی کنند.²

د - احادیثی که به زبان ساده و قابل درک برای همگان بیان شده و جز
چهار گروهی که در بالا ذکر شد، دیگران نیز با دقت و تدبیر، معنای آنها را
می توانند درک کنند.

چهار قسم فوق، ناظر بر احادیثی است که اهل بیت : به زبان جاری
ساخته اند و الاً معارفی در سینه و اندیشه آنان بود که مطلقاً اظهار نکردند.
چنان که امام صادق 7 فرمودند: ما كَلَمُ رَسُولِ اللَّهِ 6 العَبَادُ بَكَنَهُ عَقْلَهُ
قط: هرگز رسول خدا با کنه عقل خویش با بندگان سخن نگفت.³ و امام سجاد
7 در قالب ابیاتی فرمودند: مِنْ هَمْجُونِ اَمَامَانِ پَيْشَ اَزْ خَوْدَ، دَقَائِقَ عِلْمٍ
خویش را از مردم پنهان می کنم که مبادا جاهلان به گمراهی افتند و مسلمانان خون
مرا حلال دانند و به ریختن خون من، به خدا تقرّب جویند.⁴

با توجه به حقیقت فوق است که اهل بیت : در مورد احادیث
خویش، به پیروانشان دستور داده اند که: فَمَا عَرَفْتُ قُلُوبَكُمْ فَخُذُوهُ وَ مَا انْكَرْتُ

1. مجلسی، بحار الانوار 2، ص 183 و 191.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 2 ص 190.

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 85.

4. فیض کاشانی، حقایق، مقاله اول، باب اول، فصل دوم.

فردّوه الینا: پس آنچه از احادیث ما را که دل‌های شما به شناخت آن نایل شد، پذیرا شوید و آنچه را به شناخت آن موفق نشد به ما محول نمایید.¹ و نیز فرموده‌اند: خالطوا النّاس بما يعْرُفون و دعوهم مما ينْكِرون و لاتحملوهم على انفسكم و علينا. انّ امرنا صعب مستصعب: با مردم طبق آنچه برای آن‌ها قابل فهم است بیامزید و در آنچه برای آن‌ها قابل شناخت نیست رهایشان کنید و آن‌ها را بر خودتان و بر ما تحملی نکنید. هر آینه امر ما سخت و بسیار دشوار است.² و فرمودند: انّ حديثنا صعب مستصعب خشن مخوش. فانبذوا الى النّاس نبذاً. فمن عرف فزيده و من انكر فامسكوا: هر آینه حديث ما سخت و تقيل و دشوار هضم است. پس با احتياط و کم کم آن را به مردم عرضه کنید. کسی که فهمید، برای او بیفزایید و کسی که نفهمید و منکر شد، پس دست نگه‌دارید.³

در حدیثی از جابر آمده است: حدّتني أبو جعفر⁷ تسعين الف حديث لم احدث بها أحداً قطّ و لا احدث بها أحداً ابداً. فقلت لابي جعفر⁷: جعلت فداك، انك قد حملتني و قرأ عظيمًا بما حدّتني به من سرّكم الذي لا احدث به احداً، فربما جاش في صدرى حتى يأخذنى منه شبه الجنون. قال: يا جابر فإذا كان ذلك فاخراج الى الجبال ((الجبلان)) فاحفر حفيرة و دلّ راسك فيها، ثم قل: حدّتني محمد بن علي بكذا و كذلك: امام باقر⁸: نود هزار حديث به من فرمود که تاکنون به احادی نگفته‌ام و تا ابد نیز به احدی نخواهم گفت. به امام باقر⁹: عرض کردم: فدائیت شوم، با آنچه از اسرارتان بر من حديث نمودید، بار سنجینی بر من نهادید که به احدی نگفته‌ام، بسا می‌شود که در سینه‌ام به غلیان می‌آید تا جائی که حالتی همچون جنون مرا می‌گیرد. حضرت فرمود: جابر، هرگاه این‌گونه شد، به سوی

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 191.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 182.

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 193.

سرچشمه عرفان اسلامی □ 27

کوهستان (صحرای) بیرون رو و حفره کوچکی در زمین بکن و سرت را درون آن حفره ببر. سپس بگو: امام باقر به من چنین و چنان فرمود.¹

میثم تمّار طی حديثی نقل می‌کند که: امیرالمؤمنین 7 به صحرای رفتند و با کف دست، در زمین حفره‌ای می‌کنند و سر درون آن می‌برند و راز دل می‌گفتند و سپس حفره را پر می‌کرند و می‌فرمودند: این اسرار را در زمین کاشتم و روزی خواهد رویید.² شاید مقصود حضرت از روییدن، پدید آمدن عارفان بالله و اولیای خدا در آخر الزمان بر روی زمین باشد که قدرت درک و تحمل آن اسرار معرفتی را دارا می‌باشند.

براساس آنچه درباره قرآن و احادیث گفتیم، می‌توان به روشنی پی برد که دین، منحصر به قشر رویین آن نیست و حقایق بسیار عمیق و لطیفی در آن وجود دارد که فراتر از فهم‌های سطحی و ظاهربین است. چنان که یکی از خادمان امام صادق 7 روایت کرده است که: در حضور آن حضرت سخن از گروهی به میان آمد. من عرض کردم: فدایت شوم، ما از آن‌ها بیزاری می‌جوییم، زیرا آن‌ها به آنچه ما قائلیم عقیده ندارند. حضرت فرمودند: آن‌ها ولایت و محبت ما را دارند و شما از آن‌ها بیزاری می‌جویید؟ گفتم: آری. فرمود: در آن صورت پس نزد ما هم حقایقی است که نزد شما نیست. پس آیا برای ما سزاوار است که از شما بیزاری جوئیم؟ عرض کردم: نه، قربانت گردم. فرمودند: و در آن صورت نزد خداوند هم حقایقی است که نزد ما اهل بیت نیست، آیا به نظر تو خداوند به این خاطر ما را طرد می‌کند؟ عرض کردم: به خدا سوگند نه، قربانت گردم، پس ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: با آن‌ها دوستی کنید و از ایشان بیزاری مجوئیید. هرآینه از مسلمانان برخی یک سهم و بعضی دو سهم و برخی سه سهم و بعضی چهار سهم

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 69

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 40، ص 199

و برخی پنج سهم و بعضی شش سهم و برخی هفت سهم از حقایق دین نصیشان شده است.¹ امام باقر ۷ فرمود: روزی نزد امام سجاد ۷ از تقهیه یاد شد. پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند، اگر ابودر آنچه را در قلب سلمان بود می‌دانست، هر آینه او را می‌کشت و این در حالی بود که رسول خدا بین آن دو برادری برقرار ساخته بود. پس گمان شما در مورد سایر خلق چگونه است.² از این حدیث و احادیث فراوانی که در باب تقهیه و کتمان سرّ از اهل‌بیت رسیده است می‌توان دریافت که اسرار و حقایقی در دین وجود دارد که هضم آن حتی برای بسیاری از عالمان و فرهیختگان، دشوار و ناممکن است و افسای آن‌ها می‌تواند زمینه‌ساز گمراهی و یا اقدامات ناصحیح شود؛ لذا باید آن‌ها را تنها در بین کسانی که اهلیت و توان درک و هضم دارند، آشکار کرد.

مهمترین عرصه‌ای که مشحون از اسرار بی‌پایان معرفتی است، وادی توحید است، به گونه‌ای که امام سجاد ۷ فرمود: انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الْزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعْمِقُونَ، فَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصَّدْرِ: هرآینه خدای عزّ و جلّ می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی ژرف‌کاو و موشکاف خواهند آمد، به همین سبب سوره قل هواَللَّهُ أَحَدٌ وَ آيَاتُ سُورَةِ حَدِيدٍ تَأْتِي وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصَّدْرِ را نازل کرد.³ بی‌شک در بسیاری آیات توحیدی قرآن از قبیل آیات 35 تا 38 سوره نور، آیه‌های 53 و 54 سوره فصلت، آیه 6 سوره انشقاق، آیات 103 تا 110 سوره کهف، آیه 5 سوره عنکبوت، آیه 15 سوره یونس، آیه 84

1. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب درجات ایمان، حدیث 2.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 22 ص 343.

3. کلینی، اصول کافی، کتاب التَّوْحِيد، باب النِّسْبَة، حدیث 3.

سوره زخرف، آیه‌های 39 و 40 سوره یوسف،¹ حقایق و اسرار عمیقی در باب معرفت‌الله و توحید ذاتی، اسمائی، صفاتی و افعالی حضرت حق و دریافت شهودی آن حقایق و نیل به لقاء الهی، نهفته است، که نه تنها از فهم ساده عوام، که حتی از درک عقلی و علمی اهل علم و اندیشه فراتر است و جز به مدد تهذیب و تزکیه نفس و سیر الى الله و نیل به مدارج اعلای شهود باطنی، درک آن‌ها امکان‌پذیر نیست. همچنین در خطب توحیدی امیر مؤمنان 7 که نمونه‌هایی از آن در نهج‌البلاغه و توحید صدوق مندرج است، و نیز در ادعیه‌آن بزرگوار همچون صباح، کمیل و شعبانیه، لطائف عمیق توحیدی وجود دارد که بیانگر مراتبی از معرفت‌الله است که جز با سلوک و شهود، قابل درک نیست؛² مباحثی چون تجلی حضرت حق، لقاء‌الله، نظر به

1. ن. ک. سید محمدحسین حسینی تهرانی، الله شناسی، ج 1، 2 و 3 و جواد ملکی تبریزی، رساله لقاء‌الله، سید احمد فهري، بخش نخست.

2. بلندترین و لطیفترین حقایق عرفانی در کلام معصومین :، در قالب ادعیه و مناجات آن بزرگواران مطرح شده است. رمز این امر در آن است که در خطب و نامه‌ها و احادیث، مخاطب ایشان انسان‌هایی بوده‌اند که ظرفیت آن‌ها برای درک و هضم مطالب محدود بوده است و در نتیجه به اقتضای حکمت که ایجاب می‌کند در طرح مطالب، قدرت فهم مخاطب مراعات شود و به حکم این فرموده پیامبر که انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس على قدر عقولهم: ما جماعت پیامبران مأموریت یافته‌ایم که با مردم در حالت گنجایش عقل‌هایشان سخن گوییم. (مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 85) در سخنان خود با مردم، تنها آنچه را در حد فهم آنان بود مطرح می‌ساختند؛ اما آن گاه که در مقام دعا و مناجات بودند، چون مخاطبیان، یعنی خدای متعال، هیچ گونه محدودیتی برای فهم سخن آنان نداشت، بی‌آنکه نگران فهمیده نشدن یا اشتباه فهمیده شدن مطالب عمیق و بلندی که در درون داشته، باشند، آن‌ها را ابراز و اظهار می‌کردند.

وجه رب و امثال آن، که آیات و روایات مشحون از آن هاست.¹
 از تمامی موارد مذبور، تنها به ذکر عباراتی از مناجات شعبانیه
 امیر المؤمنین 7 بسنده می شود؛ زیرا در خانه اگر کس است، یک حرف بس
 است.

الهی هب لی کمال الانقطاع اليک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها اليک، حتی
 تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة، فتصير ارواحنا معلقة بعزم
 قدسک. الهی واجعلنی ممّن نادیته فاجابک ولاحظته فصعق لجلال فناجیته سرّاً و
 عمل لک جھراً ... الهی و الحقنی بنور عزّ الابھج فاکون لک عارفاً و عن سواک
 منحرفاً و منک خائفاً مراقباً. خدای من، نهایت درجه بربیان از غیر و پیوستن و
 روی نمودن به خودت را به من موهبت فرما و دیدگان دل ما را به نوری که دلها
 با آن به تو می نگرند روشن فرما، تا دیدگان دلها، حجاب‌های نورانی را بدرند و به
 معدن عظمت واصل شوند تا روح‌های ما، به عزم قدس تو بیاویزند. خدای من، مرا
 از آنان قرار ده که نداشیش نمودی و اجابت کرد و بر او نظر افکنندی، پس مدهوش
 جمالت شد، پس آن گاه در سرّ او به گفتگوی محرمانه با او پرداختی و او آشکارا
 برای تو دست به عمل زد ... خدای من، مرا به نور عزمت که از همه چیز
 بهجت‌آفرین تر است ملحق ساز تا تنها شناسا و عارف تو باشم و از جز تو روی
 بگردانم و تنها از تو ترسان بوده و در پیشگاه تو مراقب خود باشم.²

1. در زمینه آیات و احادیث ناظر به تجلی حضرت حق، از جمله به این موارد می‌توان اشاره کرد: سوره اعراف، آیه 143، مجلسی، بحار الانوار، ج 82، ص 273 ج 4، ص 261 ج 92، ص 107 و سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌های 108، 147، 185 و 186 و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای سمات و دعای شب مبعث. در مورد نظر به وجه رب و لقاء الله به منابع پاورقی 1 صفحه قبل مراجعه شود.
2. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

سرچشمه عرفان اسلامی □ 31

عرصهٔ دیگری که سرشار از اسرار عمیق معرفتی است، وادی ولايت است. احادیث و روایات و خطب و مکتوبات فراوان پیامبر اکرم و اهل بیت بزرگوارش، بخصوص خطب حیرت‌انگیز امیر مؤمنان 7 در زمینه مقامات باطنی و تکوینی خویش، و نیز متون زیارات مأثور و موثقی که از آن بزرگواران رسیده است، همچون زیارت جامعهٔ کبیره، بیانگر حقایق ژرف و لطیفی در رابطه با جایگاه و نقش بلند و منحصر به‌فرد خاندان پاک رسالت در ایجاد و بقاء و ادارهٔ عالم و عالمیان است که فهم و درک آن، چه رسد به تصدیق و باورشان، از ظرفیت اندیشهٔ بسیاری عالمان و اندیشه‌ورزان فراتر است.¹

سومین عرصه‌ای که به عنوان نمونه به آن اشاره می‌کنیم شناخت انسان و معرفت‌النفس است که حاوی حقایق عمیق و اسرار شگرفی است. حقیقت انسان بعنوان سرّ الله و موجودی که نسخهٔ جهان آفرینش و دربردارندهٔ جهانی بزرگتر از جهان بیرون است، و ابعاد و ظرفیت‌های وجودی انسان و مدارج و مراتبی که نیل به آن‌ها برای وی میسر است و این که انسان کامل دارای چه ویژگی‌ها و در نظام هستی دارای چه جایگاهی است، در آیات قرآن و احادیث معصومین : فراوان مورد بحث قرار گرفته است و اسرار و رموز عمیق و غامضی در این زمینه در کتاب و سنت وجود دارد که درک گنه آن‌ها، از دسترس نه تنها عوام، که حتی بسیاری از خواصِ اهل علم، فراتر است.²

1. ن.ک. به: مهدی طیب، ره توشه دیدار، ص 31-46، مهدی طیب، مصباح‌الهدی، ص 476-490

2. ن. ک. به: مهدی طیب، مصباح‌الهدی، ص 422-427 و مولی نظر علی طالقانی، کاشف الاسرار، مهدی طیب، ج 2 ص 348-666

در ک حقایق بلندی از دین، که به نمونه‌هایی از آن در وادی توحید، ولایت و انسان‌شناسی اشاره شد، همت والایی می‌طلبد و روی کرد والاهمتانی که طالب و بی‌جوى آن شده‌اند، پدیدآورنده عرفان است.

4- روی کرد علم الهامی و موهبتی خواهانه

در فهم و فراگیری حقایق هستی و معارف دینی، راه، منحصر به کسب و تحصیل ظاهری علوم عقلی و نقلی نیست. آیات و احادیث بسیاری حکایت از این دارند که برخی مؤمنان صالح، حقایقی را از راه باطن دریافت می‌کنند و بی‌آن که نزد عالم و دانشمندی زانو بزنند، به معارف والایی دست می‌یابند.

معارف بلندی که خضر ۷ دریافت کرده بود، که حتی پیامبر اول‌العزمی چون موسی ۷ نه تنها به آن راه نیافته بود که حتی طاقت تحمل آن را نداشت^۱ و نیز حکمتی که به لقمان عطا شده بود،^۲ نمونه‌هایی از این دریافت‌های باطنی است. الہامات باطنی که مادران دو پیامبر بزرگ الهی، یعنی موسی و عیسی : دریافت کردن،^۳ نمونه دیگری از این حقیقت است. وعده خداوند به اهل ایمان که در صورت مراعات تقوای الهی، به آن‌ها علم موهبت خواهد شد^۴ و قدرت تمیز حق از باطل، به آنان عنایت خواهد گردید،^۵ شواهد قرآنی دیگری بر این امر می‌باشند.

1. سوره کهف، آیات 82-60

2. سوره لقمان، آیه 12

3. سوره قصص، آیه 7 و سوره مریم، آیات 24-26

4. سوره بقره، آیه 282

5. سوره انفال، آیه 29

در احادیث معصومین : هم به امکان دستیابی به علم موهبتی الهی فراوان تصریح شده است. به عنوان نمونه در منابع شیعی، احادیثی بدین قرار وجود دارد: ما اخلاص عبد الله اربعین صباحاً الا جرت ينابيع الحکمة من قلبه على لسانه.¹ ما اخلاص عبد الله اربعین يوماً الا جرت ينابيع الحکمة من قلبه على لسانه.² من اخلاص الله اربعین يوماً فجر الله ينابيع الحکمة من قلبه على لسانه.³ ما اخلاص عبد الایمان بالله اربعین يوماً (ما اجمل عبد ذکر الله اربعین يوماً) الا زهد الله في الذی و بصره داءها و دواعها وثبت الحکمة في قلبه و انطق بها لسانه⁴. و در منابع اهل سنت نیز چنین احادیثی آمده است: ما من عبد يخلص الله العمل اربعین يوماً الا ظهرت ينابيع الحکمة من قلبه على لسانه.⁵ من اخلاص الله اربعین صباحاً ظهرت ينابيع الحکمة من قلبه على لسانه.⁶ که معنای اصلی تمامی این احادیث، با اختلاف الفاظی که دارند، این است که اگر کسی وجود خود را چهل روز برای خدا (از غیر او) خالص کند، خداوند چشمتهای حکمت را از قلب او بر زبانش جاری می‌سازد. پیامبر اکرم ۶ می‌فرمایند: جاهدوا انفسکم على شهواتکم تحل قلوبکم الحکمة: با تمایلات و خواهش‌های نفسانی خویش مبارزه کنید تا حکمت در دل‌های شما جای گیرد.⁷ امیر المؤمنین ۷ می‌فرمایند: من زهد فی الذی ... علّمہ بغیر تعلیم: هر که زهد و بُر رغبَتِی به دنیا پیشه سازد...

1. صدوق، عيون اخبار الرضا، ص 258

2. محدث قمی، سفينة البحار، مادة حكم.

3. ابن فهد حلی، عدة الداعی، ص 170

4. کلینی، اصول کافی، ج 2 ص 16

5. غزالی، احیاء العلوم، ج 4 ص 322

6. سهروردی، عوارف المعارف (همش احیاء العلوم، ج 2 ص 256)

7. ورّام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهه النّواطل (مجموعه ورّام)، ج 2 ص 122.

بی آن که از کسی عالم بیاموزد خداوند به او علم عنایت می‌کند.¹ پیامبر اکرم ۶ می‌فرمایند: من عمل بما علم و رسمه الله علم ما لم يعلم: هر کس به آنچه دانست عمل کرد، خداوند علم آنچه نمی‌داند را به او به ارث می‌رساند.² امیر المؤمنین ۷ می‌فرمایند: ليس العلم في السماء لينزل اليكم و لا في الأرض ليصعد لكم بل مجبول في قلوبكم؛ تخلّقوا بالأخلاق الروحانيّين حتّى يظهر لكم: علم نه در آسمان است که بر شما فرود آید و نه در زمین است تا برای شما بالا آید، بلکه در قلب‌های شما آفریده شده است؛ به اخلاق روحانیان متنلّق گردید تا برای شما آشکار شود.³ و نیز آن حضرت در وصف اهل ذکر می‌فرمایند: و في ازمان الفترات عباد ناجهم في فكرهم و كلمتهم في ذات عقولهم: در دوران‌های مختلف روزگار، بندگانی هستند که خداوند در فکرشنان با آنان محربانه راز گفته و در درون اندیشه‌شان با آن‌ها سخن می‌گوید.⁴ امام صادق ۷ می‌فرمایند: ليس العلم بالتعلّم إنما هو نور يقع في قلب من يريده الله تبارك و تعالى ان يهديه: علم به درس آموختن نیست. علم نوری است که خدای تبارک و تعالی در قلب کسی که اراده می‌فرماید هدایتش نماید، قرار می‌دهد.⁵

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 78، ص 63.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 68، ص 363.

3. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص 247. حدیثی قریب به این مضمون نیز از حضرت عیسی ۷ نقل شده است. حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، نکته 788.

4. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 222.

5. مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 225 و شهید ثانی، منیة المرید، ص 148 و 167.

مؤمنانی که با علم اکتسابی ارضاء نشده و به آن بستنده نکرده و در پی علم الهامی و موهبتی الهی و به تعبیر دیگر علم لدّنی برآمده‌اند،¹ روی‌کردشان به دین، پدیدآورنده عرفان است.²

5- روی‌کرد شهود طلبانه

ظاهر عالم، مُلک یا دنیا نامیده می‌شود؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: تبارک الّذی بیده الملک: مبارک است خدایی که مُلک عالم در یاد قدرت اوست.³ به موجب آیات و احادیث، در ورای این ظاهر، عالم، باطنی دارد که ملکوت یا آخرت خوانده می‌شود. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شيء: منزه است خدایی که ملکوت همه چیز در یاد قدرت اوست.⁴ و نیز می‌فرماید: يعلمون ظاهراً ... و هم عن الاخرة هم غافلون: از ظاهری آگاهند... و از آخرت غافلند.⁵ (در این آیه، آخرت نقطه مقابل ظاهر قرار داده شده است، یعنی باطن). بنابراین انسان نیز به عنوان یکی از موجودات عالم، ظاهر و مُلکی دارد و باطن و ملکوتی.

1. سوره کهف، آیه 65

2. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که اگر در احادیث آمده است: العلماء ورثة الانبياء: عالمان وارثان پیامبرانند. (مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 164) با توجه به این که وارث، آنچه را مورث دارد به ارث می‌برد، و با عنایت به این که علم انبیای الهی، علم لدّنی و موهبتی الهی بوده نه علم اکتسابی، شاید بتوان نتیجه گرفت که وارثان حقیقی پیامبران، در مرتبه نخست، کسانی‌اند که علم لدّنی و موهبتی را از پیامبران به ارث برده‌اند.

3. سوره تبارک، آیه 1.

4. سوره یس، آیه 83.

5. سوره روم، آیه 7.

انسان همان گونه که در ظاهر وجود خود حواسی دارد که به وسیله آنها ظاهر عالم را احساس و ادراک می‌کند، در باطن خویش نیز حواسی دارد، که در صورت سلامت و هوشیاری باطنی، قادر است به وسیله آنها باطن و ملکوت عالم را احساس و ادراک نماید. چنان که حضرت ابراهیم⁷ به مدد دیدگان باطنی خویش به رویت ملکوت آسمان‌ها و زمین نایل آمد. قرآن کریم می‌فرماید: کذلک نری ابراهیم ملکوت السّموات والارض: این گونه به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم.¹ و از این آیه قرآن کریم که می‌فرماید: اولم ينظروا في ملکوت السّموات والارض: آیا مردمان به ملکوت آسمان‌ها و زمین نظر نمی‌کنند؟² می‌توان دریافت که چنین دیده ملکوت‌نگر و باطن‌بینی در تمامی انسان‌ها وجود دارد؛ زیرا اگر دیده‌ای که بتواند به ملکوت نظر کند در آن‌ها نبود، چنین توقعی از آنان به جا نبود. پیامبر اکرم⁶ می‌فرمایند: ما من عبد الا و لقلبه عینان، و هما غیب یدرك بهما الغیب. فإذا اراد الله بعد خيراً فتح عیني قلبه فرأى ما هو غائب عن بصره: هیچ بنده‌ای نیست مگر این که قلبش دو چشم دارد که آن دو دیده پنهانند و به وسیله آن‌ها غیب درک می‌شود. پس هنگامی که خداوند نسبت به بنده‌ای اراده نیک نماید، دو چشم دل او را می‌گشاید، پس او آنچه را که از دیدگان ظاهرش پنهان بود می‌بیند.³ امام سجاد⁷ می‌فرمایند: الا ان للعبد اربع عين، عینان يبصر بهما امر دينه و دنياه، و عينان يبصر بهما امر آخرته. فإذا اراد الله بعد خيراً فتح له العينين اللتين في قلبه فابصر بهما الغیب و امر آخرته، و اذا اراد به غير ذلك ترك القلب بما فيه: هر بنده‌ای چهار چشم دارد، دو چشم که با آن‌ها امر

1. سوره انعام، آیه 75.

2. سوره اعراف، آیه 185.

3. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص 247.

دین و دنیايش را می بیند و دو چشم که با آن ها امر آخرت خویش را می بیند، پس آن گاه که خداوند نسبت به بندهای اراده نیک نماید، دو چشمی را که در دلش وجود دارد می گشاید و در نتیجه او به وسیله آن دو، غیب و امر آخرت خویش را می بیند. و هنگامی که غیر آن را نسبت به او اراده کند، قلبش را در همان حالی که هست رها می کند.¹ و امام صادق 7 می فرمایند: انَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ
بعد خیراً نَكْتَفَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً مِنْ نُورٍ وَ فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ: هنگامی که خدای
تبارک و تعالی نسبت به بندهای اراده نیک نماید، نوری در دل او می افکند و
گوش های دل او را می گشاید.²

آنچه اکثريت انسانها را از قدرت مشاهده و ادراک ملکوت و باطن
عالم محروم ساخته و حواس و ادراکات باطنی آنها را از کار انداخته، محبت
و تعلق خاطر آنان به دنيا و مسحور و مفتون و غرق توجه به دنيا شدن
آن هاست. گروهي از آنها در اثر افراط در اين امر، به طور کلی حواس باطنی
خود را نابود کرده‌اند و از جمله ديدگان باطنی آنها کور و نابينا شده است.
قرآن کريم در مورد اين گروه می فرماید: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَلُ الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَلُ
الْقُلُوبُ: چشمان ظاهر آنها کور شده ولکن دیدگان دلها نابينا شده است.³ گروه
ديگر آنها باطنشان به خواب رفته و حواس باطنیشان گرچه باقيست، اما
از کارافتاده است. پیامبر اكرم 6 می فرمایند: النَّاسُ نِيَامٌ: مردمان در خوابند.⁴
قرآن کريم در مورد اينان می فرماید: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 61، ص 250.

2. كليني، اصول كافي، كتاب التوحيد، باب الهداية أنها من الله عز و جل، حدیث 2.

3. سوره حج، آیه 46.

4. مجلسی، بحار الانوار، ج 50، ص 134 و ج 66، ص 306.

اعین لا يصررون بها و لهم اذان لا يسمعون بها، أولئك كالانعام بل هم أضل،
 أولئك هم الغافلون: دلهايی دارند که با آن‌ها احساس و ادراک نمی‌کنند و
 دیدگانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آن‌ها
 همچون چهارپایانند - که ادراک و چشم و گوش باطن ندارند - بلکه گمراه‌ترند.
 آن‌ها همان غافلانند - که از وجود حقائق باطنی عالم بی خبرند.¹

این دو گروه چون تنها با حواس ظاهری خود با عالم در ارتباطند، جز
 آنچه با حواس ظاهری می‌توان دریافت، از عالم هیچ تصویری ندارند و از این
 که عالم، باطن و ملکوت و آخرتی دارد، غافل و بی خبرند. قرآن کریم در
 مورد ایشان می‌فرماید: **يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة هم
 غافلون: ظاهري از زندگاني دنيا را می‌دانند و از آخرت غافلند.**²

تنها در صورت قطع تعلق از دنیا، ادراکات باطنی اینان بیدار و فعال
 شده و به مشاهده ملکوت و باطن عالم نایل می‌شوند. به قطع تعلق از دنیا،
 اصطلاحاً موت گفته می‌شود³ پیامبر اکرم ۶ می‌فرمایند: **الناس نیام فاذا
 ماتوا انتبهوا: مردمان در خوابند و چون به موت نایل شوند، بیدار می‌گردند.**⁴

1. سوره اعراف، آیه 179.

2. سوره روم، آیه 7.

3. این که موت به معنای مرگ نیز به کار برده می‌شود به این خاطر است که اکثر انسان‌ها
 تا زنده‌اند از دنیا دل نمی‌کنند و تنها به هنگام مردن و فوت‌شان است که دل از دنیا
 بر می‌گیرند و به موت نایل می‌شوند. این کثرت همزمانی فوت و موت، سبب شده که
 تدریجاً موت نیز معنی فوت پیدا کند و به جای آن به کار رود.

4. مجلسی، بحار الانوار، ج 50 ص 134 و ج 66 ص 306.

سرچشمه عرفان اسلامی □ 39

انسان‌ها از نظر نحوه نیل به موت به دو گروه تقسیم می‌شوند. اکثریت اشخاص، همان گونه که ذکر شد، تا زنده‌اند دل از دنیا برنمی‌دارند¹ و در نتیجه تنها به هنگام مرگ و جان دادن است که به اجبار و اضطرار، از دنیا دل می‌کنند. اینان به موت اضطراری نایل می‌شوند و در نتیجه موت، پرده از برابر دیده باطنشان برگرفته می‌شود و باطن عالم را که تا آن لحظه از وجودش بی خبر بودند، به رأی العین می‌بینند. قرآن کریم در مورد این گروه می‌فرماید: و جاءت سکرت الموت بالحق ... لقد كنت في غفلة من هذا فكشننا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد: و به راستی سکرات موت فرا رسید ... و تو از این (که عالم، باطن و آخرتی دارد) غافل بودی و ما پرده را از مقابل تو برداشتیم و دیدگان تو امروز تیزیین و نافذ شده است. (باطن عالم را می‌بیند)² اما قلیلی از اشخاص برجسته وجود دارند که در زمان حیات ظاهری خویش به خواست و اراده خود، با تهذیب نفس و دلشستن از محبت دنیا، به موت اختیاری نایل می‌شوند. این گروه مصدق این سخن پیامبر اکرم ۶ می‌باشد که: موتوا قبل ان تموتوا: پیش از آن که (به اضطرار) به موت نایل شوید (به اختیار خویش) به موت دست یابید.³ این موت اختیاری مقارن تولد معنوی آنان و راهیافتنشان به ملکوت آسمان‌ها و زمین است. حضرت عیسی :

می‌فرمایند: لن يلح ملکوت السّموات و الارض من لم يولد مرّتين: کسی که دوبار (یکی از رحم مادر و دیگری از رحم یا تعلق به دنیا) متولد نشود، به

1. دقت شود که موت دست کشیدن از استفاده از دنیا نیست، بلکه دل بریدن از محبت و وابستگی به دنیاست.

2. سوره ق، آیات 19-22

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 69، ص 317 و ج 72، ص 59

ملکوت آسمان‌ها و زمین داخل نمی‌شود.¹ در اثر این موت و تولد اختیاری، اینان به بیداری باطنی می‌رسند و در حالی که زنده‌اند و حواسِ ظاهری‌شان نیز کار می‌کند، حواسِ باطنی‌شان فعال می‌شود. این برجستگان، در حالی که دیگران تمام توجه‌شان مصروف ظاهر دنیاست، به باطن عالم می‌نگرند و باطن عالم را می‌بینند. امیر المؤمنین ⁷ می‌فرمایند: انَّ اولياءَ اللهِ هُمُ الَّذِينَ نظَرُوا إِلَى باطِنِ الدِّينِ إِذَا نظرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا: اولیاء و دوستان خدا همان کسانند که هنگامی که مردم به ظاهر دنیا می‌نگرند، آن‌ها باطن دنیا را می‌بینند.²

یکی دیگر از عواملی که انسان را از احساس و ادراک حقایق باطنی عالم هستی باز می‌دارد، اسیر دست شیاطین بودن و در منجلاب گناهان فرورفتن و به اعمال معصیت‌آمیز معتاد شدن است.

امام سجاد : در مقام دعا عرضه می‌دارند: انَّكَ لَا تتحجَّبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تتحجَّبَ الْأَعْمَالَ دُونَكَ: خدا یا تو در برابر خلق پرده‌ای بر خود نکشیده‌ای، جز آن نیست که اعمال (زشت و معصیت‌آمیز) خودشان، آن‌ها را از مشاهده تو محجوب ساخته است.³ و امیر المؤمنین می‌فرمایند: انَّ الْاحْتِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لَكُثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ: در پرده و مخفی بودن خداوند از خلق، به خاطر فراوانی گناهان آن‌هاست.⁴ به فرموده امام کاظم خدای متعال به حضرت داود: وَحْى نَمُودَ كَهْ: حذر اصحابک عن حب الشهوات فانَّ الْمَعْلَقَةَ قُلُوبُهُمْ بِشَهَوَاتِ الدِّينِ قلوبهم محجوبة عنی: یارانت را از محبت لذائذ جسمانی و نفسانی پرهیز ده، که

1. فروزانفر، احادیث مثنوی، ص 96 و داود قیصری، شرح فصوص الحكم، ص 315.

2. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت 432.

3. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه نمای.

4. صدوق، التوحید، ص 250.

همانا کسانی که به لذت‌های دنیوی دل بسته‌اند، دل‌هایشان از من در حجاب است.¹ و پیامبر اکرم ۶ می فرمایند: **لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم، لنظروا الی ملکوت السّموات و الارض:** اگر نبود که شیاطین اطراف دل‌های بنی آدم را گرفته و احاطه کرده‌اند، هر آینه همه مردمان ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌دیدند.²

بنابراین تهدیب نفس از آلدگی‌ها و تطهیر جسم از معاصی، می‌تواند زمینه‌ساز مشاهده حقایق باطنی عالم شود.

از دیگر عواملی که انسان‌ها را از احساس و ادراک ملکوت و باطن عالم محروم می‌سازد، ضعف و تزلزل در عقیده و ایمان است. پیامبر اکرم ۶ می فرمایند: **لولا تزیید فی حدیثکم و تمریج فی قلوبکم، لرأیتم ما أرى و لسمعتم ما اسمع:** اگر پرگویی در کلامتان و آمیختگی - شک و یقین - در قلب‌هایتان نبود، هر آینه آنچه را من می‌بینم، شما هم می‌دیدید و آنچه را من می‌شنورم، شما هم می‌شنیدید.

قرآن کریم می‌فرماید: **و اعبد رَبِّكَ حتّیٰ يأتِيكَ اليقين:** پروردگارت را بندگی کن تا تو را یقین فرا رسد.⁴ در نتیجه اگر شخص، با در پیش گرفتن راه عبادت و بندگی، به یقین دست یابد، حواس و ادراکات باطنیش فعال و بیدار شده و به ادراک و احساس ملکوت عالم و مناظر اخروی نایل می‌شود. علت توفیق حضرت ابراهیم ۷ در مشاهده ملکوت آسمان‌ها و زمین همین یقین

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 154.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 59، ص 163 و ج 63، ص 332.

3. محبی‌الدین بن عربی، فتوحات مکیه، ج 1، ص 147، ج 3، ص 13 و 131.

4. سوره حجر، آیه 99.

بوده است. چنان که قرآن کریم فرموده است: **لیکون من الموقنین: برای این که (ابراهیم) از اهل یقین می‌باشد.**¹

قرآن کسانی را که به مرتبه علم اليقین رسیده‌اند، که نازلترين مرتبه از مراتب سه‌گانه علم اليقين، عين اليقين و حق اليقين است،² قادر به رؤیت و دیدن آتش دوزخ در همین دنیا می‌داند. لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم: اگر بر علم اليقين آگاه باشید، هر آینه آتش دوزخ را می‌بینید.³ چنان که قضیه جوان اهل یقینی که به خدمت رسول الله : رسید و تمامی عوالم باطنی و اخروی را مشاهده می‌کرد و پیامبر ۶ نیز دریافت‌های او را تأیید فرمودند، مؤید این حقیقت است. امام صادق ۷ ماجرای آن جوان را چنین بیان می‌فرمایند: **ان رسول الله ۶ صلی بالناس الصَّبِح فنَظَرُ النَّاسِ شَابَ فِي الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَعْفُقُ وَ يَهُوَ بِرَأْسِهِ مَصْفَرًا لَوْنَهِ، قَدْ نَحْفَ جَسْمَهُ وَ غَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ.** فقال رسول الله ۶: **كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فَلَان؟** قال: أَصْبَحْتَ يَا رسول الله مُوقِنًا. فَجَبَ رَسُولُ اللهِ مِنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ لَهُ: **إِنَّ لَكَ يَقِينَ حَقِيقَةً، فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟** فقال: **إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَ اسْهَرَ لِيَّ وَ اظْمَأَ هُوَاجْرِي، فَغَزَّتْ نَفْسِي عَنِ الدِّيَّا وَ مَا فِيهَا حَتَّى كَأْنِي انْظَرَ إِلَى عَرْشِ رَبِّيِّ وَ قَدْ نَصَبَ لِلْحِسَابِ وَ حَسَرَ الْخَلَاقِ لِذَلِكَ وَ انا فِيهِمْ وَ كَأْنِي انْظَرَ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارِفُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ مَتَكَبُّونَ وَ كَأْنِي انْظَرَ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مَعْذَبُونَ مَصْطَرُخُونَ، وَ كَأْنِي الْآنَ اسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي.**

1. سوره انعام، آيه 75.

2. به دو مرتبه نخست یقین در آیه‌های 5 و 7 سوره تکاثر و به مرتبه نهایی آن در آیه 95 سوره واقعه اشاره شده است.

3. سوره تکاثر، آيه 5.

قال رسول الله ۶: هذا عبد نور الله قلبه بالإيمان، ثم قال له: الزم ما أنت عليه. فقال الشاب: ادع الله لي يا رسول الله ان ارزق الشهادة معك، فدعا له رسول الله فلم يلبث ان خرج في بعض غزوات النبي ۶ فاستشهد بعد تسعه نفر و كان هو العاشر: روزی رسول خدا ۶ نماز صبح را با مردم گزارد. سپس در مسجد نگاهش به جوانی افتاد که چرت می زد و سرش پایین می افتاد، رنگش زرد، تنفس لاغر و چشمانش به گودی فرو رفته بود. رسول خدا ۶ به او فرمود: حالت چگونه است؟ عرض کرد: من صاحب یقین گشته‌ام. رسول خدا ۶ از گفته او در شگفت شد و فرمود: هر یقینی را حقیقتی است. - نشانه - حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد: يا رسول الله یقین من است که مرا اندوهگین ساخته و به من بیداری شب و تشنگی روز بخشیده و مرا نسبت به دنیا و هرچه در آن است بی رغبت ساخته است، به گونه‌ای که گویا عرش پروردگارم را می‌بینم که برای رسیدگی به حساب خلق بريا شده و مردم برای حساب گرد آمداند و گویا اهل بهشت را می‌نگرم که در نعمت می‌خرامند و یکدیگر را می‌شناشند و بر تخت‌ها تکیه زده‌اند. و گویا اهل دوزخ را می‌بینم که در آنجا معلبدند و به فریادرسی، ناله می‌کنند. و گویا اکنون صدای زبانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنبیان‌داز است. رسول خدا ۶ به اصحاب فرمود: این جوان بنده‌ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن ساخته است. سپس به او فرمود: بر این حال که داری ثابت باش. جوان عرض کرد: يا رسول الله از خدا بخواهید که شهادت در رکاب شما را روزیم کنم. رسول خدا ۶ برای او دعا فرمود. ملتی نگلشت که در جنگی همراه پیغمبر بیرون رفت و بعد از شهادت نه نفر، شهید شد و دهمین شهید آن جنگ گردید.^۱

امیر المؤمنین ۷ در توصیف تقوایشگان نیز به همین نکته اشاره فرموده اند. فهم و الجنة کمن قد رآها فهم فيها منعمون و هم و النار کمن

قد رآها فهم فيها معدّيون: آن‌ها و بهشت چونان کسی که آن را می‌بیند و در آن متنعم است می‌باشند، و ایشان و دوزخ همچون کسی که آن را می‌بیند و در آن معدّ است، می‌باشند.^۱ آن حضرت در وصف اهل ذکر نیز به همین ویژگی اشاره نموده‌اند. فكأنما قطعوا الدّيَا إلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا، فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، فكأنما اطّعوا غيوب اهل البرزخ في طول الاقامة فيه و حققت القيامة عليهم عادتها، فكشفوا غطاء ذلك لأهل الدنيا، حتّى كأنّهم يرون ما لا يرى النّاس و يسمعون ما لا يسمعون: با آن که در دنیا زندگی می‌کنند، گویا آن را رها کرده، به آخرت پیوسته‌اند. آن‌ها سرای دیگر را مشاهده می‌کنند. گویا بر غیب‌های اهل برزخ در دوران اقامت طولانیشان در آن، مُشرفند و قیامت و عده‌های خود را برای آنان تحقّق بخشیده است و آن‌ها پرده‌های قیامت را برای اهل دنیا برداشته‌اند. به گونه‌ای که گویا آنچه را مردم نمی‌بینند، آن‌ها مشاهده می‌کنند و آنچه را مردم نمی‌شنوند، آن‌ها می‌شنوند.² امام سجاد⁷ هم با عنایتی که در عرفات به زهری نمودند، برای لحظاتی چشم باطن او را گشودند و او اشخاص را به صورت خوک‌های مشاهده کرد.³ شبیه این عنایت را در طواف حجّ، امام باقر و امام صادق⁷ به ابابصیر فرمودند و او نیز بسیاری از طواف‌کنندگان را که با ولایت دشمنی داشتند، به صورت بوزینگان و خوک‌های مشاهده کرد.⁴ و این صورت‌ها همان صورتی است که به موجب احادیث، آن‌ها در قیامت با آن محشور می‌شوند.⁵

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۵۸.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱ و ج ۴۷، ص ۷۹.

۵. فیض، علم اليقین، ج ۲، ص ۹۰۱.

از عوامل دیگری که موجب محرومیت و محجویت انسان از ادراکات باطنی و مشاهده حقایق هستی می‌باشد، خودبینی است. امام کاظم ۷ علّت بی‌نصیب شدن خلق را از مشاهده جمال الهی، همین خودبینی دانسته‌اند. ایشان می‌فرمایند: لا حجاب بینه و بین خلقه غیر خلقه: بین حضرت احادیث و مخلوقاتش، حجابی جز خود خلاائق وجود ندارد.^۱ بنابراین با رهایی از اسارت دیو خودبینی، انسان از محجویت خارج شده و به رویت و دیدار حضرت حق نایل می‌شود.

پیامبر اکرم ۶ می‌فرمایند: المؤمن ينظر بنور الله: مومن با نور الهی می‌نگرد.^۲ و در حدیث قدسی این سخن خداوند آمده است که بنده مؤمن از راه عمل به فرائض و نوافل، به جایی می‌رسد که حتی کنت سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصر به: تا بدان جا که من - خداوند - گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند.^۳ بی‌شک هیچ حقیقتی از چنین چشم و گوشی مخفی و غایب نخواهد بود. همین دیده خدائی پیامبر ۶ اکرم ۷ بود که در معراج، نور عظمت الهی را مشاهده کرد. چنان که امام کاظم ۷ در مورد معراج آن حضرت فرمودند: فاراه الله من نور عظمته ما احباب: خداوند از نور عظمت خویش، هرچه او دوست داشت، به او نمایاند.^۴ همین دیده دل بینای امیرمؤمنان ۷ بود که به هر چه نگریست،

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 4، ص 304

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 7، ص 323

3. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب من أذى المسلمين، حدیث 7 و 8.

4. مجلسی، بحار الانوار، ج 3، ص 296

خدا را مشاهده کرد. چنان که خود فرمود: ما رأیت شيئاً الاّ و رأیت الله قبله و بعده و معه و فيه: به هیچ چیز ننگریستم مگر این که پیش از آن، پس از آن، همراه آن و درون آن چیز، خدا را دیدم.¹ و جز با دیدن خداوند به عبادت او برخاست. همان گونه که فرمود: ما كنت عبد ربّاً لم اره: من کسی نیستم که خدایی را که نیسم عبادت کنم. رأته القلوب بحقائق الایمان: دل‌ها با حقایق ایمان خداوند را می‌بینند.² امام صادق ⁷ هم با تکرار آیه‌ای ناگهان آن را مستقیماً از پروردگار شنیدند.³

چنین توفیقاتی بعضًا نصیب دست پروردگان مکتب ولایت نیز شده است. چنان که با عنایت امام صادق ⁷ ابو بصیر به رؤیت قلبی پروردگار دست یافت و حضرت بشارت این رؤیت را برای همه مؤمنان دادند.⁴ مؤمنانی که ادراکات و حواس باطنیشان بیدار و فعال می‌شود، از اسارت و محبویت عالم خلق بیرون شده و به فصحت عالم امر راه می‌یابند.⁵ در این جایگاه است که به هر چیز از جنبه و وجهه الهی آن نگریسته و توجه می‌نمایند و به هر سو رو می‌کنند و به هر چه نظر می‌افکنند وجه الله را می‌بینند.⁶ از آنجا که امام، صاحب‌الامر و ولی امر و همان وجه الله است که تمامی اولیاء الهی بدان روی دارند،⁷ کسی که به عالم

1. فیض، علم اليقین، ج 1، ص 49.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 4، ص 44.

3. سید بن طاووس، فلاح السائل، ص 107 و فیض، محدثة البيضاء، ج 1، ص 352.

4. مجلسی، بحار الانوار، ج 4، ص 44.

5. سورة اعراف، آیه 54.

6. سورة بقرة، آیه 115.

7. محلث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبہ.

امر را یافته است، به دیده دل و شهود باطنی، در سراسر عالم امام را حاضر و ظاهر می‌بیند.

آنچه به عنوان نمونه بدان اشاره کردیم، تا حدودی مفهوم شهود و امکان‌پذیر بودن آن برای مؤمنان را روشن ساخت.¹

مؤمنانی که در طلب نیل به شهود برآمده‌اند و هم آهنگ با پیامبر اکرم ﷺ تمای اللهم ارنی الاشیاء کما هی: خدا یا چیزها را با حقیقت وجودیشان به من بنمایان،² نموده‌اند، روی کرداشان به دین، زمینه‌ساز پیدایش عرفان است.

6- روی کرد تمامیت‌گرا

اسلام به عنوان یک دین، همانند هر چیز دیگر، دارای اسم و نام، وصف و صفت، و حقیقت و ذاتی است. چنان که میوه‌ای چون سیب، نامی دارد که از سه حرف س، ی، ب تشکیل شده است، وصفی دارد که همه اطلاعاتی است که درباره انواع و خواص سیب قابل فراگیری است، و حقیقتی دارد که خود میوه سیب است؛ اسلام و مسلمانی هم نام و اسمی دارد که اشخاص بر خود می‌نهند، وصف و صفتی دارد که همه معلوماتی است که در مطالعات دینی قابل کسب و فراگیری است، و حقیقتی دارد که معرفت و ایمان قلبی، روحیات و خلقیات معنوی و انسانی، و اعمال صالح و منطبق بر اوامر و رضایت الهی است.

اشخاص در بهره‌مندی از اسلام به سه گروه تقسیم شده‌اند. گروهی تنها به نام و ادعای مسلمانی بسته کرده‌اند و نه شناختی از اسلام دارند و نه

1. ن.ک. به: مهدی طیب، ره توشه دیدار، ص 57 تا 67 و مهدی طیب، مدیریت اسلامی، ص 20 تا 23.

2. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص 244 و فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 6، ص 26 و نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد، ص 309.

وجودشان بهره‌ای از کمالات دین برده است.¹ گروه دیگر علاوه بر نام مسلمانی، به کسب علم و جمع‌آوری اطلاعات در عرصه شناخت دین پرداخته و عمری را به مباحثات و مجادلات علمی بر سر موضوعات دینی سپری ساخته‌اند، ولی وجودشان از کمالات دین بی‌بهره است. اما گروه سومی وجود دارند که همت خود را بر بهره بردن از حقیقت دین و پیاده کردن اسلام در همه ابعاد وجودی خویش و نایل شدن به کمالاتی که اسلام در صدد رساندن انسان به آن‌ها بوده، گمارده‌اند. نه اسم و ادعای مسلمانی، و نه حتی قیل و قال‌های علمی بر سر مسائل اسلامی، هیچ یک، آن‌ها را به خود جذب و مشغول نساخته و از گام سپردن در جهت نیل به حقیقت دین بازنشسته است.²

بهرمندی از برکات دین در تمامی ابعاد ظاهري و باطنی و دنيوي و اخريوي، تابع ميزان باورمندي به تعاليم ومعارف آن است. در طيف گسترده باور به دين، سه مرحله اسلام، ايمان، وايقان را می‌توان تشخيص داد. اسلام اظهار باورمندي در سخن و رفتار، بدون اعتقاد قلبي است. ايمان باور نسبی قلبي است که کم و بيش مظاهر آن در انديشه و احساس و گفتار و رفتار

1. سوره حجرات، آیه ۱۴ سوره عنکبوت، آیه ۲ و سوره صف آیه ۳.
2. نکته در خور دقّت این است که دین در تعلم تجزیه پذیر و در تحقیق غیر قابل تجزیه است. یعنی تفکیک و تجزیه دین در عرصه مطالعات دین‌شناسی، به حوزه‌های عقائد، اخلاق، احکام، تاریخ و... به منظور ژرف‌کاوی‌های کارشناسانه و کسب تخصص‌های علمی در هر یک از حوزه‌های مزبور، امری پذیرفتنی و قابل تأیید است. اما در عرصه تدین و دینداری، چنین امری ناموجّه و نادرست است. به بیان دیگر، عالم و مجتهد متجزّی قابل تصوّر و قبول است؛ لکن مسلمان و مؤمن متجزّی مردود و غیر قابل قبول است.

شخص بروز می‌کند. ایقان باور کامل و قاطع قلبی است که تمامی وجود شخص را تحت تأثیر قرار داده و اندیشه و احساس و گفتار و رفتار وی را کاملاً با خویش هماهنگ ساخته و به رنگ خویش در می‌آورد. کاستی در بهره‌مندی از برکات دین، ناشی از ضعف و نقصان در باور، و در حد کمال متفعل شدن از برکات مزبور، منوط به نیل به یقین و باور کامل به تعالیم و معارف دین است. مؤمنان بلند همت، به ایمان نسبی بستنده نکرده و نیل به تمامیت ایمان، که مرتبه ایقان است را هدف قرار داده‌اند.

اسلام دینی فطری است¹ و فطرت به معنای خلقت و آفرینش است. بنابراین یکی از معانی فطری بودن دین اسلام، مطابقت و همسانی آن با خلقت انسان است. به بیان دیگر، ساختار دین اسلام با ساختار وجودی انسان همسان و مطابق است. لذا همان گونه که وجود انسان دارای سه بخش جسم یا بدن، نفس یا روان، و روح یا قلب است؛ اسلام نیز دارای احکام و دستورات عملی، اخلاقی و روحیات معنوی، و معارف و عقاید قلبی است. در نتیجه، به همان نحو که در نشئه دنیوی، انسان بدون یک یا دو جزء از اجزاء سه گانه مذکور، قابل تصوّر و تحقیق نیست، اسلام نیز بدون یک یا دو جزء از اجزاء سه گانه مزبور، بی‌معنا و مفهوم است. علاوه بر این، همان گونه که سه جزء جسم، نفس و روح، در وجود انسان هر یک منزلت و اهمیتی خاص خود را دارد و در مقایسه اجزاء با یکدیگر، یکی مهم (جسم)، دیگری مهمتر (نفس) و سومی مهمترین است (روح)، سه جزء احکام عملی، اخلاقی و روحیات معنوی، و معارف و عقاید قلبی، در پیکرۀ اسلام نیز هر یک منزلت و اهمیتی خاص خود دارد و در مقایسه اجزاء مزبور با یکدیگر،

یکی مهم (احکام و تکالیف عملی)، دیگری مهمتر (اخلاق و روحیات معنوی) و سومی مهمترین است (معارف و عقاید قلبی). در زمینه آنچه اشاره شد، متأسفانه انحرافات گوناگونی در بین مسلمانان پدید آمده است.

الف - گروهی، با روی کرد افراطی به یکی از سه جنبه اسلام و کم اهمیت تلقی کردن دیگر جنبه‌ها، در عمل، از دو جنبه دیگر بازمانده و اسلام و مسلمانیشان به یک جنبه منحصر شده است، چونان مقدس‌مآبان قشری که از اسلام و مسلمانی، به احکام فردی و عبادی بسنده کرده‌اند. بی‌شک چنین روی کردی، با حقیقت اسلام سازگار نیست؛ زیرا اولًا هیچ جنبه فاقد اهمیتی در اسلام وجود ندارد که بتوان به آن بی‌اعتنایی کرد و نپرداختن به آن را موجّه شمرد. ثانیاً نسبت میزان اهمیت هر جنبه در مقایسه با سایر جنبه‌های دین، تابع سلیقه و مذاق اشخاص نیست و معیار آن قرآن و سنت و سیره مucchomien است. این امر که از نظر اسلام، شناخت و باور یا معرفت و ایمان، شرط پذیرفته شدن هر عمل صالحی است، چنان در آیات و روایات مورد تأکید قرار گرفته،¹ که به نظر نمی‌رسد منکری داشته باشد. در نتیجه این که دارا بودن ایمان و معرفت بیش از التزام به احکام عملی اهمیت دارد، غیرقابل تردید است. مهم‌تر بودن روحیات معنوی و محسنات اخلاقی، از احکام فقهی و فرائض عبادی نیز امری است که چه به صورت کلّی و چه در مورد برخی از صفات اخلاقی، به نحو

1. کلینی، اصول کافی، کتاب فضل علم، باب عمل بغیر علم، حدیث 2 و کتاب التوحید، باب النّوادر، حدیث 4 و کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاتة، حدیث 2.

جداگانه و خاص،¹ در احادیث و روایات، فراوان مورد تصریح قرار گرفته است. بنابراین کسانی که نه در پی افزایش معرفت و ارتقاء ایمان بوده و نه در صدد تهذیب نفس و آراستن خویش به روحیات معنوی و فضایل اخلاقی می‌باشند و همه مسلمانیشان به انجام اعمال عبادی و مراعات احکام ظاهری خلاصه شده است، از تمامیت دین محروم و غیرقابل تأییدند.

ب - گروه دیگر هر یک از سه جنبه دین را مختص طبقه و سطحی از مؤمنان دانسته و به گمان ارتقاء خویش به سطوح بالاتر، خود را از جنبه‌هایی که مختص سطوح پائین‌تر پنداشته‌اند، بی‌نیاز و معاف شمرده‌اند؛ همچون برخی از جهال صوفی مشرب که احکام عملی یا شریعت را مربوط به عوام، تعالیم اخلاقی و طریقت را مربوط به خواص، و معارف شهودی و عقاید قلبی یا حقیقت را مربوط به اخص خواص پنداشته، و به گمان اهل طریقت بودن، خود را از عمل به شریعت، و یا به پندار و اصل به حقیقت بودن، خود را از عمل به شریعت و الترام به طریقت بی‌نیاز و معاف می‌دانند.

این روی کرد نیز از حقیقت اسلام بیگانه است؛ زیرا شریعت، طریقت و حقیقت، سه بُعد واقعیّت واحد و تجزیه ناپذیری به نام اسلام است. چنان که عطر و بو، شکل و رنگ، و طعم و مزه سبب، سه جنبه از حقیقت واحدی به نام سبب است و اگر سبب وجود داشته باشد، هر سه آن‌ها وجود دارند و اگر هریک را حذف کنیم، دیگر چیزی به نام سبب وجود نخواهد داشت. در نتیجه مسلمان و مؤمن راستین کسی است که هم قلبی سرشار از معرفت و

1. به عنوان نمونه در مورد صبر: کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب صبر، حدیث‌های 2 و 4. در مورد راستی و امانتداری: همان، باب الصدق و اداء الامانة، حدیث 12. در مورد حیاء: همان، باب الحیاء، حدیث 5. در مورد غیبت: حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ابواب العشرة، باب 152، حدیث 9.

عشق به خدا و اولیای الهی، هم روانی جایگاه روحیات برجسته معنوی و اخلاق والای انسانی، و هم پیکری تجلی گاه اعمال صالح و احکام الهی دارد. پیامبر اکرم واهل بیت بزرگوارش : که از یک سو در قله کمالات انسانی و ایمانی قرار گرفته و الگوی تمام عیار و نیکوی مسلمانی اند,^۱ و از سوی دیگر شریعت، طریقت و حقیقت را همزمان و توأمان واجدند، بهترین شاهد و سند بر بطلان پندار پیش گفته‌اند.

قرآن کریم در آیه نور، چراغی (**مصطفیح**) را مثال می‌زند که حبابی شیشه‌ای (زجاجة) دارد و درون چراگدانی (**مشکوہ**) نهاده شده است.^۲ اگر چراغ را، همان قلب نورانیت یافته از معرفت و محبت خدا و اولیای خدا، حباب را، روان منور به نور روحیات معنوی و خلقیات الهی، و چراگدان را، پیکر نورانی به نور اعمال صالحه و احکام عملی دین بدانیم، چگونه قابل تصوّر است که قلب، به نور حقیقت روشن، و روان به نور طریقت نورانی بوده و پیکر، غرق در ظلمت اعمال سوء و معاصی و گناهان و ناهمانگ با احکام شریعت باشد؟ یا این که قلب از نور معرفت و محبت و شهود روشن، اما روان به ظلمت اخلاق سوء و روحیات پلید، و پیکر به ظلمت اعمال سوء و معاصی و گناهان مبتلا باشد؟

مثال دیگر قرآن شجره طیبه است که ریشه‌ای استوار در زمین، و ساقه و شاخه‌هایی گسترده در آسمان، و میوه‌های فراوان و نو بر پیکر دارد.^۳

1. سوره احزاب، آیه ۲۱

2. سوره نور، آیه ۳۵

3. سوره ابراهیم، آیه ۲۴

سرچشمه عرفان اسلامی □ 53

درخت اسلام و ایمان نیز چنین است. ریشه‌هایی مستحکم در دل سرشار از ایمان و عشق و معرفت مؤمن دارد و از آن ریشه، ساقه‌ها و شاخه‌های روحیات متعالی و خلقیات فاضله، در آسمان روان او روییده است و هر دم میوه‌های اعمال شایسته و کردارهای مطابق احکام الله بر پیکر او ظاهر می‌شود. همواره بین ریشه و پیکره و میوه‌های درخت، سنجیت برقرار است و از ریشه هر درختی، تنها پیکره و میوه همان درخت می‌روید.

با توجه به مطالب فوق، انفکاک بین شریعت، طریقت و حقیقت، یک خیال باطل و یک امر ناشدنی و ناممکن است و آنان که به شریعت ملتزم نیستند، یا شریعت و طریقت را توأمان رها کرده‌اند، نه اهل طریقت‌اند و نه بهره‌ای از حقیقت نصیب‌شان شده است.¹

از آنچه گفته شد مفهوم تمامیت‌گرا بودن در روی‌کرد به دین را می‌توان دریافت. کسانی که از یک سو، به ادعای مسلمانی اکتفا و به قیل و قال‌های علمی اسلام‌شناسانه بسنده نکرده‌اند و در پی این بوده‌اند که وجودشان تجلی‌گاه حقیقت اسلام شود، و از سوی دیگر، در صدد بوده‌اند از اسلام و ایمان فراتر رفته و به مرتبه ایقان برستند و به کمالات ناشی از آن نایل شوند، و از دیگر سو، اسلام را در تمامیت خود، یعنی احکام عملی فردی و اجتماعی (شریعت)، روحیات معنوی و خلقیات شایسته (طریقت) و معارف شهودی و ایمان و محبت قلبی (حقیقت)، با همان میزان اهمیتی که خود اسلام برای هر یک از اجزاء سه‌گانه مذبور قائل شده‌است، شناخته و درصد د پیاده‌کردن آن در خویشتن بوده‌اند، روی‌کرده‌شان به دین، تمامیت‌گرایانه می‌باشد. عرفان راستین، زایدۀ چنین روی‌کردی به دین است.

1. ن. ک. به: مهدی طیب، مدیریت اسلامی، ص 193-206.

سخن آخر:

با آنچه به استناد آیات قرآن کریم و احادیث و روایات معصومین : ذکر شد، جای تردید نمی‌ماند که روی‌کردی با ویژگی‌های ششگانهٔ فوق، که پدیدآورندهٔ عرفان راستین اسلامی است، پایه‌گذاری جز قرآن کریم و پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت بزرگوارش : نداشته است. متون اسلامی مشحون از معارف بلند عرفانی، و سیرهٔ عملی پیامبر اکرم و اهل بیت کرامش : سرشار از سلوک عارفانه در تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی است و در نتیجه عرفان راستین همان تشیع حقيقی است و عارفان راستین همان شیعیان به تمام معنا می‌باشند.

فصل دوم

بررسی دلایل منکر

منکران و مخالفان عرفان و تصوّف چه می‌گویند؟

گروهی از نویسندهای مسلمان، در برخورد با عرفان و تصوّف، موضوعی سخت منکرانه و مخالف اتخاذ نموده و با قاطعیت و جزم، تمامی مکاتب و شخصیت‌های منتسب به عرفان و تصوّف را مطرود و مردود شمرده‌اند. منکران و مخالفان عرفان و تصوّف معتقدند سخنان عرفا به هیچ وجه ریشه الهی و آسمانی نداشته، عارفان مسلمان مطالب خود را تماماً از ادیان و اقوام پیش از اسلام اخذ کرده یا ضمن بهره‌مندی از دیگران، آن‌ها را عمدتاً از قرآن و احادیث لکن با تفسیر به رأی‌ها و تأویلات ناروا گرفته‌اند. اینان در مقام اثبات درستی دیدگاه خود از یک سو به نفی و طرد هایی که بعضاً از سوی برخی صوفیان صاحب نام نسبت به صوفیان نامدار دیگر صورت گرفته استناد جسته‌اند¹ و از سوی دیگر به نظر عالمان سنی، همچون محمد بن ادريس شافعی، ابن جوزی و ابن تیمیه، در طرد و تکفیر صوفیه یا برخی صوفیان² و نظر برخی عالمان شیعی، همچون شیخ مفید، ملا صدر و فیض کاشانی، ملا محمد طاهر قمی و علامه مجلسی، در مخالفت با صوفیه استشهاد نموده‌اند.³ از دیگر سو در اثبات نظر خود مبنی بر بطلان عرفان و تصوّف، به احادیث و روایاتی مبنی بر نهی از رهبانیت و تارک دنیا شدن، نفی برخی از صوفیان، همچون سفیان ثوری، ابوهاشم کوفی، عباد بن کثیر

1. ابننصر سراج، اللَّمع، ص 411-433.

2. شمس الدين محمد الذهبي، تذكرة الحفاظ، و سيوطي، طبقات المفسرين، ص 31 و سبکی، طبقات الشافعیه، ج 3، ص 60-62. و حسین زرین کوب، دنباله جستجو در تصوّف ایران، ص 22 و 146 و تلبیس ابليس، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، ص 161 و 162. و ابن تیمیه، مختصر الفتاوى المصریه، ص 571.

3. مفید، الرَّد على الحالج، و ملا صدر، کسر اصنام الجاهلية، فیض کاشانی، الانصاف، و محمد طاهر قمی، تحفة الاخیار، و محمد باقر مجلسی، عین الحیوة.

بصری و منصور حلاج و نیز نفی مدعیان بدون عمل یا حیله‌گران، گمراهن و نادانانی که نام تصوف بر خود نهاده‌اند، استدلال کرده‌اند¹ و نهایتاً از مجموعه استنادات و استشهادات و استدلال‌های خود، بطلان تصوف و عرفان و جدائی کامل حساب آن از دین و شریعت را نتیجه گرفته‌اند. و با اشاره به مشابهت‌هایی که بعضی بین بعضی از معارف و مراسم عرفانی اسلام با مکاتب و مذاهب فلسفی و عرفانی دیگر، همچون عقاید ایرانیان باستان، هندوها، یونانیان، چینی‌ها و گرایش‌های عرفانی ادیانی چون یهودیت و مسیحیت، وجود دارد،² عرفان را جریانی وارداتی به حوزه اسلام دانسته‌اند. در این فصل، به اختصار، ادعاهای و استدلال‌های منکران و مخالفان عرفان و تصوف را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

تذکر آغازین

صرف نظر از ایرادات اساسی که بر ادله و شواهد منکران و مخالفان عرفان و تصوف وارد است، باید توجه داشت که هدف آماج نفی و طرد قرار دادن عرفان و جدا اعلام نمودن حساب آن از اسلام و تشیع، در شرایط حاضر امری نادرست و ناموجّه است؛ زیرا در جهان کنونی که بشر پس از چند قرن افراط در مادیگری و دنیاگرایی، سرخورده و ناکام از بیراهه‌ای که طی نموده، متحیر و سرگردان، در پی مکتب و مرامی است که روح تشنّه معنویّت او را سیراب نموده و نیازهای فراغیوانی و فراتبیعی او را پاسخ گوید، و در طلب این خواسته، هر مدعی عرفان و معنویّت را لبیک می‌گوید

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 113_130، و محدث قمی، سفينة البحار، ج 2، ص 56_64.

2. ن.ک. به: سید یحیی یثربی، عرفان نظری، ص 71_111.

بررسی دلایل منکران □ 59

تا شاید گم شده خویش را در کلام و مرام او بیابد،¹ حذف کردن عرفان از اسلام، قوی‌ترین جاذبه‌ای را که می‌توان به وسیله آن انسان سرخورده عصر ما را به مکتب حیات‌بخش اسلام و مذهب نجات‌بخش تشیع جذب و هدایت نمود، از اسلام و تشیع باز می‌ستاند و اسلام و تشیع را از آن محروم می‌سازد. این جفایی است به اسلام و تشیع، همان گونه که به انسان و بشریت.

در سرزمین خودمان نیز که به دلیل ضعف مدیریت‌ها و سوء عملکردهای برخی از دست‌اندرکاران و مانع تراشی‌ها و سنگ اندازی‌های برخی از قدرت‌های جهانی، نظام اسلامی در عملی ساختن شعارهای انقلاب و آرمان‌های مردم، در برخی از زمینه‌ها کارآمدی لازم را از خود نشان نداده و با سه‌پاشی‌ها و یأس‌آفرینی‌های رسانه‌های بیگانه و پیام‌رسانان داخلی بیگانگان، نوعی نامیدی و یأس نسبت به توانمندی و حقیقت اسلام، در ذهن برخی از مردم، خصوصاً تحصیلکردها، پدید آمده است، یکی از جذب‌ترین دریچه‌هایی که از اسلام به روی اهل دانش و اندیشه می‌توان گشود، عرفان است و نفی عرفان از اسلام و تشیع، زمینه‌ساز روی آوردن آن‌ها به مکتب‌های عرفانی منحرف جوامع غیر اسلامی و یا گرویدن ایشان به مکاتب الحادی و جریانات آلوده و فاسد غربی است، که این نیز جفایی به اسلام و تشیع و نیز به نسل جوان و اهل فکر و فضل کشورمان است.

نفی عرفان از اسلام هدفی است که دقیقاً در راستای از بین بردن جاذبه اسلام برای انسان عصر ما، از سوی برخی متفکران غربی همچون ریچارد هاتمن، ماکس هورتن و ... دنبال شده² و برخی از اسلام‌ستیزان

1. فراوانی مکاتب و کتب روحی و بسیاری مشتریان آن در دهه‌های اخیر، در دنیای غرب و حتی در جوامع غرب گزیده شرقی، واقعیتی است که مدعای فوق را تأیید می‌کند.

2. ن.ک. به: همایون همتی، کلیات عرفان اسلامی، ص 64 تا 69

غرب باور جامعهٔ ما نیز به جد آن را پی‌گیری نموده‌اند. اینان مصراًنه در مقام اثبات این مدعای بوده‌اند که آثار غنی بر جای مانده از عرفای سترگ و صاحب نام دنیای اسلام، ربطی به دین اسلام نداشته و از سایر اقوام و ادیان مایه گرفته است و اساساً اسلام و قرآن فاقد غنا و عمقی است که بتواند جانمایه عرفان بلندی شود که با جلوه‌های آن در ادبیات عرفانی فارسی و عربی مواجه می‌باشیم. بر این اساس باید بسیار هشیار بود که از سر کچ سلیقگی و یا سطحی‌اندیشی، ندانسته آب به آسیاب دشمنان قسم خوردهٔ اسلام و تشیع نریخت. بعضاً مشاهده شده است که نویسنده‌گان مسلمان و اسلامدوست، ناآگاهانه به این دام افتاده‌اند و متعصبانه کوشیده‌اند اثبات نمایند عرفان ربطی به اسلام ندارد و اندیشه‌ها و آئین‌های عرفانی اسلام، از فلاسفهٔ یونان یا ایرانیان باستان و یا هندوها و اهل کتاب و چینیان، به حوزهٔ اسلامی وارد شده و حسابش از قرآن و معصومین جداست.¹

۱. وجود مشترکات و مشابهات بین برخی سخنان و رسوم عارفان مسلمان با اقوام و ادیان مذکور سبب چنین قضاوت نارواهی شده است، لکن مسلم است که وجود مشترکات و مشابهات بین سخنان و رسوم دو گروه یا دو مکتب، دلیل بر این نخواهد بود که یکی، از دیگری ناشی شده است. قطعاً بین اسلام و مسیحیت و یهودیت و زرتشیت نیز مشترکات و مشابهاتی وجود دارد، چنان که بین متون اسلامی و فرهنگ‌های بشری نیز در حوزهٔ رفتار، اخلاق و اندیشه، مشترکات و مشابهاتی می‌توان یافته. ولی بی‌شک بدان معنی نیست که قرآن و روایات، از تورات و انجیل و اوستا، یا ودادها و ... اخذ و ناشی شده است. به همین ترتیب وجود مشترکات و مشابهاتی بین برخی از ابعاد عرفان ناب شیعی، با تصوف مسیحی، یهودی، زرتشیتی، هندی، چینی و... نمی‌تواند دلیل وارداتی و غیر خودی بودن عرفان در حوزهٔ اسلامی شمرده شود. از سوی دیگر اگر بنا به عقاید یا مراسم غیرمشترک یک مکتب با مکتب دیگری، بطلان آن مکتب اثبات شد، بطلان مکتب دوم را که در وجود دیگری با آن مکتب مشابهت دارد، نمی‌توان از آن نتیجه گرفت. چنین خطاهایی در

کدام عرفان و تصوّف؟

هنگامی که یک محقق در مقام ارزیابی یا اثبات و یا نفي امری باشد، می‌بایست ابتدا تعریف دقیقی از موضوع مورد بحث خود به دست دهد. تعریفی که حدّ و رسم منطقی در آن مراعات شده و جامع و مانع باشد. یکی از ایراداتی که به منکران عرفان وارد می‌باشد این است که عرفان و تصوّف مورد نظر خود را به دقت مشخص نکرده و در مقام تعریف دقیق آن برنيامده‌اند.

ضرورت به دست دادن چنین تعریفی وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم تصوّف و عرفان، همچون دین و اسلام، اسمائی هستند که به مسمّاهای متفاوت و بعضاً متضادی اطلاق شده‌اند. یعنی همان گونه که قرآن کریم هم آیین کافران و هم آیین پیامبر اسلام را، دین نامیده است¹ و همان طور که مذاهی که تا حدّ تکفیر در تضاد با هم قرار دارند، هر دو اسلام خوانده می‌شوند، تصوّف و عرفان نیز نامهایی هستند که در مورد مصاديق کاملاً متفاوت و بعضاً متضادی به کار رفته‌اند. شاهد گویای این مدعّا، نفي و نقدهای برخی صوفیان نسبت به صوفیان دیگر است. به کار رفتن نام واحدی برای چنین مصاديق متفاوت و متضادی را صرفاً در حدّ اشتراک لفظ و افتراءق معنا می‌توان حایز دانست و از نظر منطقی به هیچ وجه نمی‌توان به سبب اشتراک لفظ، معانی متعدد و متضاد مزبور را مصدق حکم واحدی تلقی کرد.

مقام قضاؤت در مورد عرفان اسلامی، در نوشته‌ها و سخنان برخی نویسنده‌گان و گویندگان مسلمان نیز به چشم می‌خورد.
1. سوره کافرون، آیه 6.

به مصادیق متفاوت و متضادی از قبیل موارد زیر، نام عرفان و تصوّف اطلاق شده است.

(1-1) به بهانه تعلق خاطر و نیل به بواطن قرآن و احادیث، با تأویلات باطل و تفسیر به رأی، ظاهر دین را کنار نهادن و حتّی انکار کردن.

(1-2) ضمن پذیرش و احترام به ظواهر قرآن و حدیث و گردن نهادن و فرمان بردن از آن، به معانی لطیف و عمیق باطنی دین توجه داشتن و پس از فraigیری ظواهر، به دستیابی و درک حقایق باطنی و تفاسیر انسانی از قرآن و احادیث همت گماشتن.

(2-1) علوم کسبی را نفی کردن و به سخره گرفتن و از آموختن علم دست شستن و در جهالت به سر بردن.

(2-2) محدود ندانستن حقایق دین به آنچه در قالب علوم کسبی قابل دسترسی است و قائل بودن به علوم موهبتی و الهامی و معارف شهودی در حوزه شناخت دین، و در عین تلاش برای کسب علوم ظاهری، در صدد نیل به علم موهبتی و الهامی و معارف شهودی بودن.

(3-1) به بهانه اهل طریقت یا واصل به حقیقت بودن، از سر جهل و ندانی یا در بی برداشتن قیود از سر راه ارضاء امیال نفسانی و حیوانی، خود را معاف و بی نیاز از مراعات احکام شریعت شمردن و سر در آخرور هر حرامي فرو بردن و از گناه و آلودگی شرم و حیا و ندامت و شرمندگی نداشتن.

(3-2) شریعت و طریقت و حقیقت را سه مرتبه از یک حقیقت واحد و غیر قابل تجزی شمردن و دین را توأمً واجد هر سه دانستن و به میزانی که پیامبر و ائمه : برای هر یک از آن سه اهمیّت قائل بودند، اهمیّت قائل

بررسی دلایل منکران □ 63

شدن و تمامیت دین را طلب کردن و تنها به احکام و عبادات ظاهری آن اکتفا نکردن و در عین التزام کامل به احکام شریعت، راه کرامات اخلاقی و عبادات عاشقانه استحبابی را طی نمودن و در طریق شهود و وجдан حقایق الهی ره سپردن، و نیل به قله ایمان، یعنی یقین با مراتب سه گانه آن (علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین^۱) را هدف قرار دادن.^۲

(4-1) زندگی خود را به انجام عبادات ظاهری محدود ساختن و در اثر کثرت عبادت، مغرور شدن و خود را برتر از خلق دیدن و به خدا بدھکار ندانستن و به عبادات و اعمال خویش اتکا و اعتماد نمودن.

(4-2) در انجام تکالیف دینی، در صدد به حدائق رساندن تکالیف و دست یافتن به توجیهی برای معاف شمردن خویش از انجام آن‌ها نبودن و با اشتیاق به فراتر از واجبات پرداختن و مستحبات را در حد میسور و قابل تداوم، با رغبت و شوق انجام دادن و از آن لذت بردن و در عین حال، خود را در پیشگاه الهی قاصر و مقصّر شمردن و عمل خویش را به حساب نیاوردن و بر آن اتکا ننمودن.

(5-1) زهدگرایی متكلفانه و افراطی و بعضًا زاهدناهی را، که بیشتر دست کشیدن و یا تظاهر به دست کشیدن از دنیاست و نه دل بریدن از آن، پیشه کردن.

1. به دو مرتبه نخست یقین، در آیه‌های 5 و 7 سوره تکاثر و به مرتبه نهایی آن، در آیه 95 سوره واقعه، اشاره شده است.

2. ن.ک. به مهدی طیب، ره توشه دیدار، ص 181-172 و مهدی طیب، مدیریت اسلامی، ص 20 تا 16

(5-2) زهد واقعی اختیار کردن و با دلی رها و پیراسته از محبت و رغبت به دنیا و در بند محبت به خدا، دست در کار دنیا داشتن و در حد متعارف، قانعنه، از نعم دنیوی استفاده کردن.

(6-1) ریاضات شاقدّ فوق الطّاقه را بر خود تحمیل کردن و جسم و روح خود را، با آن آزردن و زجر دادن و آسیب رساندن.

(6-2) معتاد نساختن خویش به رفاه و آسایش و خوشگذرانی و لذت‌جویی‌های طبیعی و نفسانی، و ایجاد روحی مقاوم و نیرومند در برابر سختی‌ها و محدودیت‌ها و هوس‌ها و تمایلات، از طریق رویارویی و تحمل محدودیت‌ها و دشواری‌ها.

(7-1) رهبانیت پیشه کردن و از جامعه بریدن و نسبت به مسائل اجتماعی بی‌تفاوت بودن و به کنج خانقاہ خزیدن و در گوشۀ صومعه خود را زندانی ساختن.

(7-2) وارسته از حرص و دنیا طلبی و مقام و شهرت پرستی و بدون لحظه‌ای غفلت از خود و خدا، در عرصه اجتماع حضور یافتن و به مسئولیت‌های الهی خویش در برابر جامعه عمل و به خدمت خلق قیام کردن.

بی‌شک هر داور منصفی تأیید خواهد کرد که حکم واحد راندن بر این مصادیق متفاوت، اقدامی غیر علمی و نارواست. متأسفانه مخالفان و منکران عرفان بی‌توجه به این امر، تمامی کسانی را که از عرفان سخن گفته و عارفان را بزرگ داشته‌اند، مشمول حکم واحد نفی و انکار می‌دانند.

تفسیر افسوسی و تأویل عرفانی

این که مخالفان و منکران عرفان، سخن گفتن از حقایق معنوی باطن آیات را تأویل ناروا، و تفسیر افسوسی قرآن را تفسیر به رأی دانسته‌اند و به بیان دیگر، فراتر رفتن از ظاهر و سخن گفتن از بواطن آیات، به مدد تدبیر و تفکر عقلی یا کشف و شهود قلبی را، تفسیر به رأی پنداشته‌اند، به لحاظ‌های گوناگون خطا و مورد ایراد است. زیرا همان طور که در فصل نخست کتاب تشریح شد، اولًاً این که در ورای ظاهر آیات قرآن کریم، بواطن وجود دارد، مورد تصریح پیامبر اکرم و ائمه اطهار¹ است. ثانیاً تدبیر و تفکر در آیات، مورد توصیه قرآن² و این که بهره‌گیری شهودی از قرآن نیز امکان‌پذیر است، مورد تأکید اهل بیت³ می‌باشد.⁴ در نتیجه، سخن گفتن از معانی باطنی قرآن، که مشحون از لطفت و زیبایی است، به هیچ وجه مصدق تفسیر به رأی نمی‌باشد. احادیث فراوانی از معمومین⁵ : حاوی حقایق باطنی آیات است و پایه‌گذار این گونه بهره جستن از قرآن، خود آن بزرگواراند. در اینجا چند نکته را باید مذکور داشت.

نخست این که تأویل، که در اصل لغت به معنای بازگرداندن و در اصطلاح قرآن، به معنای ارجاع ظاهر آیه به واقعیتی که در باطن آیه و در عالم خارج وجود دارد، می‌باشد، به دو گونه امکان‌پذیر است. یکی تأویل صحیح، یعنی تشخیص درست واقعیت باطنی آیه و ارجاع ظاهر به آن،⁴ و

1. فیض کاشانی، تفسیر صافی، مقدمه⁸.

2. سوره نساء، آیه 82 و سوره ص، آیه 29 و سوره محمد، آیه 24 سوره بقره، آیه 219 و سوره نحل، آیه 44.

3. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌های 193 و 222.

4. عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالقلیین، ج 1، ص 318 حدیث 44.

دیگری، با غرض قبلى و یا با بضاعت ناكافی، به سراغ آيات رفتن و آنها را با تصحّع و تکلف، با اموری که حقيقتاً ناظر به آنها نیستند، تطبیق دادن.¹ این تأویل باطل، از مصادیق بارز تفسیر به رأی است. بنابراین تأویلات صحیح، که در احادیث و روایات، نمونه‌های فراوانی برای آن می‌توان یافت،² تفسیر به رأی نیست.

دوام این که آیات الهی، هم تفسیر آفاقی دارند و هم تفسیر آنفسی.³ شواهد فراوانی بر هر دو گونه تفسیر در بیانات اهل بیت : می‌توان یافت. بنابراین ضمن پذیرش تفسیر صحیح و مستند آفاقی آیات، نمی‌توان تفاسیر درست انسانی آنها را منکر شد. كما این که پذیرفتن تفاسیر انسانی آیات، به معنای نفی تفاسیر آفاقی آنها نیست.

سوّم این که معانی باطنی آیات، در طول معانی ظاهری قرار دارند و با آنها تعارضی نداشته و قابل جمعند، اما تأویلات باطل آیات، به معانی‌یی منجر می‌شوند که غالباً با ظاهر آیه تعارض داشته و غیر قابل جمعند.

چهارم این که وقوع خطأ در تفسیر انسانی و تأویل عرفانی آیات و یا وجود تأویلات متکلفانه و تحملی آیات بر معانی و مصادیق عرفانی، همچون وقوع اشتباه در تفسیر ظاهری آیات و یا وجود تفسیر به رأی‌های ظاهری آیات، در مواردی غیر قابل انکار است؛ اما همان گونه که باب تفسیر ظاهری و آفاقی قرآن را، با چنان اشتباهات و خلاف‌هایی نمی‌توان مسدود کرد، راه تفسیر باطنی و انسانی و تأویل صحیح عرفانی را نیز نمی‌توان بست.

1. سوره آل عمران، آیه .7

2. سید رضی، نهج البلاغه، نامه .31

3. سوره فصلت، آیه .53

عدم تعارض نسبی و غیر معصومانه بودن معارف اکتسابی و شهودی با ریشه الهی داشتن معارف دینی

گرچه عارفان برای دریافت‌های باطنی و معارف شهودی خود ریشه الهی قائل‌اند؛ لکن نکته‌ای که شایسته است منکران و مخالفان عرفان به آن توجه کنند این است که ریشه الهی داشتن معرفت دین در هر یک از رشته‌ها و اقسام آن، غیر از معصومانه و مطلق بودن آن است. لذا در عین این که معرفت هیچ یک از مفسران قرآن، محدثان و فقهاء، نه در برگیرنده و شامل همه معارفی است که در عرصه آن علم قابل مطرح شدن است و نه همه آنچه بیان داشته‌اند مطلق و مبرای از اشتباه و خطاست و در نتیجه به دو لحاظ (نقص و خطأپذیری) نسبیت بر آن حاکم است و معصومانه نیست، اما بی‌شک نمی‌توان آنچه مفسران بزرگ و محدثان سترگ و فقهای عظام شیعه در حوزه علوم خود مطرح ساخته‌اند را فاقد ریشه الهی دانست و حساب علوم تفسیر و حدیث و فقه را از دین جدا کرد. این حکم در مورد آنچه عرفان بیان داشته‌اند، خواه سرچشم‌گرفته از مکتبات و آموخته‌هایشان از دیگر عارفان تا آنجا که به معصومان : متنه شود، و خواه نشأت یافته از الہامات و دریافت‌های باطنی‌شان از معصومین : باشد، نیز عیناً جاری است. یعنی در عین معصومانه بودن (نقص و در بر نداشتن همه حقایق، خطأپذیری و اشتباه در دریافت و فهم و بیان حقایق) نمی‌توان ریشه الهی آن را منکر شد.

شاهد این که از نظر عارفان، ریشه الهی داشتن عرفان، به معنای معصومانه بودن کلام عرفا نیست، این است که عارف سترگی همچون آیت‌الله علامه سید حیدر آملی، در عین این که فصوص الحکم ابن عربی را الہامی از جانب رسول اکرم 6 می‌داند، برخی از مطالب فصوص،

همچون نظر ابن عربی در مورد ختم ولایت مطلقه و مقیده، را به شدت مورد نقد و رد قرار می‌دهد و نفی می‌کند.¹

بر این اساس، نه به دلیل احتمال نقص و خطأپذیری در عرفان، سرچشمۀ الهی آن قابل نفی است و نه به آن دلیل می‌توان حساب عرفان را از دین الهی جدا شمرد.

نفی برخی بزرگان صوفیه توسعه صوفیان بزرگ دیگر

نکته دیگری که مخالفان و منکران عرفان و تصوّف برای اثبات نظر خود به آن استدلال نموده‌اند وجود اختلاف بین برخی از سران صوفیه با یکدیگر است. در این مورد نیز باید توجه داشت که صرف این امر که برخی از بزرگان صوفیه، برخی از دیگر صوفیان بزرگ را نفی و حتی تکفیر نموده‌اند، نمی‌تواند دلیل بطلان عرفان و تصوّف واقع شود. زیرا در عرصه عرفان و تصوّف، همچون همه رشته‌های علوم ظاهري، مراتب و سطوحی وجود دارد و در نتیجه همان گونه که ممکن است یک فیلسوف یا متکلم نتواند مطلب فیلسوف و متکلمی را که در سطحی بالاتر از او قرار دارد، درست بفهمد و هضم کند و لذا آن را باطل بشمرد و گویندۀ آن را نفی و طرد کند؛ چنان که این امر بارها در تاریخ اسلام اتفاق افتاده است و در اثر همین نکته، متکلمان یا فیلسوفانی، متکلم یا فیلسوف دیگری را تکفیر و لعن نموده‌اند؛ در حوزه عرفان و تصوّف نیز چنین امری محتمل است. لذا اولاً نمی‌توان آن نفی و تکفیر را دلیل بطلان طرف مقابل تلقی کرد، بلکه باید علت و دلیل نفی و تکفیر مزبور را شناخت و ارزیابی نمود تا بتوان تشخیص داد حق با کدامیک است. البته ممکن است پس از بررسی مشخص شود که

1. ن.ک. به: سید حیدر آملی، نصّ النصوص فی شرح الفصوص.

بررسی دلایل منکران □ 69

هر دو طرف مطلب درستی می‌گفته‌اند، لکن مقصود و منظور یکدیگر را درست متوجه نشده‌اند و در نتیجه هیچ یک را نتوان باطل شمرد.
ثانیاً به فرض این که یکی از دو طرف باطل باشد، طرف مقابل، محقق خواهد بود و در نتیجه بطلان طرفین، یعنی بطلان کل عرفان و تصوف را از آن نمی‌توان نتیجه گرفت. به هر تقدیر همان گونه که وجود اختلاف نظرهای شدید و نفی و طردهای بسیار در حوزه فقه، تفسیر، حدیث، کلام و فلسفه، نمی‌تواند دلیلی بر بطلان هر یک از علوم مزبور شود، اختلاف نظر و نفی و طرد بین عرفا و صوفیه نیز دلیل بطلان عرفان و تصوف نخواهد بود.

آنچه گفتیم غیر از مواردی است که برخی عرفای حقیقی، عارف‌نمایان و شیادانی را که تحت نام عرفان و تصوف، به دزدی دین و دنیا عوام می‌پرداختند، و یا عرفان‌مشربانی را که عمری را به حفظ و تکرار اصطلاحات عرفانی تباہ ساخته و از سلوک عملی و نیل به مدارج عرفانی باز مانده بودند، نفی و انکار می‌کردند.¹ از چنین مواردی نیز قطعاً بطلان کل عرفان و تصوف نتیجه نمی‌شود. آیا خود عارفان نیستند که در نفی عارف‌نمایان فریاد برداشته‌اند که:

از هزاران تن یکی تن صوفی‌اند ما باقی در سایه او می‌زیند
* *

تقد صوفی نه همه صافی و دلکش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
*
نقدها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند
*

1. برای نمونه ن.ک.به: ملا‌اصدراء، کسر اصنام الجاهلية.

صوفی شهر را بین لقمهٔ شبّهٔ می خورد
پاردمش دراز باد این حیوان بی علف

نفی عرفان و تصوّف توسّط دانشمندان سایر علوم اسلامی

نکتهٔ دیگری که برخی مخالفان و منکران عرفان بدان استناد جسته‌اند این است که بعضی از علمای اهل سنت یا شیعه حکم به بطلان تصوّف و عرفان داده‌اند. این سخن محتاج ملاحظات متعددی است. زیرا صرف باطل شمردن عرفان و تصوّف از سوی دانشمندی که فاقد عصمت و درنتیجه خط‌پذیر است، نمی‌تواند دلیلی بر بطلان عرفان و تصوّف تلقی شود. چون ممکن است دانشمند مزبور قضاوت نادرست و باطلی کرده باشد. لذا مفاد استدلال آن دانشمندان در نفی عرفان و تصوّف و متقابلاً پاسخ‌هایی که عارفان و صوفیان به آن استدلالات داده‌اند، باید مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد تا بتوان به داوری علمی و منصفانه در این باره دست یافت. در این بررسی به نکات زیر باید توجه کرد.

اولاً: تصوّف و عرفانی که از سوی دانشمند مزبور مورد نفی و ابطال واقع شده دقیقاً چه چیزی است؛ زیرا همان گونه که قبلًاً توضیح داده شد، مصاديق متفاوت و متضادی تحت این نام‌ها قرار گرفته‌اند و از بطلان یکی از آن‌ها منطبقاً بطلان دیگری نتیجه نمی‌شود.

ثانیاً: دانشمند مزبور در فهم مقاصد عرفا و صوفیه مورد نظرش تا چه حد دقیق بوده و به درک صائبی در این زمینه دست یافته است. یکی از معضلاتی که زمینه‌ساز درگیری و نفی و حتی تکفیر دانشمندان رشته‌های مختلف علوم اسلامی در مورد یکدیگر شده است، عدم آشنایی هر یک با زبان و اصطلاحات خاص متداول در رشته‌های دیگر و در نتیجه بدفهمی

مفاد عقاید و افکار طرف مقابل می‌باشد. با توجه به این که عارفان و صوفیان، برای پوشیده ماندن اسرار و حقایق عرفانی از نامحرمان و ناھلان، اغلب مطالب خود را با بیانی رمزآلود و با استفاده از استعاره و تشییه عنوان می‌کنند، معضل بدفهمی عقاید و افکار آنان، بیشتر به وجود آمده است.¹ این سوء تفاهم زمینه داوری‌های ناصواب را فراهم ساخته است. چنین داوری‌هایی نمی‌تواند مبنای طرد و نفی عرفان واقع شود.²

ثالثاً: پیش‌زمینه ذهنی دانشمند مزبور در بررسی و داوری در مورد عرفان و تصوّف چه بوده است. یکی دیگر از عواملی که زمینه قضاوت نادرست برخی علمای خوش نیت و پاکدل در نفی و ابطال عرفان را فراهم ساخته، بدینی آن‌ها نسبت به عرفان و تصوّف بوده است که از رفتارهای نادرست و ناشایست بعضی مدعیان دروغین عرفان، که در پشت پرده این ادعای، در پی زراندوزی و سواری گرفتن از عوام و دستیابی به مشتهیات نفسانی خود بوده‌اند، و نیز از کردارهای برخی جاهلان صوفی مشرب در

1. ن.ک. به: امام خمینی، تفسیر سوره حمد، جلسه پنجم.

2. از جمله مواردی که بیشترین سهم را در طرد و نفی عرفان داشته، حمل بر معنای ظاهري کردن برخی شطحیات است که بعضی از عارفان در حالت محو و ناهسیاری بر زبان رانده‌اند و ظاهر آن عبارت با وحی ناسازگار و با دیانت و شریعت مغایر است. در این رابطه توجه به چند نکته مفید است. اولًا همان گونه که امام خمینی به حق مرقوم داشته‌اند: الشطحیات كلها من نقصان السالك و السلوک و بقاء الانیة و الانانیة. تمامی شطحیات ناشی از وجود کاستی در سالک و سلوک و باقی ماندن انتیت و انانیت در اوست. (امام خمینی (ره)، مصباح الهدایة الى الخلافة و الولاية، ص 88) بنابراین از عارفان کامل، شطحی صادر نمی‌شود. ثانیاً خود عارف صاحب شطح، در حالت صحوا و هشیاری، منکر معانی عرفی عبارات شطح‌آمیز خود می‌باشد. ثالثاً با استفاده از اصطلاحات خاص عارفان و شطاحان، بعضًا می‌توان به تأویلاتی از عبارات شطح‌آمیز آنان دست یافت که معانی قابل پذیرش و تأییدی داشته باشد.

بی‌قیدی نسبت به احکام الله، بی‌احترامی به علما و علوم اکتسابی دینی، و سخنان و عقاید جاهلانه و بدیهی البطلان آن‌ها همچون حلول و اتحاد، ناشی شده است. بر این اساس چنین نفی و ابطال‌هایی نمی‌تواند مبنای قضاوت علمی در مورد عرفان واقع شود.

رابعاً: برخی علمای دینی در عین این که خود تعلق خاطری به ابعاد عرفانی و معنوی دین داشته‌اند، به علت غامض و ظریف بودن مباحث عرفانی و دشواری تمیز حقایق عرفانی از اباطیل عرفان‌نما، آن را از فهم عوام خارج دانسته‌اند و چون نمی‌خواستند باب ورود به این مسائل به روی عوام باز و در نتیجه زمینه لغزش و انحراف آن‌ها فراهم شود و در معرض افتادن به دام منحرفان عرفان مسلک یا شیادان عارف‌نما قرار گیرند، در برابر عوام به نفی و نهی از عرفان پرداخته‌اند، در عین این که خود، خواص اصحابشان را به بهره‌گیری از معارف و متون عرفانی توصیه نموده‌اند.^۱

نکات چهارگانه فوق به هیچ وجه به این معنا نیست که معارف و سخنان عارفان راستین، معصومانه و خالی از هر نقص و خطأ بوده، و اعمال و رفتار آنان، معصومانه و خالی از هر گونه لغزش و خلاف است و در نتیجه هیچ انتقاد و ایراد به‌جایی به هیچ یک از آنان وارد نیست که زمینه‌ساز مخالفت برخی علماء با عرفان و عارفان باشد؛ بلکه همان گونه که قبلًا نیز

1. در عین تأیید حسن نیت این عالمان، اما این انتظار وجود دارد که در آثار علمی خود که برای خواص نگاشته و می‌نگارند به اقتضای تقوای علمی، مصاديق مقبول و مردودی را که هر دو به نام عرفان و تصوف نامیده می‌شوند از یکدیگر جدا ساخته و دیدگاه و فتوای خود در هر مورد را مشخص کنند تا آنچه به اقتضای مصلحت عوام گفته‌اند مستندی برای قضاوت‌های ناروا و ظالمانه در مورد عارفان راستین قرار نگیرد و آنان که اهانت و رود به این عرصه را دارند، به استناد فتوای ایشان، از بهره‌مندی از حقایق و کمالات عرفانی محروم نمانند.

بررسی دلایل منکران □ 73

ذکر شد، معارف و مطالب عرفانی، همچون دیگر علوم دینی، از قبیل فقه، تفسیر، حدیث و کلام، نسبی و قابل نقص و خطأ بوده، و در اعمال و کردار عارفان راستین، همچون فقهاء، محدثان و متکلمان راستین، احتمال لغش و خطأ وجود دارد. ولی چنین ایرادات به جائی به هیچ وجه موجب نفی و بطلان عرفان و عارفان راستین نخواهد بود، چنان که دیگر علوم و عالمان راستین دینی نیز با چنین ایراداتی قابل نفی و ابطال نیستند.

انگیزه ویژه مخالفت برخی علمای اهل سنت با عرفان و تصوف

در پی جویی انگیزه مخالفت برخی علمای اهل سنت با عارفان و متصوفان، علاوه بر موارد فوق، به این نکته می‌رسیم که در برخی از زمینه‌ها مشابهت‌هایی بین عقاید مهم صوفیه و عرفا و عقاید شیعه به چشم می‌خورد، که از جمله آن‌ها به مباحث مربوط به ولایت و نیز خلافت انسان کامل در عرفان، می‌توان اشاره کرد. علمای متعصب سنّی به علت دشمنی شدید با تشیع، به سبب این مشابهت‌ها، صوفیه را رافضی مذهب (یعنی شیعه) شمرده و در نتیجه مطرود و مردود می‌دانسته‌اند.

خشک مغزی و قشری‌گری علمایی چون ابن تیمیه، بنیانگذار اصلی اندیشه وهابیّت، که با هر چه بوی معنویّت می‌دهد دشمنند، از دیگر عوامل مخالفت آنان با عرفان و تصوف می‌باشد.¹

1. ن.ک. به: ابن تیمیه، منهاج السنّة النبوّية.

نظر دانشمندان شیعه در مورد عرفان و تصوّف

در زمینه مخالفت برخی علمای شیعه با عرفان و تصوّف نیز علاوه بر نکات کلی که قبلاً ذکر شد، نکات زیر حائز دقت است.

اولًاً: مخالفان و منکران عرفان و تصوّف، از وجود برخی چهره‌های عظیم القدر علمی شیعه که در بین علمای شیعی مذهب مقبولیت تام و عام دارند و سیره عملی و آثار علمی آن‌ها به روشنی از مشرب عرفانی ایشان حکایت دارد، غفلت نموده و یا عمداً آن‌ها را مخفی می‌سازند. از جمله این بزرگان به شخصیت‌هایی چون سید بن طاووس، شهید ثانی، علامه بحرالعلوم و ابن فهد حلّی می‌توان اشاره کرد.

ثانیاً: در نفی عرفان و تصوّف از دید عالمان شیعه، بعضًا به عبارات و کتاب‌های عالمانی استناد شده است که آثارشان به صراحة از این که مشرب عرفانی داشته‌اند حکایت می‌کند. آیا ممکن است مشرب عرفانی ملاصدرا (ره) و داماد او فیض کاشانی (ره) را با وجود آن همه نشر و نظم مشحون از عرفان و معارف شهودی ایشان، انکار کرد. یا عارف بودن امام خمینی (ره) را با آن همه آثار عرفانی ندیده انگاشت. یا این که با اعتراف به وجود مشرب عرفانی آنان، می‌توان به این نیاندیشید که اگر آن‌ها عرفان را در کلّ باطل دانسته‌اند، چگونه خود راهرو طریق آن و مروج و مبین و مدافع آن بوده‌اند. آیا همین نکته کافی نیست که هر نظاره‌گر منصفی دریابد و یا گردن بنهد که آنچه این بزرگان نفی کرده‌اند همان صوفی‌گری انحرافی و بدلی است، یعنی اموری از قبیل بطلات و تنبیه و بیکارگی و سربار دیگران بودن و به تکدی زندگی گذراندن و بی قیدی و بی اعتنایی به احکام شرع نمودن و بی‌سوادی و جهالت و به سُخره گرفتن علم و علمای دین و مبتلا بودن به انحرافات فکری و اعتقادی و عملی متأثر از جهل و نادانی و غرّه

بررسی دلایل منکران □ 75

شدن به عبادات و ریاضات و یا غافل شدن و باز ماندن از تعالی و قرب و کمال با مشغول و سرگرم شدن به اصطلاحات و الفاظ عرفانی و در کنار آن دکانداری و سالوس و سواری گرفتن از مریدان عوام و غوطهور بودن در شهوت‌های نفس و منجلاب گناه به ادعای گمان وصول به حقیقت. و آیا از نفی و طرد چنین اموری که در آثار نظم و نثر آن بزرگان مورد تصریح قرار گرفته است، می‌توان نتیجه گفت که آن‌ها با عرفان مخالف بوده و آن را نفی کرده‌اند؟

به عنوان نمونه همان امام خمینی (ره) که در نامه‌ای می‌نگارند: اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت. نه از فتوحات، فتحی حاصل و نه از فصوص الحكم، حکمتی دست داد.¹ چگونه در نامه‌ای که در آستانه فروپاشی کمونیسم به گوریاچف، آخرین رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی می‌نویسند و با هیمنه و جلال خاصی آن را برای او ارسال می‌دارند، وی را برای آشنایی با حقایق اسلام به مطالعه آثار ملاصدرا و ابن عربی، یعنی مؤلفان اسفار اربعه و فتوحات مکیه دعوت می‌کنند؟² پاسخ این سؤال این است که آنچه ایشان نفی و نهی می‌کنند، مشغول و سرگرم شدن به اصطلاحات فلسفی و عرفانی و بازماندن از برداشتن گام‌های عملی در مسیر سلوک الى الله و نیل به معارف شهودی در طریق معرفت الله، به بیان دیگر بازماندن از عرفان عملی با مشغول و سرگرم شدن به بحث‌های عرفان نظری و نقائی پیشه کردن در زمینه عرفان عملی است.

همان عبارت مقطع امام خمینی (ره) که بعضًا به عنوان شاهدی بر ناسودمندی و بطلان عرفان مطرح شده است، اگر با عبارات قبل و بعد آن

1. امام خمینی (ره)، یادنامه عشق، ص 13

2. صحیفه نور، ج 21، ص 68

ملاحظه شود، مقصود ایشان از آن، به خوبی آشکار می‌شود. عبارت کامل به این صورت است: چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرو رفتم و بجای رفع خجّب به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان چیزی نیست جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی، طالب را که به فطرت الله مفطور است، از مقصد بازداشته است و در حجاب اکبر فرو برد. اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت. نه از فتوحات فتحی حاصل و نه از فصوص الحكم حکمتی دست داد، چه رسد به غیر آن‌ها که خود داستانی غم‌انگیز دارد. به این اصطلاحات که دام بزرگ ابلیس است بسته مکن و در جستجوی او جلّ و علا باش.¹

در اینجا به چند نمونه از اشعار آن حضرت نیز که به صراحت بر مقصود مذکور دلالت دارد، اشاره می‌کنیم.²

عارف که ز عرفان کتبی چند فرا خواند

بسته است به الفاظ و تعابیر و دگر هیچ

*

تا تکیه گهت عصای برهان باشد

تا دیدگهت کتاب عرفان باشد

در هجر جمال دوست تا آخر عمر

قلب تو دگرگون و پریشان باشد

*

از ورق پارهی عرفان خبری حاصل نیست

از نهانخانهی رندان خبری می‌جویم

*

1. امام خمینی(ره)، یادنامه عشق، ص 13.

2. امام خمینی(ره)، دیوان امام.

طوطی صفتی و لاف عرفان بزنی؟

ای موردم از تخت سلیمان بزنی؟

فرهاد ندیده‌ای و شیرین گشته‌ی؟

یاسرنشدی و دم زسلمان بزنی؟

اگر چنین عباراتی را شاهدی بر نفی عرفان از دیدگاه امام خمینی (ره) بدانیم، باید غزل زیر را نیز دلیل نفی حجّ، فقه، قضاوّت، ادبیّات و ... از دیدگاه آن حضرت بشمار آوریم.

از دلبرم به بتکده نام و نشان نبود

در کعبه نیز جلوه‌ای از او عیان نبود

در خانقاہ ذکری از آن گل‌عذار نیست

در دیر و در کنیسه کلامی از آن نبود

در مدرس فقیه به‌جز قیل و قال نیست

در دادگاه هیچ از او داستان نبود

در محضر ادیب شدم بلکه یابمش

دیدم کلام جز ز «معانی بیان» نبود

حیرت زده شدم به صفوف قلندران

آنجا به‌جز مدیحتی از گل‌دران نبود

یک قطره می‌ز جام تو ای یار دلفریب

آن می‌دهد که در همه ملک جهان نبود

یک غمزه‌کرد و ریخت به‌جان یک‌شرکر آن

در بارگاه قدس بر قدسیان نبود

و باید بیت زیر را نیز دلیل مخالفت ایشان با علم و عبادت به شمار آوریم.

در میخانه گشایید به رویم شب و روز
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

احادیث و روایاتی که برای نفی عرفان و تصوّف مورد استناد قرار گرفته‌اند.

مخالفان و منکران عرفان و تصوّف بعضاً به احادیث و روایاتی از پیامبر اکرم و ائمّه : استناد می‌جوینند که بیشتر آن‌ها در مورد اشخاص معینی همچون حسن بصری، علی بن محمد منکدر، سفیان ثوری، ابوهاشم کوفی، عباد بن کثیر بصری و حسین بن منصور حلّاج است و بعضًا ناظر بر مکتب تصوّف می‌باشد.

طرح کنندگان این احادیث و روایات، پس از تأمّلات حدیث شناسانه در بررسی انتساب حدیث به معصوم و میزان قابل اعتماد بودن این انتساب، که خود دقّت و کار بسیار می‌طلبد، بسیار بهجاست بیاندیشند که احادیث و روایاتی که بدان‌ها استناد جسته‌اند، از دید عارفان بر جستهٔ شیعه، همچون سید بن طاووس، شهید ثانی، ابن فهد حلّی، علامهٔ بحرالعلوم، علامهٔ سید حیدر آملی، فیض کاشانی، امام خمینی و علامهٔ طباطبائی، که خود در علوم ظاهری دینی از سرآمدان روزگار خویش بوده و بعضًا محدثان والامقامی بوده‌اند، نیز مخفی نبوده است و این که آن بزرگواران با وجود مشاهده این احادیث و روایات، همچنان در مشرب عرفانی خویش پابرجا بوده‌اند، حکایت دارد که آن گونه که مخالفان و منکران عرفان پنداشته‌اند، روایات مزبور دلالت بر نفی مطلق عرفان نمی‌کند و آن بزرگواران با بضاعت بالای

بررسی دلایل منکران □ 79

علمی که در حوزه علوم دینی داشته‌اند، به فهم سطحی و بدون تدبیر و درایت روایات مزبور بستنده نکرده¹ و به درکی عمیق‌تر و علمی‌تر از آن روایات نایل آمده‌اند.

تأکیدی که اهل بیت : بر درایت حدیث و رجحان آن بر روایت حدیث فرموده‌اند،² حاکی از این است که در صورت عدم توجه به ظرائف و نکات دقیقی که برای فهم درست احادیث لازم است، ممکن است احادیث مورد سوء فهم و استنتاج قرار گیرند.

فهم و استنتاج درست احادیث و روایاتی که توسط مخالفان و منکران عرفان و تصوّف نقل و مورد استناد قرار گرفته است مستلزم توجه به نکات بسیاری است که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

(۱) یکی از نکات قابل عنایت برای فهم درست احادیث حاکی از نفی برخی جریان‌ها یا شخصیت‌های عرفانی، کلامی و فلسفی و حتی فقهی، این است که دستگاه خلافت با یاری علمای درباری و با مدد جستن از اندیشه‌های وارداتی، برای از رونق انداختن مکتب اهل بیت : در برابر عرفان، معارف عقلی و حتی تعالیم فقهی اهل بیت : به ساختن مشابه‌های بدلی پرداخت، تا مردم جذب آن‌ها شده و به اهل بیت : گرایش پیدا نکنند. در این شرایط است که ائمه : به تصوّف، کلام، فلسفه و حتی فقه و حدیث رایج، یعنی همان که ساخته و پرداخته دستگاه

1. این بدان معنی نیست که در صدد باشیم اشخاص را مروع شخصیت‌های علمی کرده و جرأت تفکر آزاد را از آن‌ها سلب کنیم و به رفتار مقلدانه در عرصه علم و اندیشه دعوت نماییم. بلکه تنها در پی آنیم که با مشاهده چنین بزرگانی، احتمال وجود معانی عمیق‌تری برای احادیث و روایات مزبور را در ذهن منکران و مخالفان عرفان ایجاد نموده و آن‌ها را به تدبیر و درایت آن احادیث و روایات تشویق کنیم.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 206

خلافت و موئید و معارض آن و معارض و معترض به اهل بیت : بود، پرداختند و تأکید فرمودند که اگر به شرق و غرب عالم هم بروید، جز در نزد ما اهل بیت معارف حقیقی را نخواهید یافت.¹ دقت در این نکته سبب خواهد شد حساب علوم عقلی و معارف شهودی و عرفانی اخذ شده از مکتب اهل بیت و موئید و ملتزم به آن بزرگواران، و عالمان و عارفان دلباخته و پیرو صدیق اهل بیت : را، از مکاتب عقلی و مشرب‌های صوفیانه بدلی و انحرافی و مخالف اهل بیت، و عالمان و صوفیان بی‌ولایت و سرسپرده یا سازشکار و اهل مداهنه با دستگاه خلافت، جدا سازیم و هر دو را مشمول یک حکم نشماریم.

(2) در تصوّف انحرافی ایجاد و تأیید و ترویج شده توسط دستگاه خلافت، علاوه بر بی‌اعتقادی به ولایت و امامت، انحرافات بسیاری وجود داشت که با عرفان ناب و زلال اهل بیت : که سرچشمه گرفته از قرآن کریم بود تعارض داشت و نوعی انحراف عقیدتی و بدعت عملی شمرده می‌شد. یکی دیگر از دلایل مخالفت ائمه : با تصوّف و صوفیان مزبور، همین انحرافات و بدعت‌ها بود. از جمله انحرافات و بدعت‌های مزبور که ناشی از عدم استضائه از اهل بیت : بود، عقایدی چون حلول و اتحاد و اعمالی چون زهد افراطی و رهبانیت و تارک دنیا شدن و پرداختن به ریاضات شاقه و دست کشیدن از کار و تلاش و روی آوردن به تکیه و سربار دیگران شدن و ترک نظافت و تمیزی جسم و حلال نمودن محرمات و حرام شمردن حلال‌های الهی و سکوت و سازش در برابر ظلم حاکمان بود. برخی از این

1. کلینی، اصول کافی، کتاب الحجۃ، باب اَنَّهُ لِيْسَ شَيْءاً مِنَ الْحَقِّ ... ج 2، ص 251 و 252.

انحرافات، همچون زهد افراطی و محروم ساختن خویش از نعمت‌های دنیوی و رهبانیت و ترک اجتماع و دست کشیدن از کار و تلاش و سربار و کلّ بر دیگران شدن، از زمان خود رسول الله 6 آغاز شده بود و مورد نهی شدید پیامبر نیز قرار گرفته بود.^۱ بی‌شک حساب چنین اندیشه‌ها و اعمال ناروا و بدعت‌آمیزی، از اندیشه‌ها و اعمال عارفان راستین شیعی که شرط غیر قابل تحمل سلوک در طریق عرفان را پیروی مو به مو در عرصه نظر و عمل، از معارف قرآن و اهل بیت : می‌دانند، کاملاً جداست و نفی و طرد منحرفان و مبدعان از سوی ائمه : را به هیچ وجه نمی‌توان به عارفان راستین شیعی تسری داد.

(3) برخی از احادیث حکایت از نفی و طرد اشخاص و جریان‌هایی دارد که لاف زهد و عرفان می‌زندن، اما کوچکترین قدم عملی در صرف نظر کردن از مشتهیات نفسانی و مطامع دنیوی بر نمی‌داشتند و زاهدنشایی و عرفان‌مابی را دامی برای شکار خلق خدا ساخته و راهی برای نیل به خواسته‌های دنیاطلبانه خود کرده بودند.² این گونه احادیث نیز نباید نافی عارفان و ارسائه شیعی پنداشته شود. چنانکه احادیثی را که در نفی فقیهان دنیاطلب و وابسته به دستگاه خلافت و چیره‌خوار سرمایه‌داران وجود دارد، نمی‌توان دلیل نفی فقیهان و ارسائه شیعه و اهل ولایت دانست.

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 114، 116، 118، 121 و علی اکبر غفاری، تخلیص مقیاس الهدایة علامه مامقانی، ص 248

2. طبرسی، احتجاج، با تعلیقات سید محمدباقر موسوی، جزء 2، ص 313

(4) برخی از احادیث به عمل‌زدگی افراطی و غرّه شدن به زهد و لذت گریزی، و بی‌توجهی به لزوم درستی عقیده و ایمان برای سود بخشیدن هر عمل صالح، که در بین برخی صوفی‌مشربان رواج دارد، نظر دارند و از یک سو بر اهمیّت صحّت عقیده، به خصوص ایمان به ولایت ائمهٔ : تأکید کرده و از سوی دیگر، از غرور و اتکا و اعتماد به عبادت و زهد، تحذیر نموده‌اند.¹ این احادیث نیز قطعاً شامل حال عارفان راستین اهل ولایت که عقایدشان را از قرآن و اهل بیت گرفته و در عین زهد و عبادات بسیار، خود را در پیشگاه الهی قاصر و مقصّر می‌دانند و از کاستی اعمال خویش، خائف‌اند و تنها به فضل و رحمت الهی امید بسته‌اند، نیست.

(5) برخی احادیث، اشخاص معینی از صوفی‌مشربان را با ذکر نام، طرد و نفی می‌کند² که دلالت اوّلیّه آن‌ها، بر مردود بودن همان اشخاص است و اگر بخواهد معیاری برای طرد و نفی اشخاص دیگری شمرده شود، باید علّت منصوصی در روایت وجود داشته باشد که معصوم به استناد آن انحراف عقیدتی یا عملی، وی را طرد کرده باشد، تا هر کس را که عیناً همان انحراف در او وجود داشته باشد، به استناد آن حدیث بتوان نفی کرد. روایات محدودی که به علّت طرد و نفی در آن‌ها تصریح شده است،³ بی‌شكّ نمی‌تواند طرد و نفی عارفان والای شیعی که به برکت پیروی از اهل بیت : از چنان انحرافاتی مبرأً می‌باشند، قرار گیرد.

1. کلینی، روضة کافی، علی اکبر غفاری، ج 8. ص 107.

2. محدث قمی، سفينة البحار، ج 2. ص 57: شیخ طوسی، الغيبة، ص 247.

3. محدث قمی، سفينة البحار، ج 2. ص 57.

چنانچه پس از کاوش‌های حدیث شناسانه در تشخیص میزان صحّت انتساب احادیث به معصومین : با دقّت در نکات پنجمگانه فوق، احادیث مورد استناد مخالفان و منکران عرفان، مورد مطالعه قرار گیرند، روش نخواهد شد که هیچ یک از آن‌ها نمی‌تواند دلیلی بر بطلان عرفان ناب و اصیل شیعی شمرده شده و توجیهی برای این که عارفان بزرگوار شیعه، که در اقتدا به اهل بیت : در صف مقام مبارزه با عرفان‌های بدّلی و عارف‌نمایان تقلّبی قرار دارند، از دامن اسلام و تشیع طرد شوند، به شمار آید.

تذکر پایانی

پس از نقد و بررسی اجمالی سخنان منکران و مخالفان عرفان و تصوّف و تبیین این که هیچ یک از ادله آنان، توان نفی عرفان و جدا ساختن حساب آن از اسلام و تشیع راستین را ندارد، لازم به ذکر می‌دانیم که مطالب گفته شده، نباید به هیچ وجه مستند و دلیلی برای تأیید و اعتماد به مدعیان دروغین و یا مشتبه عرفان، شمرده شود. در این عرصه داعیه‌داران بی‌حقیقت و به خطرا رفتگان از مسیر هدایت، بسیارند؛ لذا قبل از بررسی و نیل به یقین در مورد این که شخصی یا گروهی در طریق عرفان راستین اهل بیت : گام می‌سپارد، به صرف سخنان عارفانه و حتّی کشف و کرامات مرتاضانه، نباید به وی اعتماد و از وی پیروی کرد؛ زیرا عبارات عارفانه، قابل تقلید و تکرارند، و قدرت انجام بسیاری از اعمال خارق‌العاده نیز، با ریاضت‌های شیطانی و مرتاضانه، قابل دستیابی‌اند، و در نتیجه هیچ یک دلیلی بر حقانیت مدعیان عرفان نخواهد بود.

یکی از بهترین محکه‌ایی که در این عرصه به کار می‌آید، میزان خضوع و تمکین اشخاص و گروه‌ها در برابر ظواهر دین و آیات الهی و

احادیث معصومین : و التزام آنها به مراعات تقوی و عمل به تکالیف شرعی و دینی است. به هر تقدیر پیش از یقین پیدا کردن به صحیح العقیده، حَسَنُ الْخُلُقِ و صَالِحُ الْأَعْمَالِ بودن، که معیار آن مکتب اهل بیت : است، نباید به شخص و گروهی اعتماد کرد و دست بیعت داد.

فصل سوم

لغزش‌های نظری و علی در سک

مقدمه

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 87

اکنون که در قالب دو فصل گذشته، اصالت عرفان اسلامی و مبتنی بودن آن بر قرآن کریم و احادیث و سیره موصومین : تبیین و ناروا بودن ایرادات منکران و مخالفان عرفان تشریح شد، جا دارد با علاقمندان به عرفان اسلامی نیز سخنی داشته باشیم و به اختصار به لغزشگاه‌های نظری و عملی که در مسیر این مقصد شریف قرار دارد اشاره‌ای نموده و به تذکرات اشاره‌گونه‌ای برای مصون ماندن از غلتبین در ورطه‌های خطا و خلاف، که دین و دنیای شخص را به تباہی می‌کشند، پپردازیم. توجه به این موارد برای طی درست طریق عرفان و نیل به مدارج و مقامات عالی آن امری ضروری است. پیش از ذکر موارد، توضیحاتی لازم به نظر می‌رسد.

نخست این که مجموعه لغزش‌ها و خطاهای نظری و عملی که در پی می‌آید، کمتر در یک شخص یا گروه از متصرفه و عرفانی خوبیش تنها به صرف نظر از عارفان حقیقی، که در سلوک عرفانی خوبیش تنها به رهنمودهای قرآن و عترت متکی بوده و در سیر عرفانی خود از مبتلا شدن به لغزش‌ها و خطاهای مزبور مصون مانده‌اند و هیچ یک از آن لغزش‌ها و خطاهای در مورد ایشان مصدق ندارد؛ هر گروه یا شخص، ممکن است به تعدادی از آن لغزش‌ها و خطاهای دچار شده و از دیگر موارد مبرأ باشد. بنابراین جا ندارد که به استناد گرایش شخص یا گروهی به عرفان و تصوف، همه این لغزش‌ها و خطاهای را به او نسبت داد.

دوم این که در طی طریق عرفان ابتلاء به چنین لغزش‌ها و خطاهایی کاملاً قابل اجتناب است و می‌توان در عین سلوک عرفانی، از تمامی لغزش‌ها و خطاهای مزبور مصون ماند. این موصنیت مستلزم چند امر است.

۱- صدق و اخلاص: در سلوک طریق عرفان و نیل به قله‌های معنویت

و کمال، صدق و اخلاص یکی از اساسی‌ترین شروط است. سالکی که صرفاً به خاطر عشق و محبت به خدا و اولیاء خدا و در مقام ایفای شایسته وظایف عبودیت و بندگی، گام در راه عرفان می‌نهد و از سیر و سلوک خود، در پی اغراض نفسانی، همچون کسب نام و شهرت، جلب و جذب مرید، جمع‌آوری و اندوختن ثروت، یا نیل به کشف و کرامات، نیست؛ همین صدق و اخلاص، ضامن سلامت سیر و وصول او به مقصد غائی کمال است. خدای متعال بر این حقیقت کراراً تأکید فرموده است. از جمله می‌فرماید: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**: کسانی را که در راه ما به مجاہدت می‌پردازند قطعاً به راه‌هایمان هدایت می‌کنیم و هر آینه خداوند با نیکوکاران است.^۱ و نیز می‌فرماید: **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلِيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً** و لا یشرك بعبادة ربّه احداً: هر کس امید و آرزوی ملاقات و دیدار پروردگار خویش را دارد پس باید عملی شایسته به جای آورد و در بندگی پروردگارش احدی را شریک نسازد.^۲

۲- علم و آگاهی: طی درست راه کمال معنوی و نیل به مقاصد

عرفانی، مستلزم علم و آگاهی سالک به حقایق دین و ضوابط شرع است. به بیان دیگر، نیل به مراتب بالای یقین، یعنی عین اليقین و حق اليقین، مستلزم دستیابی به مرتبه نخست آن، یعنی علم اليقین است. سالک در آغاز راه سلوک باید در زمینه شناخت دقیق عقاید حقه به مدد عقل و قرآن و حدیث، و یقین به درستی آنها و نیز شناخت دقیق وظایف و احکام شرع برای

1. سوره عنکبوت، آیه ۶۹

2. سوره کهف، آیه ۱۱۰

مراعات کامل حلال و حرام الهی و عدم تخطی از آن‌ها، به کسب علم و آگاهی بپردازد. حضرت علی ۷ می‌فرمایند: یا کمیل ما من حرکة الا و انت محتاج فيها الى معرفة: ای کمیل هیچ حرکتی نیست جزاًین که در آن به معرفت و شناخت محتاج می‌باشی.^۱ بدون علم و بصیرت پای در راه نهادن و طی طریق کردن چه بسا فرد را به بی‌راهه رفتن و دوری بیشتر از مقصد و مقصد مبتلا سازد. به تعبیر امام صادق ۷: العامل على غير بصيرة كالسائرون على غير الطريق، لا يزيد سرعة السير الاّ بعداً: کسی که بدون بصیرت و آگاهی عمل می‌کند همچون کسی است که در بی‌راهه راه می‌سپرده، که سرعت سیر او ثمری جز دوری از مقصد نخواهد داشت.^۲ آبשخور این علم و آگاهی هم باید مکتب اهل بیت : باشد، زیرا جز در محضر اهل بیت : معارف زلال و ناب الهی که با ظن و خطاهای بشری نیامیخته باشد وجود ندارد. چنان که امام باقر ۷ به برخی منحرفان و بعضی صوفی مسلکان عصر خود پیغام دادند که اگر به شرق و غرب عالم سفر کنید، جز در نزد ما اهل بیت معارف و کمالات واقعی را نخواهید یافت.^۳ و امیرالمؤمنین علی ۷ به کمیل که از اصحاب سر آن حضرت بود، فرمودند: یا کمیل لا تأخذ الاّ عننا تکن منا: ای کمیل جز از ما مگیر تا از ما باشی.^۴ امام صادق ۷ فرمودند: کذب من زعم انه من شيعتنا و هو متمسك بعروة غيرنا: کسی که می‌پنارد از شیعیان ماست درحالی که به ریسمان اشخاصی غیر از ما اهل بیت چنگ می‌زنند و متمسک می‌شود، دروغ

1. ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ترجمة کمره‌ای، ص 165.

2. کلینی، اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب من عمل بغیر تعلم، حدیث ۱.

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 91 و 92.

4. ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ترجمة کمره‌ای، ص 165.

می‌گویید.¹ و امام کاظم ۷ فرمودند: لاتأخذنَ معلم دینک عن غير شيعتنا: معارف دینی خود را از غیر شیعیان ما نگیر و نیاموز.² چرا که به فرموده امام باقر ۷: انه ليس عند احد من الناس حقٌّ و لا صواب الا شئٌ اخذوه منا اهل البيت: نزد احدی از مردم مطلب حق و درستی نیست مگر همان چیزی که از ما اهل بیت گرفته‌اند.³ درنتیجه تا وقتی می‌توان آب زلال معارف الهی را از سرچشمۀ آن نوشید، جا ندارد به جویبارهای پرخس و خاشاکی که اندکی از آن آب در آن‌ها جاری است مراجعاً کرد.

۳- راهبر و راهنمای ذیصلاح: راه سپردن و به مقصد رسیدن در وادی پر رمز و راز و پیچیده و غامض عرفان، جز به مدد راهبر و راهنمای به مقصد رسیده و دارای صلاحیت دستگیری و راهبری، بسیار صعب و درحد ناشدنی است. کسانی که بدون مرئی و راهنما و راهبر قدم در این وادی نهاده‌اند یا به گمراهی کشیده شده و یا ناقص و ناتمام مانده‌اند. امام سجاد ۷ می‌فرمایند: هلک من ليس له حکیم یرشده: کسی که شخص حکیمی ندارد که ارشادش کند به هلاکت دچار می‌شود.⁴ و امام باقر ۷ می‌فرمایند: یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلاً و انت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض، فاطلب لنفسک دلیلاً: یکی از شما برای مسافرت چند فرسخی از محل خود بیرون می‌رود و برای خویش در طلب راهنمایی بر می‌آید و حال آن که تو به راههای آسمان ناگاهاتر از راههای زمین می‌باشی. پس برای خود راهنمایی طلب

1. مجلسی، بحارالانوار، ج 2 ص 98

2. مجلسی، بحارالانوار، ج 2 ص 82

3. مجلسی، بحارالانوار، ج 2 ص 94

4. مجلسی، بحارالانوار، ج 78، ص 159

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 91

کن.¹ درخواست‌های التماس‌آمیز حضرت موسی ۷ برای کسب اجازه معرفت آموزی و پیروی از حضرت خضر ۷ که قرآن بیان داشته، شاهد گویایی بر ضرورت بهره‌گیری از راهبران ذی صلاح در راه سلوک باطنی است.²

در انتخاب راهبر و استاد، چند نکته حائز اهمیت است. یکی این که مدعیان راهبری و ارشاد بسیار، اما راهبران و مرشدان ذی‌صلاح اندک‌اند. چه بسا شیادان و دنیاطلبانی که دام تزویر گستردۀ‌اند تا خلق را شکار کنند و جاهطلبی و مال‌پرستی و لذت‌جویی‌های خود را از رهگذر مریدان فریب خورده ارضاء نمایند.

دوّم این که چه بسا ناقصان به مقصد نرسیده‌ای که به اتکاء چند کشف و کرامت، خود را کامل پنداشته و به دستگیری می‌پردازند؛ ولی چون خود به مقصد نرسیده‌اند قادر نخواهند بود سالک را به کمال برسانند و حتی با اشتباهات خود، او را تباہ می‌سازند.

سوم این که گرچه ممکن است کسانی که از آغاز، جذبه‌ای شامل حالشان شده و آن‌ها را به قله کمال رسانده، شخصاً به مراتبی دست یافته باشند که اشخاصی که کار را با سلوک آغاز کرده‌اند و پس از سالیانی طی طریق، آمادگی دریافت جذبه را به دست آورده و به کمال رسیده‌اند، به آن مراتب دست نیافته باشند و درنتیجه آن مجذوب واصل از این سالک واصل، شخصاً بزرگ‌تر باشد؛ اما در امر دستگیری و تربیت شاگردان، کسی که کار خود را با سلوک آغاز کرده و پیچ و خم‌های راه را طی نموده و با خطرات و پرتگاه‌های مسیر مواجه شده است، برای راهنمایی و راهبری سالکان، توانایی

1. کلینی، اصول کافی، کتاب الحجۃ، باب المعرفة الامام و الرد اليه، حدیث 10.

2. سوره کهف، آیات 60-82

بیشتری دارد. چنان که ممکن است شخصی که ثروت هنگفتی را از پدر خویش به ارث برده است از کسی که با سالیان دراز کسب و کار، سرمایه‌ای به دست آورده، به مراتب ثروتمندتر باشد؛ اما برای آموختن راه و رسم کسب ثروت به دیگران، کسی که با کار و تلاش خویش زمینه ثروتمندی خود را فراهم ساخته، از آن کس که بی‌هیچ کار و فعالیتی، ثروت هنگفتی را به ارث برده است، توانایی بیشتری دارد. البته این بدان معنی نیست که مجدوبان واصل هیچ کس را به مقصد نمی‌رسانند، لکن کسانی در محضر آنان به مقصد می‌رسند که خود نیز روحیه جذبه داشته و در آستانه جذبه قرار داشته باشند، اما این گونه اشخاص در بین خلق اندک‌اند. اما اکثریتی که چنین روحیه و آمادگی‌بی ندارند، و برای کسب آمادگی دریافت جذبه، راه طولانی و پرپیچ و خمی را باید طی کنند، گرچه برای ایشان نیز محضر مجدوبان واصل دلنشین و لذت‌بخش است و بهره‌های معرفتی و اخلاقی محدودی نیز نصیب‌شان می‌سازد، لکن در محضر آنان، در حد کمال، رشد نیافته و به مقصد نهایی نمی‌رسند. بنابراین برای اکثریت طالبان طی مدارج عرفان، بهره جستن از محضر سالکان واصل، کارسازتر است.^۱

۱. شاید به نظر آید که در صورت صحّت این مطلب، پس چگونه انبیای الهی و ائمه معصومین : که به معنای متعارف، سلوکی نداشته و تحت تربیت پیر و مرشدی نبوده‌اند، توانسته‌اند دستگیری و هدایت بشر را عهده‌دار شوند. اما باید دانست که قیاس پیامبران و امامان : با عارفان مجدوب، قیاسی مع‌الفارق و نارواست. یکی از بارزترین تفاوت‌های این دو گروه، فرق بین وحی انبیا و الهامات حضرات معصومین : با دریافت‌های باطنی عرفاست. نقص و نسبیت و احتمال اشتباه و خطأ در کشف‌های عارفانه، حساب آن را از وحی و الهامات معصومین : جدا می‌سازد. انبیا و ائمه : در دریافت‌های باطنی خود به صورت وحی و الهام، از عصمت و خطاناپذیری کاملی برخوردارند که از جانب خدای متعال تضمین شده است. در پرتو این عصمت، ☺ ☺

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 93

چهارمین نکته این که خود سالک قادر نیست راهبر کامل را تشخیص دهد. آنچه از سالک برمی‌آید تشنگی و طلب وافر برای درک محض راهبری کامل و درخواست نیل به این مطلوب از درگاه الهی است، به گونه‌ای که آرام و قرار از وی سلب شود و تا نیل به آن، دست از طلب برندارد و به چیز دیگری نیندیشد.¹ این تشنگی و طلب صادقانه و تمام عیار که ناشی از درک اضطرار خویش است، زمینه‌ساز اجابت شده و در پی آن، خدای متعال او را به محض راهبر کاملی رهنمون ساخته و یا راهبر کاملی را به سوی او گسیل می‌دارد و بر سر راه او قرار می‌دهد.

البته کسی که به راستی طالب راه یافتن به محض راهبر کاملی برای نیل به مدرج عالی عبودیت و عرفان است، پیش از نیل به آن محض، رفتار و حالاتش با چنین خواست و تمایی متناسب است. یعنی تا آنجا که شناخت دارد، به وظایف بندگی خویش عمل می‌کند و در مسیر تعالیم و احکام دین راه می‌سپرد. کسانی که مدعی اشتیاق درک محض اولیاء خدا برای سیر و سلوک الى الله می‌باشند، اما چندان اهتمام و التزامی به دستورات دین ندارند، ادعایشان کاذب است. اینان چون شخص بی‌سوادی می‌باشند که

پیامبران صاحب شریعت، دستورهای سلوکی لازم برای پرورش انسان‌ها را در قالب احکام فقهی و اخلاقی دین، به صورت وحی تشریعی، از خداوند دریافت می‌کنند. پیامبرانی که شریعت مستقلی ندارند و رسالت‌شان تبلیغی است و امامان، نیز دستورالعمل‌های مزبور را به صورت وحی یا الهامات معصومانه، از جانب خداوند دریافت می‌نمایند. به مدد این تعلیم الهی است که پیامبران و امامان : به رمز و رازها، پیچ و خمها، و دره و پرتگاه‌های مسیر سلوک الى الله واقند و نیازی ندارند که خود با طی مسیر به شناسایی آن پیروزند؛ در حالی که عارفان از چنین تعلیمات‌الهی و وحی و الهامات معصومانه‌ای برخوردار نیستند.

1. سوره کهف، آیه 60.

به مدرسه نمی‌رود و از امکانات آموزشی که در اختیار اوست بهره نمی‌گیرد، لکن دائماً حسرت راه یافتن به محضر استادان دانشگاه را می‌خورد. اینان باید از خود بپرسند آیا به آنچه از دین خدا و طریق بندگی حق که در دسترسشان قرار دارد، به درستی و کمال عمل کرده و از آن بهره جسته‌اند که اکنون در پی پیر و مرشدی می‌باشند تا تعالیم و تکالیف والاتر و سنگین‌تر راه دین و بندگی را به آن‌ها بیاموزد.

نکته پنجم این که شاخص‌های ظاهری که برای راهبران ذی‌صلاح می‌توان نام برد و بدون آن‌ها قطعاً صلاحیت راهبری مصدق نمی‌یابد، عبارتند از: اعتقاد و التزام به ولایت اهل بیت :، انقیاد و تسليم در برابر ظواهر قرآن و فرمایشات معصومین :، پایبندی به اخلاقیات، و مراعات کامل احکام و آداب شرع مقدس.

پس از این مقدمه، اکنون به ذکر لغزشگاه‌های نظری و عملی که در صورت عدم برخورداری از صدق و اخلاص و علم و آگاهی، و عدم پیروی از راهبران ذی‌صلاح، سالک ممکن است به آن دچار شود، می‌پردازیم.

۱- لغزش‌های اعتقادی

برخی پیروان طریقت‌های عرفانی، به علت جهل و ناآگاهی از معارف عقلی و نقلی دین، در درک و فهم سخن عارفان راستین دچار اشتباہ شده و یا در فهم و تعبیر عقلی کشف‌های معنوی خود به خطأ رفته و درنتیجه به انحرافات اعتقادی دچار شده‌اند.^۱ مهمترین این لغزش‌های عقیدتی عبارتند از:

۱. عدم درک صحیح مقصود عارفان در بیان اعتقاداتشان، به علت عدم آشنایی با ادبیات و اصطلاحات رمزآلود و استعاری خاص آنان، امری جدای از انحرافات اعتقادی مورد

الف- عقیده‌مندی به معانی سخيف و نادرستی از وحدت وجود همچون همه خدایی، که با مسلمات عقلی و نصوص قرآنی و احادیث معصومین : و نیز با کشف‌های درست و ناب عرفانی مغایر و متضاد است.

ب- عقیده‌مندی به پندرهای باطلی چون حلول خداوند در سالک یا اتحاد خداوند با سالک، که این نیز با براهین عقلی و ادله مستحکم قرآنی و حدیثی و با کشف‌های اصیل و صحیح عرفانی درتضاد بین و آشکار قرار دارد.

ج- اعتقاد به تناسخ و بازگشت روح انسان‌ها پس از مرگ به این عالم در قالب انسان‌های دیگر یا حتی در پیکر حیوانات و گیاهان، برای پاک شدن و طهارت یافتن و به کمال رسیدن. این باور نیز به استناد دلایل فراوان عقلی و براهین استوار قرآنی و روائی و دریافت‌های قویم و خالص عرفانی، نادرست و باطل است.^۱

بحث است. در موارد بسیاری همین ناآشنایی با زبان عارفان، سبب شده است که آنچه آنان در مقام توصیف عقایدشان بیان نموده‌اند، درست فهمیده نشده و درنتیجه عقاید باطلی به آنان نسبت داده شود که به هیچ وجه مورد اعتقاد آنان نیست.

۱. مسئله رجعت که از ضروریات اعتقادی شیعه است، هیچ نسبتی با تناسخ ندارد. زیرا اولاً عقیده‌مندان به تناسخ، بازگشت به دنیا را مشمول تمامی انسان‌ها می‌دانند، در حالی که رجعت، به استناد آیات و روایات، منحصر به برجستگان از اهل ایمان و سعادت و اهل کفر و شقاوت است. ثانیاً معتقدان به تناسخ، منکر قیامت و حسابرسی و پاداش و کیفر اخرویند و همه این امور را در قالب آنچه هر شخص در بازگشتهای مکرّش به دنیا متحمل می‌شود، منحصر می‌دانند، در حالی که از نظر شیعه، آنچه که اهل صلاح، از نعمت و راحت، و اهل فساد، از نعمت و زحمت، در دوران رجعت متحمل می‌شوند، صرفاً پاداش و کیفر دنیوی آن‌هاست و به هیچ وجه جایگزین پاداش و کیفر اخروی ایشان نمی‌باشد.

د - عدم باورمندی و اقرار به حقانیت تشیع و ولایت اهل بیت :، یا بی اهمیت و بی اثر پنداشتن اعتقاد به امامت در طی مدارج کمال معنوی و یا حتی ابراز مخالفت با عقیده مزبور و اظهار برائت و ضدیت با عقیده‌مندان به تشیع و اسیر گمراهی و انحطاط دانستن آن‌ها به استناد مکاشفات خود^۱ و مستند ساختن تمامی این باورهای باطل و بی‌پایه، به نامداران و برجستگان عرصه عرفان و تصوف.

نادرستی این پنداشتها و حقانیت داشتن تشیع و مشروط بودن وصول به مقصد قصوای توحید، به پذیرا شدن و قبول ولایت اهل بیت : و گام سپردن در صراط مستقیم ولایت آن بزرگواران، امری است که براهین مستحکم عقلی و کشفی و نصوص مسلم قرآنی و حدیثی، بر آن دلالت دارند.

صاحب‌نامانی از عرصه عرفان و تصوف که غیر شیعه و ناباورمند به امامت اهل بیت : معروفی می‌شوند از سه گروه خارج نیستند.

(۱) عارفان کاملی که یا از ابتدای سلوک شیعه بوده و یا در طی مدارج سلوک به حقانیت تشیع پی برده و پذیرای ولایت اهل بیت : شده‌اند و به این باور، در گفتار و نوشتارهای خود تصریح نموده‌اند و در اعصار بعد، دشمنان شیعه که در صدد بودند مکتب تشیع را ناتوان از پروراندن

۱. آکاهان به معارف سلوکی وافقند که مکاشفات اقسام فراوانی دارد و برخی از اقسام آن، چون مکاشفات نفسانی و شیطانی، متاثر از حالات نفسانی یا اندیشه و افکار شخص یا وساوس و القایات شیطانی است. همه مکاشفات را در ردیف مکاشفات ملکی و مکاشفات رحمانی نباید پنداشت. یکی از ملاک‌هایی که به مدد آن، مکاشفات حقه را از کشف‌های بی‌پایه می‌توان تمیز و تشخیص داد، عدم مغایرت آن‌ها با مسلمات عقل و ظواهر کتاب و سنت است. بنابراین اگر به سالکی کشفی دست دهد که با این دو تضاد داشته باشد، بی‌تردید کشفی باطل و آمیخته و آلوده به وساوس نفسانی و شیطانی است.

شخصیت‌های بزرگ علمی و عرفانی جلوه دهنده، آنان را غیر شیعه معرفی نموده و حتی در آثار مکتوب آن‌ها دست برده و اقاریر آنان به حقانیت تشیع و باورمندی به ولایت ائمه^۱ : را حذف کرده و حتی مطالبی حاکمی از تعارض ایشان با تشیع و ضدیت آنان با شیعیان بر آن‌ها افزوده‌اند. خوشبختانه در برخی موارد در کاوش‌های محققان، آثار اصیل آن بزرگان و نامداران عارف که به خط خود آن‌ها نگاشته شده است به دست آمده و مخدوش بودن آثار چاپی دستکاری شده به اثبات رسیده است.^۱ در مواردی

۱. یکی از مصادیق بارز نکته فوق، محیی‌الدین بن عربی (638-560 هـ. ق) است که از برجسته‌ترین و نامدارترین شخصیت‌ها در عرصه عرفان نظری و عملی بوده و به شیخ اکبر ملقب می‌باشد. وی از نظر اعتقادی متعلق به جریانی بود که از اواسط قرن ششم هـ. ق تدریجاً در بین اهل سنت پدید آمده و امروزه تسنن اثنی عشری خوانده می‌شود. پیروان این جریان به ولایت تکوینی، خلافت الهی، صدرنشینی قائل کمال امکانی، وصایت نبوی و حججت علمی اهل بیت : معتقد بوده و در مورد حکومت و خلافت ظاهری پس از رسول خدا اعتقاد داشتند که حکومت امری عرفی و مردمی، نه الهی، بوده و گرچه به دلیل افضلیت اهل بیت : سزاوار بود مدم زمام امر را به دست ایشان بسپردند، اما تحت تأثیر عواملی، اشخاص دیگری را که شایستگی کمتری داشتند برگزیدند، و به دلیل بیعت امت، حکومت خلفاً مشروعیت داشت. اعتقاد به امامت، تولد، حیات و غیبت حضرت مهدی ۷ نیز از دیگر ویژگی‌های جریان تسنن اثنی عشری بود. از قرن ششم به بعد، تعداد قابل توجهی از دانشمندان اهل سنت، به ویژه کسانی از آنان که به تصوف گرایش داشتند، در این شمار قرار دارند. این جریان غالباً پلی بود برای گرایش ایشان به مذهب تشیع. در بین علماء و عرفای معاصر با محیی‌الدین، که با وی رفاقت و مراوده داشتند، افراد وابسته به این جریان بسیارند. بنا به قرائن بسیاری می‌توان پی برد که محیی‌الدین در طی مدارج عرفان، نهایتاً به حقانیت تشیع پی برد و مستبصر شده است. از جمله این که وی در رساله القدس یا رساله القدسیه خود به مستبصر شدن خویش به ولایت اهل بیت : و به امامت حضرت علی ۷ تصریح نموده است. همچنین در کتاب بُلْغَةِ الْغَوَّاصِ فِي الْاَكْوَانِ الْمَلْأَىِ الْاَخْلَاصِ فِي مَعْرِفَةِ الْاَنْسَانِ به صراحت احقيقت حضرت علی ۷ به ☺

خلافت را عنوان و تشریف خویش به محضر حضرت حجت بن الحسن ۷ و بیعت خود با آن حضرت را نقل کرده است. وی در باب ششم کتاب فتوحات مکّیه نیز به امامت حضرت علی ۷ تصریح نموده است. شیخ بهاءالدین عاملی عالم و عارف بزرگوار شیعی در شرح حدیث سی و ششم کتاب اربعین خویش، عبارات محبی الدین بن عربی در باب سیصد و شصت و ششم فتوحات مکّیه در تصریح به وجود امام زمان ۷ را نقل نموده و به وجوده مختلف آن عبارت، بر شیعه بودن محبی الدین بن عربی استدلال کرده است. از متأخرین نیز آقای محمد خواجه‌ی، مترجم کتاب فتوحات مکّیه به زبان فارسی، در صفحات شصت و یک و شصت و دو و صد و بیست و هشت و صد و پنجاه مقدمهٔ خود بر ترجمهٔ فتوحات مکّیه، مستبصر شدن ابن عربی به حقانیت تشیع را مورد تأکید قرار داده است.

آثار متعدد محبی الدین بن عربی به وضوح بر این که وی شیعه اثنی عشری بوده است دلالت دارد. از جمله رساله مناقب یا تحقیق و یا صلوات ابن عربی بر چهارده معصوم : شاهد بارز این حقیقت است. سید محمد صالح بن موسوی خلخالی تهرانی (متوفی ۱۳۰۶ هـ . ق) شرحی بر این اثر ارزشمند ابن عربی نگاشته و در آن به تشریح نکات بلند و عمیقی که ابن عربی درباره مقامات پیامبر اکرم و حضرت زهرا و یکایک امامان : بیان کرده، پرداخته است.

همچنین ابن عربی در آثار خود کاراً به وجود، حیات و غیبت حضرت حجت ابن الحسن العسكري ۷ تصریح نموده است؛ که از جمله می‌توان به باب‌های ۲۴ و ۷۳ کتاب فتوحات مکّیه اشاره کرد. در باب ۷۳ فتوحات مکّیه، داستان تشریف خود به محضر حضرت بقیة‌الله ارواحناه فداء را نیز نقل کرده است. همچنین وی رساله شقّ الجیب و رفع حجاب الریب فی الاظهار اسرار الغیب را در مورد وجود و غیبت حضرت مهدی ۷ تألیف نموده است. ابن عربی رساله‌های دیگری نیز در مورد آن حضرت نگاشته است که از جمله آن‌ها به رساله صغیرة فی المهدی، رساله اخرى فی المهدی، الصلاة القطبية، و قصيدة فی المهدی می‌توان اشاره کرد. فاضل اصطهباناتی شرحی بر قصيدة مذکور نوشته است. چهار رساله اخیر همراه با شرح اصطهباناتی هم‌اکنون توسعه مؤسسه الشیخ الکبر محبی الدین ابن العربی للدراسات العرفانیة در دمشق (پایتخت سوریه) در دست انتشار ﴿

﴿ می‌باشد. انتشارات مذبور اخیراً کتابی به نام القول المتین فی تشییع الشیخ الاکبر محیی الدین ابن عربی، تأليف الشیخ قاسم الطہرانی منتشر کرده است که جلد اول آن که در ماه ربیع‌الثانی ۱۴۲۴ هـ . ق در بیروت چاپ و در ماه ذی‌الحجّه همان سال در تهران تجدید چاپ شده، شامل دو مجلد می‌باشد (مجلد نخست در ۸۴۰ صفحه و مجلد دوم در ۵۰۲ صفحه) که به ذکر قرائی و شواهد خارجی دال بر شیعه بودن محیی الدین اختصاص دارد. جلد دوم کتاب مذبور که در چهار مجلد منتشر خواهد شد به کلمات و نصوص موجود در کتاب‌ها و رساله‌های چاپی و خطی محیی الدین ابن عربی که بر تشییع وی دلالت دارد، می‌پردازد.

براساس آنچه ذکر شد، انکار شیعه اثنی عشری بودن محیی الدین بن عربی وجه منطقی ندارد.. همچنین با توجه به این رهنمود قرآنی که می‌فرماید: لا تقولوا لمن اللہ الیکم السلام لست مؤمناً: به کسی که نزد شما اظهار اسلام (را به شما سلام و ابزار صالح و تسليم) کرد، نگویید مؤمن نیستی. (سوره نساء، آیه ۹۴) انکار تشییع محیی الدین، با توجه به افراحت‌های فراوان وی به عقاید شیعه، وجه شرعی نیز ندارد. در نتیجه در شیعه بودن وی نباید تردید کرد. اما از آنجا که اهل سنت نمی‌خواستند گرویند چنین شخصیت عظیم علمی و عرفانی به تشییع و اعراض او از تسنن آشکار گردد، در نسخه‌هایی که از برخی از آثار وی، همچون فتوحات مکّیه، توسط نساخان سنی مذهب رونویسی شد، دخل و تصرف‌های فراوانی به عمل آمد و بعدها همان نسخه‌های مخدوش، در چاپ کتب ابن عربی ملاک قرار گرفت. به عنوان مثال عبارات باب ۳۶۶ فتوحات مکّیه که قبلاً به آن اشاره کردیم و شیخ بهائی آن را در اربعین خود نقل کرده است، توسط نسخه برداران سنی مذهب دستکاری شد. عبد الوهاب شعرانی، عالم سنی مذهب (متوفی ۹۷۳ هـ . ق) در صفحه ۱۴۹ جلد دوم کتاب الیاقیت و الجواهر خود، که دومین چاپ آن توسط دانشگاه الازهر مصر در سال ۱۳۰۷ هـ . ق انجام شده است، و نیز در کتاب کبریت الاحمر خود، ضمن نقل عبارت اصلی باب ۳۶۶ فتوحات مکّیه، بر دستکاری فتوحات و نیز فصوص الحكم ابن عربی توسط معاندان تصریح نموده است.

شایان توجه است که یکی از دانشمندان معاصر مصری به نام عثمان یحیی، با استفاده از چهار نسخه اصلی فتوحات مکّیه، که دو نسخه آن به خط خود ابن عربی می‌باشد و یکی در دوران شش ساله اقامت وی در مکّه نوشته شده و دیگری در

هم که عارفان بزرگی چون عطار نیشابوری یا حافظ شیرازی در مجموعه اشعار خود به عقیده‌مندی خویش به تشیع تصریح نموده‌اند، غالباً مصححان که میانه خوشی با ولایت و تشیع نداشته‌اند، ابیات و قصائد و غزلیات حاکی از این باورهای شاعر عارف را فاقد اصالت و از موارد افزوده شده بر اشعار شاعر اصلی توسعه دیگرانی که معتقد به تشیع بوده و خواسته‌اند آن شاعر عارف را نیز شیعه جلوه دهنده، قلمداد نموده‌اند.

همان گونه که اشاره شد، به براهین مسلم عقلی و نقلی و کشفی، وصول به وادی توحید جز از طریق صراط مستقیم ولایت امکان پذیر نیست و متنهایان و عارفان بزرگی که وصول آنان به توحید تردید نپذیر است، باورمندی و قبولشان نسبت به ولایت اهل بیت : نیز غیر قابل تردید است.

﴿بازگشت به قویه، توسط خود وی پاکنویس شده است و هر دو نسخه در قسطنطینیه ترکیه موجود است، به تصحیح فتوحات مکیه مبادرت نمود. و در جریان بررسی نسخه‌های اصلی، به تصریحات محیی الدین دال بر شیعه بودن و اعتقاد به امامان شیعه و تبریز وی از غاصبان حقوق اهل بیت : پی برد و خود نیز مذهب شیعه را اختیار کرد. وی 14 جلد از 28 جلد کتاب فتوحات مکیه را پس از تصحیح براساس نسخه‌های اصلی، در مصر به چاپ رساند. لکن همین که حکومت مصر مطلع شد وی به نسخ اصلی دست پیدا کرده، از چاپ 14 مجلد باقیمانده فتوحات مکیه تصحیح شده وی جلوگیری و خود او را نیز از کشور مصر اخراج کرد.

برای آگاهی بیشتر از وقوع چنین خیانت‌ها و دستکاری‌هایی توسط اهل سنت در آثار بزرگانی از علم و عرفان که به تشیع گرویده‌اند، به نکته‌های 602 و 797 در صفحات 350 و 634 تا 634 کتاب هزار و یک نکته تأثیف علامه حسن حسن‌زاده آملی و صفحه 428 کتاب شرح دفتر دل تأثیف داود صمدی آملی می‌توان مراجعه کرد.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 101

(2) عارفان کامل و به مقصد رسیده‌ای که در عین باورمندی به تشیع و اعتقاد به ولایت و امامت اهل بیت :، به علت زندگی در عصر و محیطی که قدرت در دست دشمنان بی‌رحم و بی‌منطق شیعه بوده و هر کس اظهار تشیع می‌کرده جان و مال و نوامیسش در معرض نابودی و تعرّض قرار می‌گرفته است، به حکم شرع، تکلیف خود را کتمان عقیده و تعیه پیشه کردن تشخیص داده و از اظهار عقاید خود پرهیز نموده و به باورهای شیعی خود تصریح نکرده‌اند و یا حتی در مواردی به همسویی با اعتقادات غیر شیعی تظاهر نموده‌اند.

(3) مبتدیان یا متوجه‌ستانی که گرچه به دلایلی چون چیره دستی و مهارت در شعر و ادب، صاحب نام شده‌اند، لکن از نظر طی مدارج سلوک و نیل به مقامات معنوی، در آغاز یا میانه راه بوده‌اند. در بین این گروه ممکن است افراد ناباور یا حتی مخالف و معارض با تشیع به چشم بخورد؛ اما همان طور که اشاره شد، منزلت عرفانی آن‌ها بدان پایه نیست که انحراف اعتقادی ایشان، برای طالبان تفکیک بین حساب عرفان و تشیع، به عنوان حجتی موجه و قوی، قابل استناد باشد.

هـ - اعتقاد به مهدویت نوعی و انکار مهدویت شخصی و عقیده نداشتن به فرزند بلافصل امام حسن عسکری 7 که در شب نیمه شعبان سال 255 هجری قمری از نرگس خاتون 3 در سامراء متولد شدند و مقارن رحلت پدر بزرگوارشان، در سال 260 هجری قمری مسؤولیت امامت را عهده‌دار شده و به مدت 69 سال زندگی مخفی و دور از دسترس عموم را، که غیبت صغیری نامیده می‌شود، در پیش گرفتند و پس از آن، زندگی ناشناس در جمع مردم را، که غیبت کبری خوانده می‌شود، آغاز کردند و تا زمان ظهور و قیام جهانیشان برای ریشه‌کنی الحاد و ظلم و فساد و ناامنی از عرصه گیتی و استقرار توحید و معنویت و عدالت و صلاح و صلح و امنیت در پهنه جهان،

زندگی ناشناس در جمع مردم را با پیکر جسمانی و حیات طبیعی، همچون دیگر انسان‌ها، ادامه می‌دهند و پس از ظهور و قیام و تشکیل حکومت جهانی اسلام، سالیانی رهبری حکومت جهان را در دست داشته و پس از سپری نمودن عمری بسیار طولانی به اراده الهی، نهایتاً از دنیا رحلت خواهند کرد.

برخی از صوفیان عقیده دارند که آن حضرت در دوران غیبت، پیکر جسمانی و بدن عنصری خود را رها کرده و به روحی مجرّد تبدیل شده‌اند که در پیکر سالکان حلول می‌کنند و از این راه، سالکان به مقام مهدویّت نائل می‌شوند. برخی دیگر از آنان اساساً وجود امام زمان^۷ به عنوان یک شخص انسانی را منکر بوده و مهدویّت را یکی از مقامات معنوی دانسته و هر کس را که به آن مقام نائل شود، مهدی می‌دانند و در نوشته‌ها و سخنانشان واژه "مهدی" را نه به عنوان لقب خاصّ شخص حجّت بن الحسن^۷، بلکه به معنی لغوی آن، یعنی هدایت یافته، به کار می‌برند و به استناد احادیثی همچون **المهدی من هدیت: مهدی (هدایت یافته)** کسی است که تو (خدا) هدایتش نموده باشی.^۱ و یا پاسخ امام باقر^۷ به حکم بن ابی نعیم که می‌خواست بداند آن حضرت قائم آل محمد است یا نه، که به وی فرمودند: **کلنا قائم بامر الله: همه ما امامان قیام کننده به امر خداوند می‌باشیم، او پرسید: فانت المهدی؟ پس آیا شما مهدی هستید؟** حضرت فرمودند: **کلنا نهدی (یهدی) الى الله: همه ما به سوی خدا هدایت می‌کنیم،**^۲ تمام احادیثی را که در

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۶۶ و ۳۶۷، وج ۸۵، ص ۲۷۰.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴۰، ص ۵۱. جالب اینجاست که در ادامه حدیث مزبور آمده است که حکم می‌گوید از حضرت پرسیدم فانت الّذی تقتل اعداء الله و یعزّ بک اولیاء الله و ظهر بک دین الله: آیا شما همان کسی هستید که دشمنان خدا را می‌کشید و خداوند به ﴿ وسیله شما دین خود را آشکار و (بر همه دین‌ها) چیره می‌سازد؟ حضرت پاسخ فرمودند: یا

مورد امام زمان ۷ وجود دارد و در آن‌ها به لقب "مهدی" اشاره شده است، تأویل نموده و ناظر بر هر سالک هدایت یافته و هدایت کننده‌ای (کامل مکمل) می‌دانند که به مقام قطبیّت اعظم نایل شود.
پس به هر دوری ولیّ قائم است

تا قیامت آزمایش دائم است

هر که را خوی نکو باشد بِرَست

هر کسی کو شیشه دل باشد شکست

پس امام حیّ قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است

مهدی و هادی وی است ای راه‌جو

هم نهان و هم نشسته پیش رو

نادرستی عقاید گروه‌های فوق، که یکی منکر زندگی طبیعی با بدن جسمانی امام زمان ۷ و قائل به حلول روح آن بزرگوار در پیکر سالکان است، و دیگری اساساً منکر شخص امام زمان ۷ و قائل به مهدی و قائم بودن هر شخص هدایت یافته از راه باطن در طریق تصوّف و هر قطب و مرشد (کامل و مکملی) است، به استناد آیات فراوان و احادیث بی‌شماری که در مورد شخص حضرت مهدی ارواحنا فداء وجود دارد، امری مسلم و چون روز روشن است. البته از آنجا که جنگ و جدل بر سر الفاظ کاری بیهوده است و وضع اصطلاحات در معانی مختلف بلامانع می‌باشد، این امر

حکم، کیف اکون انا و قد بلغت خمساً و اربعین سنة و انّ صاحب هذا الامر اقرب عهداً باللين مني و اخفّ على ظهر الدّابة: چگونه من او باشم، در حالی که به چهل و پنج سالگی رسیده‌ام و حال آن که صاحب این امر از من به دوران شیرخوارگی نزدیک‌تر و بر پشت مرکب سبک‌بارتر است.

که شخص یا گروهی لفظ مهدی را در معانی لغوی آن مدان نظر قرار داده و در مورد هر هدایت یافته‌ای به کار ببرد، چندان مورد اعتراض نیست؛ اما این که شخص یا گروه مزبور عقیده به این گونه مهدی‌ها را جایگزین عقیده به امام دوازدهم، حضرت حجت بن الحسن العسكري^۱ سازد، بی‌شک باطل و مردود می‌باشد. چنان که اگر فردی با تکیه به مفهوم لغوی کلمه "صادق"، مقامی به نام صداقت یا صادقیت تعریف نموده و هر شخص راستگو و درستکاری را صادق بنامد، بدون ایراد است؛ اما اگر به اثکاء آن، وجود امام صادق^۲ را انکار کند، سخنی باطل گفته و عقیده‌ای نادرست اختیار کرده است.

نکته دیگر این که گرچه درست است که امام بزرگترین آیه خداوند است^۳ و جلوه آیات خداوند در درون انسان وجود داشته و قابل شهود و رؤیت باطنی است^۴ و در نتیجه جلوه حجت خدا را می‌توان در درون خویش رؤیت نمود و به شهود امام در باطن خود نایل شد؛ اما این که کسی وجود و قابل رؤیت بودن آیات خدا را منحصر به جهان درون بداند و وجود و امکان رؤیت آن را در جهان بیرون منکر شود و بر اساس آن، منکر وجود خارجی امام زمان^۵ و قابل مشاهده بودن آن حضرت در جهان خارج شود، امری مردود و باطل است. قرآن کریم در مورد وجود جلوه‌های درونی و بیرونی آیات خداوند و قابل شهود باطنی و مشاهده حسی بودن آیات مزبور، می‌فرماید: سُرِّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ: بِزَرْدِي آيَاتِمَان را در جهان بیرون و در درون خودشان، به آن‌ها نشان می‌دهیم.^۶ و نیز می‌فرماید: و فِي

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 23، ص 206. و ج 36، ص 1 و 3، و ج 102، ص 140.

2. سوره ذاريات، آیه 31 و سوره فصلت، آیه 53.

3. سوره فصلت، آیه 53.

الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون: و در زمین برای اهل یقین آیات و نشانه‌هایی وجود دارد و در درون خودتان نیز، پس آیا نمی‌نگرید؟^۱^۲

2 - حجت شمردن کشف و کرامات

برخی از سالکان و سرسپرده‌گان به شخصیت‌های عرفانی یا علاقمندان و دلباختگان به آن‌ها، چه در عرصه عقیده‌مندی و تبعیت خویش از آن شخصیت‌ها و چه در مقام اثبات حقائیق و علوّ مقام و مکانت شخصیت‌های مورد علاقه و اعتقاد خود برای دیگران و اثبات درستی راه و مرام خویش، یعنی باورمندی و پیروی از آن شخصیت‌ها، کشف و کراماتی را به آنان نسبت می‌دهند و وجود آن کشف و کرامات‌ها را دلیل تردید ناپذیری برای عظمت و شایسته سرسپاری بودن آن شخصیت‌ها می‌شمارند. این رویه از دیرباز تاکنون در بین مریدان و علاقمندان به شخصیت‌های عرفان و تصوف رایج بوده و کتاب‌های بسیاری حاوی داستان‌های کشف و کرامات عارفان، از قرون گذشته تا عصر ما به رشتۀ تحریر درآمده است.

1. سوره ذاریات، آیه‌های 20 و 21.

2. یکی از خطاهای بزرگی که دامنگیر بشرشنده منحصر پنداشتن حقایق هستی به مظاهر بیرونی و بی‌اعتبار شمردن و اهمیت ندادن به مظاهر درونی توسط گروهی، و منحصر دانستن آن به جلوه‌های درونی و فاقد اعتبار شمردن و بی‌اعتنایی به جلوه‌های بیرونی توسط گروهی دیگر است. مخالفان عرفان همه چیز را در عالم بیرون خلاصه می‌کنند و منکر اهمیت و ارزش حقایق باطنی‌اند، و صوفی مسلکان همه چیز را در جهان درون منحصر می‌دانند و منکر اعتبار و اهمیت حقایق بیرونی‌اند. اما به حکم عقل سليم و کشف صحیح و به شهادت آیات و احادیث معصومین : درست و حق، جمع بین ظاهر و باطن و بیرون و درون است.

در بعضی موارد نیز سالک مکاشفات خود و یا توانایی‌های روحی به دست آمده خویش در انجام خوارق عادات و کرامات را دلیل حقانیت راه و راهبر خود تلقی کرده و به اعتبار آن‌ها، بر ایمان و ثبات قدمش در آن راه افروزه می‌شود.

صرف نظر از آن دسته از کشف و کرامات و خوارق عادات که ناسازگار و معارض با عقل و وحی است و بی‌شک چیزی جز افسانه‌پردازی‌های مرید برای جلب و جذب مریدان تازه برای پیر و مرشد خود نیست و چه بسا روح آن پیر و مرشد هم از چنین افسانه‌هایی که حول شخصیت او ساخته و به او نسبت داده‌اند بی‌خبر بوده و قلباً از این سخنان بیزار باشد، در زمینهٔ کشف و کرامات باید به نکات زیر توجه داشت.

سرزدن کرامات و خوارق عادات و دست دادن مکاشفات و شهود باطنی را به هیچ وجه دلیل حقانیت و صحت راه شخص و وجود وجههٔ ربوی و شمول توفیقات و تأییدات الهی برای وی نمی‌توان به حساب آورد. و هر شخصی را که دارای کشف و کراماتی بود الزاماً نمی‌توان عارف شمرد. باید دانست که برخی از مکاشفات، چیزی جز تصویر نفس خود شخص در فضای خیال او نیست و چنین مکاشفات انعکاسی به هیچ وجه بیانگر حقایق عالم نبوده و تلازمی با حقانیت الهی عقاید و روش شخص ندارند.¹ همچنین انجام کارهای خارق‌العاده از طریق توسعهٔ قدرت‌های روحی حاصل از تمرینات و ریاضات، دلیل حقانیت فرد نیست؛ زیرا همان طور که از راه ریاضات رحمانی و انجام طاعات و عبادات شرعی، قوای روحی

1. برای آشنایی با اقسام مکاشفات، ن.ک. به: محمد شجاعی، مقالات، ج 1، ص 129_183 و شمس الدین محمد آملی، نفائس الفنون، ج 2، ص 62_65. رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، مقدمه و شرح محمدحسین حسینی طهرانی، ص 159_161.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 107

شخص بیدار و فعال و بالنده می‌شود، با ریاضات شیطانی و غیرشرعی نیز می‌توان قوای نفس را فعال و تقویت نموده و با استفاده از آن، کارهای خارق‌العاده انجام داد.

بنابراین همان گونه که در قدرت‌های ظاهری، همچون قدرت بدنی یا توانمندی اقتصادی، یا قدرت نظامی و یا اقتدار سیاسی، هیچ تلازمی بین قدرت و حقانیت نیست و از راه‌های درست و نادرست و مشروع و نامشروع می‌توان به آن قدرت‌ها دست یافت و در نتیجه، داشتن چنان قدرت‌هایی دلیل بر صحّت سخن، اندیشه، عقیده، مرام و آینین شخص دارنده آن قدرت‌ها نیست؛ در قدرت‌های باطنی و روحی نیز چنین تلازمی وجود ندارد. بهترین شاهد بر این امر، خوارق عاداتی است که به دست مرتاضانی انجام می‌شود که به خدا و دین و معارف دینی بی‌اعتقاد بوده و بالّی تارک احکام الهی و حتّی بعضاً آلوهه به اعمال زشت و پلید می‌باشند.

3- مطلق کردن و حجّت شمردن پیر و مراد

بسیاری از کسانی که به گروه‌های عرفانی روی آورده و در برابر مربی و راهبری سر تسلیم و ارادت فرود آورده و با او دست بیعت و تبعیت داده و به وی سرسپرده و تحت ارشاد و دستگیری او قرار گرفته‌اند، با دیدن کشف و کرامتی یا با پی بردن به کمال و فضیلتی در پیر و مقتدای خود، او را تا رتبه عصمتِ مطلق بالا برده و قول و فعل وی را حجّت می‌شمارند و مرشد و راهبر خود را قابل سنجش با معیار عقل و وحی ندانسته، بلکه عقل و شرع را در جهت انتباط با قول و فعل وی تأویل و توجیه می‌کنند.

در این مورد باید توجه داشت که اولًاً گرچه ممکن است انسان از رهگذر تزکیه و تهدیب نفس، تقویت عقل و ایمان و غلبه آن دو بر شهوت و غصب، و نیز از رهگذر باز شدن دیده دل در اثر نیل به موت و یقین و

شهود باطن پلید و نفرت‌انگیز گناه و معصیت، از هوای نفس رهایی یابد و از انگیزه‌ها و اغراض نفسانی مبراً شود و به عصمت عملی، یعنی مصونیت از ارتکاب معاصی و گناهان، دست یابد؛ اما حساب عصمت نظری و خطاناپذیری در تشخیص، که محتاج برخورداری از علم نامحدود و زوال‌نایبزیر می‌باشد، از آن جداست. درنتیجه ممکن است شخص از نفس و هوی رسته‌ای، در تشخیص خود دچار اشتباه شود؛ و در عین صداقت و خلوص، براساس آن تشخیص اشتباه، در قضاوت خود دچار خطأ شده؛ یا در اظهارات خویش مطلب نادرستی را بیان کرده، و یا در عمل دست به کار ناصحیحی بزند. تا عصمت و مصونیت از گناه با عصمت و مصونیت از خطأ، در شخص جمع نشود، همواره احتمال قضاوت یا سخن و یا عمل ناصحیح وجود داشته، و در نتیجه رفتار و گفتار شخص حجّت نداشته و ملاک و معیار نخواهد بود.

ثانیاً عدم ارتکاب گناه یا عدم ابتلا به خطأ در گذشته عمر، به هیچ وجه دلیل مصونیت مطلق شخص از ارتکاب و ابتلاء به آن در آینده عمر نخواهد بود. عصمت که به معنی مصونیت مطلق و همیشگی است، تنها با تأیید خداوند که از آغاز، به همه عمر شخص اشراف و آگاهی دارد، قابل احراز است.

کسانی که خداوند این مصونیت مطلق و همیشگی را برای آنان تأیید و اعلام نموده است، انبیای عظام و ائمه کرام و حضرت صدیقه طاهره : می‌باشند. گرچه وجود چنین عصمتی در برخی اشخاص دیگر، خصوصاً بعضی از اعضای خاندان پیامبر گرامی اسلام :، محتمل است، اما چون از جانب خدای متعال وجود آن، تأیید و اعلام نشده است، سخنان و اعمال و تقریرات هیچ کس جز پیامبران و امامان و حضرت فاطمه : حجّت نداشته و ملاک و معیار دین نخواهد بود.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 109

بر اساس فوق، حتی اگر پیر و مرشد، به واقع در گذشته عمر خویش به هیچ گناه و خطایی دچار نشده باشند، که احراز چنین امری برای دیگران دشوار و در حد ناممکن است، باز هم گفتار و رفتار وی حجت نبوده و ملاک رضا و سخط الهی و معیار درست و نادرست دینی نخواهد بود. درنتیجه برای پذیرفتن و پیروی کردن از قول و فعل چنین مرتبیانی، باید از عدم تعارض آن با وحی و عقل و با قول و فعل معصوم، مطمئن شد. و در موردی که پیر و مرشدی، در عین بلندپایگی معنوی و عرفانی، سهواً یا عمداً، سخنی گفت یا رفتاری کرد که با سخن و رفتار معصوم و با نص وحی و حکم عقل مغایرت داشت، ضمن حفظ احترام و علاقمندی به آن پیر و مرشد، می‌باشد به دور از تعصّب جاهلانه، خطابودن آن سخن و رفتار را پذیرفت و اذعان کرد و به خاطر پافشاری بر خطاپذیری وی، به تلاش ناروا در تأویل دین دست نزد امام صادق ۷ می‌فرمایند: ایاک ان تنصب رجال دون الحجۃ فتصدقه فی کل ما قال: بر حذر باش از این که بدون حجت و دلیل شرعی شخصی را در جایگاهی قرار دهی که هر چه را او گفت تصدیق کنی.^۱

4- بی‌اعتنایی و حذف ظواهر وحی

برخی از گروندگان به فرق اهل تصوف به استناد وجود معانی باطنی و تفسیرهای انسانی برای آیات الهی و این که آیات الهی علاوه بر معانی، دارای تأویلاتی می‌باشند، و نیز به اتکای تعبیرات شاعرانه و ذوقی، معانی و مدلولات ظاهری آیات را بی‌همیّت تلقی کرده و مورد بی‌توجهی قرار داده‌اند و عملاً آن‌ها را کنار نهاده و حذف کرده‌اند و با تعبیراتی از این قبیل که قرآن همچون میوه‌ای که مغزش در خور استفاده انسان و پوستش خوراک

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 83.

حیوانات است، می‌باشد، معانی باطنی و تأویلات عرفانی آیات را در شان خواص و رهروان طریق کمال، و معانی ظاهری و لایه رویین قرآن را سهم عوام دانسته‌اند.

همان طور که در فصل‌های قبل توضیح دادیم، وجود معانی باطنی و تفسیرهای افسوسی و تأویل داشتن آیات الهی، هیچ یک به معنای کم اهمیت بودن معانی و مدلولات ظاهری آیات نیست. همچنین معانی درست باطنی و تفسیرهای صحیح افسوسی آیات هرگز متضاد و نفی کننده معانی ظاهری آن‌ها نیستند و پذیرش و التزام به هر دو، امکان‌پذیر و ضروری است. ضمناً تعبیرات شاعرانه و ذوقی، برای فهم و عمل به دین، ملاک و حجت نبوده و در پیشگاه الهی مورد قبول نیستند.

5- بی‌اعتنایی به عقل

برخی از پیروان مکاتب عرفانی با تعبیراتی از این قبیل که پای استدلالیان چوین بود و راه تفته و گداخته کمال و قرب الهی را با پای مومین خرد نمی‌توان طی کرد و عقل از درک حقایق بلند دین قاصر است و در نتیجه باید عقل را کثار نهاد و خود را از اسارت آن رها ساخت و به نیروی عشق، به دریافت‌های شهودی دست یافت، حجت عقل را نفی کرده و از تن دادن و تمکین در برابر مسلمات عقلی سر باز زده و خود را از تلاش برای رشد عقل بی‌نیاز شمرده و به آن نپرداخته‌اند.

در این مورد نیز باید توجه داشت که اولاً محدود بودن حوزه توانمندی عقل و نامحدود نبودن قدرت آن در دریافت و درک حقایق، که امری درست و پذیرفته است، به هیچ وجه نمی‌تواند بهانه نفی مطلق کارایی عقل و حذف و انکار توانمندی آن در محدوده‌ای که کارایی دارد قرار گیرد. برای

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 111

مثال می‌توان دستگاه رایانه‌ای را در نظر گرفت که ظرفیتی مشخص و محدود دارد و در نتیجه قادر نیست برخی برنامه‌ها و نرم‌افزارها را که نیاز به توان و ظرفیت بیشتری دارد اجرا کند، اما این بدان معنی نیست که اساساً توان اجرای هیچ برنامه و نرم‌افزاری را ندارد و باید کلّاً آن را کنار نهاد و به دور آنداخت. یا می‌توان ترازوی بسیار دقیقی را در نظر آورد که از دو جهت محدودیت دارد. یکی میزان سنگینی و وزنی که قادر به کشیدن آن است و دوم مقدار وزنهایی که برای کشیدن وزن چیزها همراه دارد. اما هیچ یک از این دو محدودیت سبب نخواهد شد که ارزشمندی ترازو و ملاک بودن آن در تعیین وزن اشیاء، در محدوده کارایی آن، انکار شده و ترازو به دور آنداخته شود.

ثانیاً محدودیت توانایی عقل برای هضم و تحلیل برخی حقایق، امری غیر از تضاد مسلمات عقلی با آن حقایق است. عقل سليم و دلایل صحیح هیچ‌گاه با کشف صحیح و معارف و علوم الهامی ناب در تعارض قرار نمی‌گیرد.

ثالثاً خود دین، عقل را حجت دانسته و پیامبر باطنی شمرده است¹ و در آیات الهی و احادیث معصومین :، عقل دستمایه بندگی خدای رحمان و وسیله دستیابی به بهشت جاودان معرفی شده و برای بسیاری از امور، برهان عقلی اقامه و مطرح شده است.²

1. کلینی، اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث 12.

2. کلینی، اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث 3.

6- بی‌اعتنایی و بی‌احترامی به علوم و عالمنان ظاهر

بعضی از علاقمندان به عرفان و تصوف به این بهانه که علوم کسبی، اعم از عقلی و نقلی، تنها به ظواهر امور راه دارند و آمیخته به نقص و خطاهای بسیارند و عالمنان ظاهري تنها به بازی با اصطلاحات و الفاظ و قیل و قال‌های علمی مشغول و از حقیقت دین بی‌بهاند، علوم ظاهري را بایعتبار شمرده و به کسب علم نمی‌پردازنند و به عالمنان دین جسارت روا داشته و تنها راه نیل به حقایق را علوم کشفی و الهامی می‌دانند و با استناد به عبارت العلم هو الحجاب الاکبر: علم همان حجاب بزرگتر است، پرداختن به کسب علم را موجب محجوب شدن از حقیقت می‌شمارند.

در این زمینه باید توجه داشت که ارزش والای علوم موهبتی و الهامی (علم لدّنی) و معارف شهودی، به هیچ وجه نفی کننده ارزشمندی علوم اکتسابی عقلی و نقلی نیست و اقبال به معارف شهودی و علوم الهامی، نباید به ادبیار از کسب علوم عقلی و نقلی بیانجامد. شاهد بارز این حقیقت، تأکیدات فراوانی است که در قرآن و احادیث معصومین : بر کسب علم و تفکر و تحقیق برای پی بردن به حقایق نوین علمی وجود دارد. قطعاً در مواردی که معصومین : مسلمانان را به کسب علم حتی از غیر مسلمانان و از سرزمین‌های غیر اسلامی تشویق نموده‌اند، به علوم الهامی و معارف شهودی نظر نداشته‌اند. حوزه‌های تعلیم و تدریس معارف دینی که پیامبر اکرم و اهل بیت بزرگوارش : دایر نموده و حقایق و معارف دینی را در آن‌ها آموختش می‌دادند و تجلیل‌هایی که از علم آموختگان در مکتب معارف دینی به عمل می‌آوردنند نیز شاهد دیگری بر ارزشمندی علوم کسبی و اهمیّت پرداختن به کسب علوم دینی است.

اساساً این که علوم کسبی و علوم الهامی متضادند و در نتیجه تنها یکی از آن دو را می‌توان اختیار کرد، پنداشی باطل و مغایر با آیات و احادیث و سیره مucchomین است. بهترین شاهد بر غیر قابل جمع نبودن و حتی لزوم جمع کردن بین علوم کسبی و علوم الهامی، برجستگان از صحابه پیامبر و ائمه و شخصیت‌های بزرگ علمی و عرفانی تاریخ اسلام و عارفان والامقام شیعه‌اند، که از جمله این عالمان عارف و عارفان دانشمند، به شخصیت‌هایی چون سید بن طاووس، سید بحرالعلوم، ابن فهد حلی، شهید ثانی و از متأخرین، عالمان عارفی همچون آیات حق سید علی شوشتري، آخوند ملا حسینقلی همدانی، میرزا جواد ملکی تبریزی، شیخ محمد بهاری، سید احمد کربلایی، سید علی قاضی، سید محمد حسین طباطبائی، شیخ محمد تقی آملی، سید عبد الکریم کشمیری، میرزا علی اکبر مرندی، شیخ محمد جواد انصاری همدانی، شیخ محمد علی شاه آبادی، امام خمینی و ددها عارف دانشمند بزرگ دیگر از در گذشتگان رضوان الله عليهم اجمعین و چهره درخشان و مرجع بزرگوار شیعه آیت الله العظمی محمد تقی بهجت گیلانی و دیگر عالمان عارف صاحب‌نام و گمنام موجود می‌توان اشاره نمود. گرچه نمی‌توان منکر شد که بدون کسب علوم ظاهری می‌توان به معارف شهودی و علوم الهامی راه یافت، اما در طی طریق عرفان، آگاهی بر علوم عقلی و نقلی دین، سلامت سلوک سالک را تضمین نموده و امکان درک بهتری از شهودهای عرفانی را برای او فراهم می‌سازد.

در مورد این که علم حجاب اکبر است باید توجه داشت که اولاً در جوامع حدیثی و کتب روایی چنین عبارتی وجود ندارد و در نتیجه نباید پنداشت که عبارت مزبور سخن معصوم و در نتیجه حجت است.

ثانیاً حجاب شدن علم هنگامی مفهوم می‌یابد که شخص عالم به خاطر علوم خود، دچار عجب و غرور شود و به دیگران به دیده حقارت بنگرد و

خود را از همگان برتر پنداشد و به اصطلاح، خود را عقل کلّ و دیگران را عوام کالانعام بشمارد و برای فهم و تشخیص دیگران اعتبار و ارزشی قائل نشود و هر چه جز نظر خود را باطل و بیارزش بشمارد. و یا این که تنها آنچه را با علم و عقل خویش پی برده، درست و حقیقت بشمارد و وجود حقایقی فراتر از معلومات خود را انکار کند و هر آنچه بر خودش معلوم نشده را باطل دانسته و با آن به مخالفت و ضدیت پیردازد. چنین حالاتی مربوط به متosteین اهل علم است. هنگامی که شخص به کمال علمی برسد، حالت فروتنی و تواضع در برابر خلق و محتمل الخطا دانستن معلومات خود و متحمل الصدق شمردن آنچه خود به آن دست نیافته است در وی پدید می‌آید و چنین علمی قطعاً مایه ممحوبیت او نخواهد بود.

امر دیگری که در طریق علم ممکن است موجب ممحوب شدن شخص گردد، علم و دانش خود را حاصل تلاش و تقدّل و نتیجه تدبیر و هنرمندی خویش شمردن و آن را عطای خداوند ندیدن است. اما این خودبینی و خدا را ندیدن نیز لازمه ذاتی علم‌آموزی نیست و چه بسا عالمان خدابینی که تلاش و کوشش خویش را تنها عرض نیازی به درگاه الهی به شمار آورده و علم و دانش خود را عطا و موهبت خداوند می‌دانند.

آنچه به عنوان عوامل حجاب شدن علم گفته شد، در مورد طاعات، عبادات، ریاضات همچنین الهامات، مکاشفات، خوارق عادات و کرامات نیز می‌تواند مصدقایافته و آن‌ها را به حجاب تبدیل کند. بنابراین اگر به علت وجود چنان احتمالی، باید بر تحصیل علم مهر بطلان زد، آن‌ها را نیز باید باطل شمرد و ترک کرد. ولی صوفیان حاضر به تسری چنین حکمی بر موارد مذبور نیستند.

ثالثاً اگر عالم ممکن است در یک حجاب واقع شود، جاهلی که خود را بی‌نیاز از علم می‌پنداشد قطعاً محجوب به دو حجاب است، یکی حجاب جهل و دیگری حجاب بی‌نیاز پنداشتن خود به آگاهی و علم.

رابعاً مایهٔ محجوبیت، توقف در علم است. راه محجوب نشدن عدم کسب علم نیست، بلکه علم آموختن و آن‌گاه از علم ظاهری به سوی معارف باطنی گام سپردن است. به تعبیر دیگر باید از علم عبور کرد و به آن اکتفا نکرد، یعنی وارد حجاب شد و از آن گذشت. و این حکم در مورد تمامی حجاب‌های نورانی، از قبیل آنچه قبلًاً به آن‌ها اشاره شد، نیز صادق می‌باشد.

7- توسل به احادیث غیر معتبر و برداشت‌های ناموجّه برای اثبات درستی مطالب عرفانی

برخی گویندگان و نویسندهای عرصه‌های عرفانی، در مقام اثبات درستی مطالب خود، در صدد مستند ساختن آن‌ها به احادیث مقصومین : بر می‌آیند و در این راه به عباراتی استناد می‌جویند که انتساب آن‌ها به معصوم قابل اثبات نیست و دارای سند قابل اعتمادی نیستند، لکن گوینده یا نویسنده مزبور به صرف این که در سخنان و نوشته‌های عرفانی، عبارات مزبور به عنوان حدیث شهرت یافته، بدون مراجعه به منابع مؤتّق حدیثی و ارزیابی‌های کارشناسانه آن عبارات از دیدگاه علوم رجال و درایه، به علت همسویی مدلول آن عبارات با مطلب عرفانی مورد نظر خود، آن‌ها را درست و تردید ناپذیر پنداشته و به تکرار آن عبارات در سخن و نوشته خویش می‌پردازند. درحالی که به تعبیر دانشمندان علم الحدیث: **رُبَّ مَشْهُورٍ لَا أَصْلَ لَهُ: چه بسیار عبارتی که به عنوان حدیث شهرت یافته، لکن اصلاتی ندارد.**

در برخی موارد گویندگان و نویسنده‌گان مزبور، حدیث معتبری را مستند اثبات درستی مطالب عرفانی خود قرار می‌دهند، لکن بدون توجه به عبارات قبل و بعد حدیث و شرایط مطرح شدن آن از سوی معصوم و مخاطب حدیث و سؤالی که در مقام پاسخ آن، یا حادثه و مطلبی که در مقام تحلیل و تبیین آن، معصوم حدیث مزبور را بیان داشته است، معنایی جز آن چه در نظر معصوم بوده است از آن حدیث برداشت نموده و همسویی معنای برداشت شده خود با مطالب عرفانی مذکور نظر خویش را دلیل درستی مطالب مزبور قرار می‌دهند.

در این زمینه نیز باید عناصر داشت که این گونه مستندسازی مدعیات و مطالب عرفانی، نه تنها موجب اثبات مدعیات و مطالب مزبور نمی‌شود، بلکه پس از روشن شدن غیرموثّق بودن حدیث یا نادرست بودن برداشتی که از آن شده است، صحّت مطالب عرفانی مورد نظر، که با دلایل دیگری قابل اثبات است، مورد تردید قرار خواهد گرفت. بنابراین در نقل احادیث و معنا کردن آن‌ها باید با احتیاط و دقّت علمی عمل کرد و به شیوهٔ کسانی که معتقدند هدف وسیله را مباح و توجیه می‌کنند، رفتار نکرد.

۸- استناد به اشعار و عبارات ادبیانه و داستان‌ها و تمثیل‌های عرفانی

برخی علاقمندان و معتقدان به عرفان و تصوّف، در مقام فهم و پذیرش مطالب عرفانی یا به هنگام توجیه و اثبات آن برای دیگران، به اشعار یا عبارات زیبا و ادبیانه عرفا و یا به داستان‌ها و تمثیل‌های موجود در ادبیات عرفانی استدلال می‌کنند و می‌پنداشند صرف این که مطلب مورد نظر آن‌ها در قالب شعر یا عبارت موزون و آهنگینی درآمده و یا داستان و تمثیلی در مورد

آن وجود داشته و شهرت یافته است، دلیل صحّت و درستی آن مطلب می‌باشد.

در این مورد نیز باید توجه داشت که اولًاً شعر و ادب همچون دیگر جلوه‌های هنر، از قوّهٔ خیال آدمی مایه می‌گیرد. دلنشیینی و جذّایت و تأثیرگذاری آثار هنری بر مخاطب، حسابی جدای از صحّت و درستی محتوا و پیام آن آثار دارد. همان طور که صحیح‌ترین و متقن‌ترین مضامین عقلی و متعالی‌ترین و ملکوتی‌ترین مطالب معنوی را می‌توان با بهره جستن از خلاّقیّت هنری و مایه گرفتن از قوّهٔ خیال، در زیباترین و جذّاب‌ترین قالب‌های هنری ریخت و به مخاطب عرضه کرد، نادرست‌ترین و سست‌ترین مضامین و منحط‌ترین و شیطانی‌ترین مطالب را نیز می‌توان به مدد خلاّقیّت هنری و بهره‌گیری از قوّهٔ خیال، به شکلی زیبا و جذّاب درآورد و ارائه نمود. در بین پدیده‌های هنری و ادبی اقوام و ملل گوناگون، مصادیقی برای هر دو نوع می‌توان یافت.

بنابراین صرف ارائه محتوا در قالبی ادبیانه و هنرمندانه، به هیچ وجه دلیل حقّائیّت و درستی محتوا نیست. و تأیید و پذیرفتن محتوای مزبور محتاج سنجیدن آن با معیارهای منطقی و دینی، و اطمینان از سازگاری آن محتوا با معیارهای مزبور است.

ثانیاً شاعران و ادبیانی که در حوزهٔ عرفان دست به خلق آثار هنری زده‌اند و عارفانی که مطالب خود را در قالب شعر و نثر ادبیانه بیان داشته‌اند، هیچ یک مصون و معصوم از خطای در تشخیص، که محتاج برخورداری از علم نامحدود و زوالناپذیر است، نبوده‌اند و احتمال اشتباه آن‌ها در فهم و بیان مطالب متفاوت نیست. بنابراین گرچه مطالب خود را در قالب شعر یا نثر جذّاب و دلنشیینی بیان کرده باشند، اماً به خاطر عدم مصونیّت مطلق و همیشگی از خطا و خلاف، کلام آن‌ها را نمی‌توان حجّت شمرد و حقّائیّت و

اتفاق آن را بی‌نیاز از انطباق با معیارهای عقلی و دینی پنداشت. به بیان دیگر شعر و نثر عارفانه را همچون آیات وحی و روایات معصومین : نمی‌توان حجّت دانست.

9- ریاضات و عبادات شاقّ و بدعت‌آمیز

برخی گروه‌های صوفیّه برای تربیت سالکان، ریاضت‌های مشقت‌آمیز و اعمال عبادی خاصّی را ابداع و تجویز می‌کنند که به هیچ وجه ریشه‌ای در متون دینی و تأییدی در سنت و سیره معصومین : برای آن‌ها نمی‌توان یافت. این ریاضات و عبادات، سالک را از زندگی متعادل انسانی که اسلام برای فرد مسلمان می‌پسندد و پیامبر و ائمه : و صحابه شایسته آنان در قالب آن رفتار می‌کردن، خارج می‌سازد.

در این مورد باید توجه کرد که او لاً آنچه از اعمال و عبادات که برای رشد و تکامل انسان مسلمان لازم و مفید بوده است، شارع مقدس در قالب احکام دین، در طیف گسترده عمل به واجبات و ترك محرمات و عمل به مستحبات و ترك مکروهات و بسته کردن به حدائق و تنها در حد رفع ضرورت پرداختن به مباحثات، مقرر داشته است. از سوی دیگر دشواری‌ها و مشقّاتی را که تحمل آن‌ها برای رشد و تکامل هر شخص لازم است، خداوند به طور طبیعی در جریان زندگی وی پیش می‌آورد و در نتیجه اگر شخص طالب رشد و تکامل است باید با روح صبر و تسليم و رضا با آن مشکلات مواجه شده و از صمیم دل و جان، طبق دستورات دین و احکام الهی، و بی آن که به رفتاری دیگر مایل باشد، در آن موقعیت عمل کرده و در برابر آن مشکلات عکس العمل نشان دهد. گریز از ریاضت‌های خداداد و

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 119

پرداختن به ریاضت‌های خود ساخته، رشد و تکامل واقعی در پی نخواهد داشت. بنابراین پرداختن به عبادات خود ساخته و تحمیل نمودن ریاضت‌های تصنیعی بر خود، نه مفید است و نه لازم.

ثانیاً در موارد بسیاری فشار بیش از اندازه وارد کردن به خود در قالب عبادات‌های افراطی و ریاضت‌های شاق، نه تنها موجب تسريع در نیل به مقصود نمی‌شود، که به مبتلا شدن شخص به فرسودگی و ضعف و بیماری‌های جسمی و عصبی و نیز خستگی و افسردگی روحی^۱ و دلزدگی و

۱. حالت گرفته، افسرده و محزونی که در چهره و رفتار این گونه سالکان مشاهده می‌شود، دیگران را نسبت به عرفان و سلوک، حتی به دین و ایمان، بدین، بی‌رغبت و گریزان می‌سازد. در حالی که سالک راستین، نه چنین فشارهای بی‌رویه‌ای بر خود وارد می‌کند که در اثر رنجوری و خستگی ناشی از آن‌ها، چهره‌ای گرفته و خالقی تنگ و تلغخ داشته باشد و نه از آنچه خداوند در زندگی وی مقدار ساخته و پیش آورده ناخرسند و تلخکام است. مؤمن از این که خدایی بدین خوبی و دوست داشتنی و اولیایی با این حسن و شایستگی دارد، شادمان، و از فضل و رحمت خداوند، سرشار از بهجهت و سرور است. خدای متعال به پیامبر اکرم ۶ می‌فرماید: قل بفضل الله و رحمته فبذلك فليفرحوا: بگو به فضل و رحمت‌الله، پس به سبب آن باید شادمان و فرحتاک باشند. (سوره یونس، آیه ۵۸) همچنین مؤمن از مقدرات الهی، خشنود و شادکام است.

حزن و غم فراق از خدا و خویان خدا، جز در چنین دل شادی جای نمی‌گیرد و جایگاه این حزن و اندوه نیز تنها قلب مؤمن بوده و با وجود آن، چهره وی سرشار از شادمانی و طراوت است. چنان که امیرالمؤمنین ۷ می‌فرمایند: المؤمن بشره في وجهه و حزنه في قلبه: شادمانی و بهجهت مؤمن در چهره‌اش و اندوه و غم او در دلش قرار دارد. (سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳). جلوه کامل این حقیقت را در وجود مقدس پیامبر اکرم و اهل بیت بزرگوارش : به خوبی می‌توان مشاهده کرد.

چهره متبع، خندان، پرنشاط و شادمان و برخوردهای جذاب و گیرایی که در سالکان و عارفان راستین وجود دارد، سبب می‌شود دیگران نیز به معنویت و عرفان و دین و ایمان خوش‌بین شده و بدان رغبت یافته و روی آورند.

بی رغبتی به عبادت و معنویت و دیانت منجر شده و نهایتاً شخص برای همیشه از رسیدن به مقصود باز مانده و یا لااقل دستیابی او به مقصود به تأخیر می‌افتد. بنابراین چنین رفتارهای افراطی و خارج از رویه، نه مفید است و نه لازم. راه نیل به مقصود پرهیز از عجله و شتابزدگی و تن دادن به حرکت تدریجی و معتدل و پیش کردن طریق صبر و انتظار است.^۱

۱. نقطه مقابل رفتارهای افراطی فوق، به حداقل واجبات عمل کردن و تا مرز محرمات پیش رفتن است. برخی اشخاص در وظایف شرعی خویش نهایت تلاش را به خرج می‌دهند تا توجیهی برای معاف تلقی کردن خود از احکام بیابند و در انجام تکالیفی که راهی برای گریز از آن‌ها نمی‌بایند نیز به مختصترین صورتی که رافع تکلیف از ایشان است بستنده می‌کنند. در حوزه نهی‌های شرع هم حدأکثر اهتمام را به خرج می‌دهند تا توجیهی برای عدم حرمت آن‌ها و مباح بودن امور مزبور برای خویش بیابند و در عرصه عمل تا مرزی که پس از آن، حرمت قطعی است به پیش می‌روند. دینداری این اشخاص همچون درس خواندن محصلانی است که هدف خود را به دست آوردن حداقل نمرة قبولی در امتحانات قرار داده‌اند. این محصلین در معرض دو خطرند. نخست این که وقتی آن‌ها تنها به میزانی به خواندن و فراگیری مطالب درسی می‌پردازند که حداقل نمرة قبولی را به دست بیاورند، این احتمال که در عمل، اندکی کمتر از انتظار خود نمره بگیرند و درنتیجه مردود شوند به طور جدی وجود دارد. دوم این که حتی اگر حداقل نمرة قبولی را به دست آورند و به همین نحو تحصیلات خود را به پایان برسانند، بی‌شک در رشته خود فرد دانا و متبحری نخواهند بود و توانمندی عملی انجام شایسته وظایف تخصصی خویش را نخواهند داشت. کسانی هم که در انجام تکالیف شرعی و پرهیز از نهایات دین حدأکثر همت خود را بر حداقل‌ها گمارده‌اند، اولاً اگر در عمل نتوانند به صد درصد هدف خود دست بیابند، به ترک واجب و ارتکاب حرام مبتلا و به معصیت آلوده می‌شوند. بر این اساس در احادیث معصومین :، واجب و حرام همچون دو منطقه ممنوعه، و آنچه احتمال وجوب و حرمت دارد به منزله حریمی برای آن دو معرفی شده است؛ تا با مراعات آن حریم‌ها، شخص به ترک واجب و سرنگون شدن در پرتگاه حرام دچار نگردد. (مجلسی، بحار الانوار، ج 2 ص 258 و حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 27)

﴿ص 172﴾. ثانیاً این اشخاص حتی اگر در عمل بتوانند حدائق‌های مزبور را مراجعات کنند، با این گونه عملکرد، قطعاً به مراتب بلند معنوی و اخروی دست نخواهند یافت؛ زیرا نیل به آن مراتب مستلزم فراتر رفتن از حدائق‌ها و علاوه بر انجام فرائض و واجبات، به نوافل و مستحبات عمل کردن است. چنان که در حدیث قدسی آمده که خداوند فرموده است: ما تقرّب (يتقرّب) إلٰي عبد بشيء احْبَّ إلٰي ممّا افترضت عليه و آنَّه ليقرب إلٰي بالنّافلة حتّى احْبَّه فاذا احبيته كنت (إذا) سمعه الّذى يسمع به و بصره الّذى يصرّ به و لسانه الّذى ينطق به و يده الّتى يبسطش بها. ان دعاني اجتبه و ان سألهني اعطيته: بنده‌ای با انجام هیچ عملی به سوی من تقرّب نجست (نمی‌جوید). که از انجام واجبات نزد من محبوب‌تر باشد. و پس از ادای واجبات همانا او با انجام مستحبات به سوی من تقرّب می‌جوید تا آنجا که او محبوب من می‌شود و چون آن بنده محبوب من شد (آن‌گاه) من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن می‌گیرد. اگر مرا بخواند پاسخش می‌دهم و اگر از من درخواست کند به او عطا می‌کنم. (کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب من اذی المسلمين و احترفه‌م. حدیث‌های 7 و 8). بنابراین کسی که می‌خواهد خدا او را دوست بدارد و همه وجودش از خویش خالی و از خدا پر شده و خداوند همه اعضای او را در تصرف گیرد و بنده مستجاب اللّه‌وّه خدا شود و خداوند به سخشن پاسخ گوید، تنها به انجام آنچه واجب است بسته نمی‌کند؛ زیرا می‌داند نیل به این مراتب بلند تنها با انجام واجبات امکان پذیر است.

انجام تکالیف دینی با دو انگیزه امکان پذیر است. انگیزه نخست انجام وظیفه و رفع تکلیف. انگیزه دوم نیل به آثار سازنده‌ای که انجام تکالیف مزبور در وجود انسان ایجاد می‌کند و بر جای می‌گذارد. از منظر فقهی، غرض از انجام دستورات شرعی، ایفای تکلیف الهی است. اما از منظر عرفانی مقصود از انجام احکام شرع نیل به کمالات روحی و معنوی است که با انجام آن احکام حاصل می‌شود. گرچه ممکن است با انجام حدائق احکام به مختصرترین صورت، رفع تکلیف و فراغت از وظیفه حاصل شود، لکن کمالات روحی و معنوی که سالکان طریق عرفان در پی آنند، از این طریق به دست نمی‌آید.

از سوی دیگر محب و عاشق، از این که با انجام خواسته محبوب، وی را خشنود و خرسند سازد، لذت می‌برد و این را که معشوق، انجام کاری را از او بخواهد و به او محول نماید، مایه سرافرازی و افتخار دانسته و با اشتیاق از آن استقبال می‌کند و همواره چشم

رهرو آن نیست که گه تن و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

ثالثاً عبادت‌های افراطی و ریاضت‌های سخت، سبب می‌شود که اگر سالک به مراتبی از کمال هم دست یابد، آن را ناشی از تلاش و تقلای خود پنداشته و به عمل خویش متکی و مغور شود و به جای این که خدا را رب پرورش دهنده و رشد دهنده خویش ببیند، خود را در تکامل خویش مؤثر بپندارد و این خودبینی و خدا را ندیدن، به معنای سقوط به پایین‌ترین درجه انحطاط قابل تصویر برای فرد است.

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

رابعاً آنچه در طی طریق عرفان به سرعت نیل به مقصد کمک می‌کند افزودن بر میزان صدق و اخلاص و شوق و محبت در عمل است نه افزایش حجم و مقدار عمل. به بیان دیگر باید به ارتقاء کیفیت و افزودن بر حُسن عمل اهتمام ورزید نه بر زیاد کردن حجم و افزودن کمیت آن.

خامساً با توجه به توقیفی بودن عبادات و منوط بودن آن به مقرر شدن از سوی شارع، ابداع عبادات خود ساخته، نوعی بدعت است و بدعت در دین و افزودن خود ساخته‌های خویش بر آن، به یقین عملی حرام و مورد

به راه محول شدن کارهای بیشتر از جانب محبوب است. محبت و عشق راستین، با شانه خالی کردن و گریختن از امر محبوب و معشوق هیچ تناسی ندارد. لذا مؤمنان راستین دائمآً مترصدند که تکلیف و وظیفه جدیدی برای خود کشف کنند و هرگز در پی کاستن از وظایف و تکالیف و به حدائق رساندن آنها و در مختصات‌ترین صورت، انجام دادن و از خویش رفع تکلیف کردن نخواهند بود.

بر اساس نکات فوق، پیروان واقعی عرفان، از رویکرد حدائقی به احکام دین مبایرشند.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 123

انزجار خداوند است و با فعل حرام و منفور پروردگار، قطعاً به قرب الهی نمی‌توان راه یافت و کسی که چنین بدعت‌هایی را جعل می‌کند و کسانی که به این بدعت‌ها عمل می‌کنند، نه تنها مقرب و محبوب خداوند نیستند، که منفور و مطرود درگاه الهی‌اند. همان گونه که قرآن کریم به پیامبر اکرم ۶ امر کرد که: بگو اگر براستی خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و محبوب خدا شویل.^۱ و به مؤمنان فرمود: هر آینه در وجود و رفتار پیامبر خدا بهترین الگو برای تأسی و پیروی شما وجود دارد.² تنها راه نیل به مدارج کمال، اقتدا به پیامبر و اهل بیت بزرگوارش : و پرهیز از هر نوع بدعتگذاری و رفتارهای بدعت‌آمیز است.

10 - جبرگرایی و مسئولیت گریزی

برخی گرویدگان به راه عرفان و تصوف، با استناد به توحید افعالی و این که در عالم وجود، فاعلی جز خدا نیست و سرنشسته همه امور در دست خداوند است، و آنچه خدا بخواهد واقع می‌شود و مشیت پروردگار بر مشیت بنده غالب است، هر انجام معصیت و ترک طاعتی از جانب خویش را به مشیت الهی منسوب نموده و خود را از هر گونه مسئولیت در برابر اعمال خویش مبرأ می‌شمند.

این برداشت و نتیجه‌گیری از توحید افعالی، جاهلانه و نادرست و مغایر با قرآن و سنت و عقل و منطق است. برای بی‌بردن به نادرستی این برداشت از یک سو باید توجه کرد که اگر واقعیت همین بود که این جاهلان پنداشته‌اند، امر و نهی خداوند در قالب شرایع الهی، وظیفه امر به معروف و

1. سوره آل عمران، آیه 31.

2. سوره احزاب، آیه 21.

نهی از منکر و دعوت به نیکی و موعظه و مجادله به احسن برای مؤمنان، حدود و قصاص و دیات مجرمان در دنیا، وجود حسابرسی پس از مرگ و پاداش و کیفرهای اخروی، تحسین و تشویق نیکان و تقبیح و تحذیر بدان در کلام الهی و نهایتاً بعثت پیامبران، همه لغو و بیهوده یا ناعادلانه و ستمگرانه بودند؛ زیرا انسان‌ها فاقد اختیار و آزادی‌اند و درنتیجه نه امر و نهی به آن‌ها معنی دارد و نه تحسین و تقبیح و تنبیه و مجازات و پاداش و عقوبت ایشان به خاطر کارهایی که کرده‌اند عادلانه است. این در حالی است که هیچ مؤمنی خداوند را بیهوده‌کار و ستمکار نمی‌داند بلکه او را حکیم و دادگر می‌شناسد. از سوی دیگر باید توجه داشت که مشیّت تکوینی الهی، به این که انسان موجودی دارای آزادی و اختیار و قدرت انتخاب باشد، و مشیّت تشریعی الهی، به این که تصمیم انسان بر انجام نیکی‌ها مجاز و بر ارتکاب رشتی‌ها ممنوع است، تعلق گرفته و در قالب شرایع الهی به انسان‌ها اعلام شده است. پس آنچه شخص بر او مصمّم می‌شود جلوه‌ای از اختیار او، که مصداقی برای مشیّت تکوینی خداوند است، می‌باشد؛ اما این تصمیم آزاد شخص ممکن است در راستای مشیّت و اذن تشریعی الهی و یا در جهت مخالف آن اتخاذ شده باشد. عملی شدن این تصمیم نیز در قلمرو مشیّت و اذن تکوینی الهی قرار دارد و اگر خداوند وقوع آن را به مصلحت نداند مانع از عملی شدن آن خواهد شد؛ لکن هیچ‌گاه تصمیمی را که خود شخص خواستار آن نیست بر او تحمیل نمی‌کند و به جبر و زور او را وادار به اتخاذ آن تصمیم و انجام آن عمل نمی‌کند. بنابراین در عین این که همه چیزها در قلمرو مشیّت تکوینی الهی قرار داشته و همه امور در قلمرو آن واقع می‌شوند، آزادی انسان در تصمیم‌گیری و مسئولیّت او در قبال تصمیم‌هایی

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 125

که اتخاذ می‌نماید و در پی آن استحقاق او برای تشویق و تنبیه و پاداش و کیفر الهی به تناسب نوع تصمیمی که آزادانه گرفته، غیر قابل انکار است.^۱

۱. جبر مستلزم دو طرف، یعنی شخص اجبار کننده و فرد مجبور شونده است و اجراء به معنی با قهر و غلبه و نیروی برتر، از فاعلی سلب قدرت و آزادی کردن و علی‌رغم میل فرد، به اکراه او را به انجام کاری و ادار نمودن است. با این تعریف، در امور تکوینی که تنها خدا فاعل است و طرف مقابله‌ی مطرح نیست، مفهوم جبر نمی‌تواند مصدق یابد؛ زیرا خود خداست که براساس مشیت و خواست خود، موجودات و حوادث را پدید می‌آورد. مثلاً وقتی خداوند کسی را می‌آفریند، فاعل آفرینش، خداوند و مفعول آن، شخصی است که آفریده می‌شود. بنابراین بی‌معناست که گفته شود شخص مزبور در آفریده شدنش مجبور است؛ زیرا در آفریده شدنش نقشی ندارد که به اکراه و اجراء به انجام آن نقش و ادار شده باشد.

در امور تشریعی نیز هر کس با اندک تأملی در درون خود، درمی‌یابد و وجودان می‌کند که در هر کار، در مقابل دو گزینه انجام و عدم انجام قرار دارد و خود اوست که با در نظر گرفتن شرایط و موقعیت، براساس ارزش‌ها و باورهای مورد قبول و علاقه خودش، گزینه مطلوب‌تر را بر گزینه مقابله ترجیح می‌دهد و برمی‌گزیند و متعاقب آن، با خواست خود، به آن گزینه، خواه انجام آن عمل و خواه عدم انجام آن، مبادرت می‌ورزد. گرچه ممکن است خود شخص در ایجاد شرایط و موقعیتی که در آن واقع شده است نقشی نداشته و شرایط و موقعیت مزبور مورد خواست و رضایتش نباشد؛ اما آنچه که در آن شرایط برمی‌گزیند و بدان مبادرت می‌ورزد، خواه انجام و خواه عدم انجام عمل، چیزی است که خود ترجیح داده و خواسته است. بنابراین در حوزه امور تشریعی نیز جبری وجود ندارد.

توضیح فوق بدان خاطر لازم دانسته شد که بعضًا در مکتوبات و گفتارهای عرفانی، بین دو اصطلاح جبر و تسليم تداخل صورت می‌گیرد. باید توجه داشت آنچه عارف بدان روی می‌آورد تسليم است. تسليم یعنی با طوع و رغبت و میل و رضا، اختیار خود را به دست خدا سپردن و بدون سنگین و سبک کردن‌های بشری، آنچه را خدا پیش می‌آورد پذیراً شدن و آنچه را خدا امر می‌کند انجام دادن.

برای شخصی که خود را در عرصهٔ پزشکی بی‌اطلاع می‌داند و با میل و رغبت، اختیار خود را به دست پزشک می‌دهد و تسلیم نظر پزشک می‌شود تا هر گونه که خود پزشک مصلحت می‌داند در مورد معالجه او اقدام کند، به کار بردن تعبیر جبر صحیح نیست. به همین ترتیب حالت کسی را که خود را جاهل و خدا را بر همهٔ چیز، عالم می‌داند و در نتیجه در برابر آنچه خدا برای او رقم می‌زند تسلیم می‌شود، نمی‌توان جبر نایید.

همچنین شخصی که در جذبۀ محبت و عشق به کسی قرار می‌گیرد و خود و خواسته خود را کنار نهاده و به فراموشی می‌سپارد و با میل و رغبت، تسلیم و پذیرای خواسته محبوب و معشوق خود می‌شود، استعمال تعبیر جبر نادرست است. به همین ترتیب برای کسی که در جذبۀ محبت و عشق الهی، خود و خواسته خود را کنار می‌نهاد و به فراموشی می‌سپارد و تسلیم خواست خدا می‌شود، تعبیر جبر را نمی‌توان به کار برد.

در موردی که شخصی به فردی پی در پی لطف و خدمت و خوبی می‌کند و درنتیجه فرد مزبور در کمند احسان او می‌افتد و به اصطلاح بی‌اختیار به آن شخص علاقمند می‌شود و در صدد برمی‌آید با انجام آنچه مورد پسند و میل آن شخص است وی را خشنود سازد تا به این وسیله پاسخ شایسته‌ای به خوبی‌های آن شخص دهد؛ آنچه فرد مزبور را در برابر خواست او تسلیم و با طوع و رغبت، در پی عمل طبق خواست آن شخص روانه می‌سازد، به هیچ وجه جبر، که مستلزم اکراه و تحمیل رفتاری مخالف میل انجام دهنده عمل است، نمی‌باشد. به همین ترتیب حالت کسی هم که احسان و لطف و نعمت‌های پی در پی و بی‌شمار الهی سبب شده به اصطلاح بی‌اختیار به خدا علاقمند شود و در صدد برآید با انجام آنچه موجب خشنودی و مطابق رضای خداست پاسخ شایسته‌ای به لطف و خوبی‌های خدا بدهد و لذا با طوع و رغبت، تسلیم فرمان خدا می‌شود، به هیچ وجه مصدق جبر، که مستلزم اکراه و تحمیل امری ناخواسته است، نمی‌باشد.

نکته آخر این که همان گونه که گفته‌یم جبر مستلزم وجود دو فاعل است که یکی، دیگری را به کاری وادار سازد. در نتیجه، کسی که وجود را منحصر به خدا دانسته و همهٔ عالم را فانی و نمود می‌داند و وجودی برای آن قائل نیست و به تعبیر دیگر در دار وجود جز خدا دیواری را نمی‌بیند، اساساً نمی‌تواند از جبر سخن بگوید؛ زیرا به موجب عقیده مزبور، کسی وجود ندارد تا خدا او را مجبور کرده باشد. به بیان دیگر کسی که

11- ملامتی‌گری و تظاهر به ترك طاعات و ارتکاب معاصی

از برخی روی آورندگان به تصوّف، در منظر و ملأء عام، سخنان و رفتارهایی شنیده و مشاهده می‌شود که مخالف احکام شرع و مصدقاق ترك طاعت و ارتکاب معصیت است. اینان به انگیزه رهایی از شهرت و نام و سمعه و ریا و دستیابی به اخلاص، تظاهر به اعمال خلاف شرع و تقوی می‌کنند، در حالی که فی الواقع اهل چنان اعمالی نیستند و پایبند به شرع و تقوی می‌باشند، و از این طریق در صددند نکوهش و ملامت مردمان را علیه خود برانگیزند، تا در معرض خطر خودنمایی و زهد فروشی و ناخالصی قرار نگیرند.

در این زمینه نیز باید به نکاتی توجه کرد. اولًاً قرآن و حدیث علی‌رغم همه تأکیدی که بر اخلاص در عمل و پرهیز از زهد فروشی و ریا و سمعه کرده، هیچ‌گاه مجوز ملامتی‌گری و تظاهر به فسق و فجور و اعمال ناپسند و حرام را صادر نکرده است. نوع رفتار و زندگی پیامبر اکرم و ائمه معصومین : و اصحاب شایسته آن بزرگواران، خود بهترین شاهد بر این امر است که ظاهر و باطن مؤمن راستین یکی و هر دو پاک و زیبا و پسندیده است. نفاق که شکاف بین ظاهر و باطن است، همان طور که یک مصدقاش دنیاپرستی در درون و تظاهر به خداپرستی و ایمان و صلاح در بیرون وجود شخص است، مصدقاق دیگرش خداپرستی و ایمان و صلاح در درون و تظاهر به کفر و فساد و دنیاطلبی در بیرون وجود خویش است. توحید که

﴿معتقد است فاعل همه کارها خداست و فاعل واقعی دیگری وجود ندارد، چگونه می‌تواند به جبر قائل شود؛ زیرا وجود جبر مستلزم وجود فاعل دیگری است که خدا او را مجبور کرده باشد.﴾

به معنی یکی شدن است اقتضا دارد که ظاهر و باطن مؤمن یکسان و هر دو به نحو واحدی خدایی و خداپسند باشد.

ثانیاً مؤمن راستین کسی است که سر به راه بندگی حق می نهد و چنان غرق توجه به محبوب است که بود و نبود خلق، چه رسد به ستایش و نکوهش ایشان، اندکی توجه وی را به خود جلب نمی کند.

ثالثاً برای مؤمن واقعی تنها قضاوت و نظر الهی مهم و شایسته توجه بوده و تعريف و تکذیب خلق از نظر او بی اهمیت است. بنابراین کسی که تعريف و تکذیب و تجلیل و سرزنش خلق برای او متفاوت است و نگران تأثیر سوء تعريف و تجلیل دیگران بر خود می باشد و با تظاهر به اعمال قبیح و مغایر شرع، سعی می کند ملامت مردم را برانگیزد، ناقص و محروم از حقیقت ایمان و توحید است.

رابعاً مؤمن با پی بردن به فقر و نقص و سیاهرویی ذاتی و صفاتی و افعالی خود، به تلقی‌یی از خودش رسیده که هیچ تجلیل و ستایشی نمی تواند در او اثر کند و او را مغور ساخته و امر را برابر او مشتبه سازد و موجب شود که شائبه وجود کمال و جمالی در خود، به دل و ذهنش خطور کند. کسی که تجلیل و ستایش خلق در او اثر می کند هنوز خود را به حقیقت نشناخته و از ناقصان است.

خامساً کسی که تقلّاً و فعل خود را در بر انگیختن ستایش و نکوهش خلق نسبت به خودش مؤثر می داند و در صدد است با تقلّاً و فعل خود، وضعیت را از ستایش و تجلیل به نکوهش و ملامت تغییر دهد، هنوز به حقیقت توحید راه نیافته و به این واقعیت پی نبرده که این خدادست که اشخاص را در نظر دیگران جلال و محبویت می بخشد یا از نظر خلق می اندازد و ملامت آنان را علیه وی برمی انگیرد. در غیر این صورت

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 129

می‌دانست که ستایش خلق، فعل الهی و عملی که ستایش می‌شود نیز به مصدق ما اصابک من حسنة فمن الله: آنچه از نیکی که نصیب تو می‌شود از جانب خداست،¹ صنع الهی است و در نتیجه، در این ستایش، جایگاه و سهمی برای خود و خلق قائل نبود و به مصدق انت کما اثنت علی نفسک: خدا یا تو همان گونه‌ای که خویشن، خود را ستوده‌ای،² تنها خدا را می‌دید که به ثنای خویش مشغول است و در ستایشی که خلق می‌کنند، به حقیقت، سخن خدا را می‌شنید که به خویش فتبارک الله احسن الخالقین: پس مبارک (صاحب برکت) است خدا که نیکوترین آفرینندگان است،³ می‌گوید.

سادساً مؤمن یقین دارد که رب او خداست و خدا هر چه را برای پرورش و رشد او لازم باشد، به دست خلق ایجاد می‌کند. لذا اگر ملامت خلق برای رشد او لازم باشد، خدا آن را بر علیه وی بر می‌انگیزد و نیازی به کمک دادن خود عبد برای برانگیختن این ملامت ندارد، همان گونه که اگر تجلیل خلق برای رشد او ضرورت یابد، خدا بی‌نیاز به کمک عبد، آن را بوجود می‌آورد. بنا بر این باور، مؤمن آنچه از نکوهش و ستایش را که خدا برای او پیش آورده است مناسب‌ترین و بهترین چیز برای رشد خود می‌داند و به گوارایی و خرسندي پذیرا می‌شود و فقط در صدد بر می‌آید که با پیشه کردن مناسب‌ترین رفتار در آن شرایط و انجام دادن شایسته‌ترین عکس‌العمل در آن موقعیت، که ملاک مناسب و شایسته بودن آن نیز اوامر الهی است، از شرایط و موقعیتی که خدا ایجاد کرده، بهره کافی را برای رشد و تکامل خود ببرد. او می‌داند که ربویت خدا نقص ندارد تا لازم باشد خود عبد با تقلاً و

1. سوره نساء، آیه 79.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 16، ص 253 و ج 73، ص 201.

3. سوره مؤمنون، آیه 14.

فعل خویش نقصان آن را جبران کند. در نتیجه شرایط موجود، از جمله ستایش خلق، در اثر نقص و کاستی ربویت، به خطا پدید نیامده است تا او بخواهد با رفتارهای ملامت برانگیز خود، آن شرایط را تصحیح کند.

12- بی‌نیازی اهل طریقت به مراعات شریعت و بی‌نیازی اهل حقیقت به شریعت و طریقت

همان طور که در فصل‌های پیشین کتاب ذکر شد، برخی از گروندگان به تصوّف و عرفان با تقسیم دین به سه حوزهٔ شریعت یا احکام عملی، طریقت یا خلقيات و روحیات درونی، و حقیقت یا معرفت و شهود قلبی ناشی از محبت و عشق الهی، به ترتیب هر حوزه را مقدمهٔ وصول به حوزهٔ بعد دانسته و در نتیجه اهمیت و ضرورت هر یک را محدود به مقطع زمانی قبل از وصول به حوزهٔ بعد می‌دانند. به تعبیر دیگر، شریعت را نردبانی می‌پندازند که به یاری آن می‌توان به بام طریقت رسید و پس از رسیدن به بام، نیازی به آن نخواهد بود، چنان که طریقت نیز به مثابه نردبانی است که به مدد آن می‌توان به بام حقیقت دست یافت و پس از نیل به حقیقت، به مراعات لوازم طریقت نیز احتیاجی نخواهد بود، یعنی با رسیدن به ذی‌المقدمه و مقصد، شخص از مقدمه و راه بی‌نیاز می‌شود. با این توجیه، با پیوستن به اهل طریقت، دست از تقيید به احکام شرع شسته و با واصل به حقیقت پنداشتن خود، خویشن را از تقيید به لوازم طریقت نیز مستغنی می‌پندازند و هر خلاف شرع و اخلاقی را بر خود مجاز می‌پندازند و بدان آلوده می‌شوند.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 131

در این مورد نیز اولًا همان گونه که در فصل‌های مزبور توضیح داده شد¹ و نیازی به ذکر مشروح مجدد آن نیست، باید توجه داشت برخلاف پندار این گروه، شریعت و طریقت و حقیقت، سه جنبه و یا سه بُعد از واقعیت واحد و غیر قابل تجزیه‌ای به نام دین است که با وجود آن واقعیت، هر سه جنبه و بُعد، توأمًا وجود خواهد داشت. قلب نورانیت یافته از نور معرفت و شهود عاشقانه حضرت حق، روانی سرشار از فضیلت‌ها و کرامت‌های اخلاقی و روحيات لطیف و والای معنوی، و چنان روانی، پیکری جلوه‌گاه بروز و ظهرور طاعات و عبادات الهی و اعمال و رفتار شایسته انسانی می‌سازد و بین این سه، رابطه ضروری علّت و معلولی برقرار است که رابطه‌ای ناگسستنی است.

ثانیاً قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم ۶ می‌فرماید: ثم جعلنک على شريعة من الامر فاتّبعها و لا تتّبع اهواء الذين لا يعلمون. انّهم لن يغروا عنك من الله شيئاً. و انّ الظّالّمين بعضهم اولياء بعض و الله ولی المتقين. هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لقوم يوقنون. ام حسب الذين اجترحوا السّيئات ان يجعلهم كالذين امنوا و عملوا الصالّحات سواء محياهم و مماتهم ساء ما يحكمون. و خلق الله السّمّوات و الارض بالحقّ و لتجزى كلّ نفس بما كسبت و هم لا يظلمون. افرايت من اتّخذ الله هواه و اضلّه الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشّوة. فمن يهديه من بعد الله افلا تذّكرنون: سپس تو را بر شریعتی از امر (دین یا سرچشممه گرفته از عالم امر) قرار دادیم؛ پس آن را پیروی کن و هوس‌های کسانی را که ندادنند پیروی مکن. آن‌ها هرگز تو را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنند و ستمکاران (گناهکاران) بی‌گمان دوست و پشتونه یکدیگرنند و خدا

1. ن.ک. به: صفحه 51 تا 53 همین کتاب.

دوست و پشتوانهٔ پرهیزکاران است. این بصیرت‌هایی برای مردم و هدایت و رحمتی برای گروهی است که یقین می‌آورند. آیا کسانی که مرتکب بدی‌ها شده‌اند، پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، و زندگی و مرگشان با آن‌ها یکسان است؟ چه بد داوری می‌کنند! و خدا آسمان و زمین را به حق آفرید و تا هر کس به موجب آنچه به دست آورده و عمل نموده، جزا داده شود و به اینان ستم نمی‌شود. پس آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبد خود قرار داد و خدا او را آگاهانه در گمراهی واگذشت و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر دیده‌اش پرده افکند؟ پس آیا بعد از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ پس آیا پند نمی‌گیرید؟^۱

بر اساس آیات فوق، اولاً خود پیامبر اکرم ۶ که بزرگ‌ترین عارف تاریخ خلق‌تند، موظف به تبعیت از شریعت می‌باشد، چه رسد به پیروان آن حضرت. ثانیاً پیامبر اکرم و پیروان ایشان مجاز به تبعیت از نادانانی که به پیروی از هوای نفس دعوت می‌کنند، نیستند و اگر به جای تبعیت از احکام شرع، از هوای نفس پیروی کنند، در پیشگاه پروردگار راهی برای مبارا ساختن خود ندارند. ثالثاً گرچه کسانی که به احکام شرع بی‌اعتنایی نموده و مرتکب معصیت می‌شوند با تأیید یکدیگر می‌پردازند و با هم رفاقت دارند، اما اگر کسی طالب است که از دوستان و اولیای خدا شود و مورد تائید و محبت خداوند قرار گیرد، باید راه پرهیزگاری و اجتناب از آنچه را شریعت مجاز نمی‌داند در پیش گیرد. رابعاً گرچه شریعت گریزان، تاکید بر تبعیت کامل از شریعت را قشری گری و کوتاه فکری می‌شمارند، اما به واقع، تاکید مزبور مایه بصیرت همه انسانها بوده و برای اهل یقین که به قله عرفان دست یافته‌اند، موجب هدایت و رحمت الهی است. خامساً کسانی که

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 133

می‌پندارند با بی‌اعتنایی به شریعت، از مؤمنانی که به احکام شرع عمل می‌کنند، کمتر نیستند و در دنیا و آخرت با آن‌ها یکسانند، به شدت در اشتباہند؛ زیرا خلقت عالم بر اساس حق و عدل صورت گرفته و دستاورده هر کس مطابق همان چیزی است که انجام داده است. سادساً کسانی که به جای شریعت، از هوای نفس خود پیروی می‌کنند، به جای خدای صاحب شریعت، هوای نفس خود را می‌پرستند و خدا نیز آنان را در گمراهیشان، به خود وامی‌گذارد و از دیدن و شنیدن و درک حقایق، محروم‌شان می‌سازد و از این گمراهی راه نجاتی نخواهند داشت. در پایان نکات ششگانه فوق، خداوند مسلمانانی را که به شریعت بی‌اعتنایند، مخاطب قرار داده و از آن‌ها می‌پرسد: آیا به خود نمی‌آیید و از بی‌راهه‌ای که به سبب محرومیت از علم و آگاهی و تبعیت از هوا و هوس، به آن دچار شده‌اید، باز نمی‌گردید؟

قرآن کریم در بیان مایه اصلی انحرافات و گمراهی‌های بشر می‌فرماید: **ان يَتَّبِعُونَ الْأَظْنَانَ وَ مَا تَهْوِيُ الْأَنفُسُ وَ لَقَدْ جَاءُهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهَدِيٌّ**:^۱ حز از گمان و آنچه نفس‌ها هوس می‌کنند، پیروی نمی‌کنند؛ در حالی که از جانب پروردگارشان برای آن‌ها هدایت آمده است.^۱ انحراف مورد بحث، یعنی بی‌اعتنایی به احکام شریعت هم از این قاعده مستثنی نیست. کسانی که به این گمراهی دچار شده‌اند نیز از یک سو، به خاطر بی‌بهره بودن از علم دین و جهالت نسبت به معارف اسلام، در فضای توهّمات جاھلانه خویش، سخنان بی‌پایه‌ای را به هم می‌بافند و با عبارت پردازی‌های ذوقی و هنری، به آن زیبایی می‌بخشنند و به سبب زیبایی و روانی سخن، محتوای آن را حق پنداشته و معیار عمل قرار می‌دهند؛ و از سوی دیگر، دانسته یا ندانسته، به

اقتصای خواسته‌های نفس، که چیزی جز شانه خالی کردن از تحمل زحمت انجام تکالیف شرع و غوطه‌ور شدن در لذایذ حیوانی نیست، بی‌اهمیت شمردن شریعت را دلچسب و مطبوع می‌بینند و به آن روی می‌آورند.

13- خود را برتر و بالاتر از طاعت و معصیت پنداشتن

برخی رهپویان طریق تصوّف و عرفان با دستیابی به کشف و کرامات و یا نیل به برخی حالات و مقامات، خود را واصل به حق پنداشته و برتر و بالاتر از طاعت و معصیت و بی‌نیاز به مراعات تکالیف عبودیت گمان کرده و هر کار و هر چیز را برای خود مجاز می‌پنداشد و برای تأیید پندار خویش به کارهایی که خضر ⁷ در مدت همراهی موسی ⁷ با وی، انجام داد و به سبب مغایرت با احکام شرع و اقتضای عقل، مورد اعتراض موسی ⁷ قرار گرفت، استناد می‌کنند. یا در قالب تمثیل، خود را به منزله پلیس راهنمایی می‌پنداشند که اجازه تخلّف از مقررات را به سایر رانندگان نمی‌دهد، اماً خود مجاز است که برخلاف مقررات عمل نماید و مثلاً با اتومبیل خود از چراغ قرمز عبور کند یا در خیابان یک طرفه برخلاف مسیر، رانندگی کند.

این پندار نیز باطل و استدلال‌های ناظر بر آن نیز نادرست است. برای درک این بطلان و نادرستی، باید به چند نکته توجه کرد.

نخست این که انجام اوامر الهی و پرهیز از نواهی پروردگار، جزئی از ایمان است و هر کس ایمان استوارتر و عمیق‌تری داشته باشد پای‌بندی بیشتری به احکام الله خواهد داشت. امام صادق ⁷ می‌فرمایند: الا یمان عمل

کلّه: تمامی ایمان عمل است.¹ و نیز می‌فرمایند: من اقرّ بدین الله فھو مسلم و من عمل بما امر الله عزّ و جلّ به فھو مؤمن: هر کس به دین الھی اقرار کند مسلمان است و هر کس به آنچه خدای عزّ و جلّ امر فرموده، عمل کند، مؤمن است.² امام باقر 7 می‌فرمایند: الايمان ما استقرّ في القلب و افضى به الى الله عزّ و جلّ و صدقه العمل بالطاعة لله و التسلیم لاً مرہ: ایمان آن است که در دل مستقرّ می‌گردد و شخص را به سوی خدای عزّ و جلّ سوق می‌دهد و انجام طاعت و فرمانبری خدا و تسلیم بودن در برابر اوامر الھی، وجود آن را تصدیق می‌کند.³ امام صادق 7 می‌فرمایند: الايمان ان يطاع الله فلا يعصي: ایمان این است که از خدا فرمانبری شود و از دستورات خداوند سریعچی نشود.⁴ بنا بر این عارفان و واصلان حقیقی، به سبب قوت و رفعت ایمانشان، بیش از سایرین به مراعات تکالیف شرع و انجام طاعت و ترک معصیت ملتزم و پای‌بندند.

دوم این که بین ظاهر و باطن و بروون و درون انسان رابطه متقابلی برقرار است به این نحو که رفتارهای انسان در صورت تکرار، ملکات اخلاقی را در درون انسان به وجود می‌آورند و روحیات متناسب با آن رفتار را سبب می‌شوند و نهایتاً ملکات و روحیات مزبور، در قلب اثر می‌گذارند و عقیده و ایمان متناسب با خود را پدید آورده و تحکیم می‌کنند و عقیده و ایمان ناسازگار با خود را متزلزل و نابود می‌کنند. به بیان دیگر، رفتارهای خارجی، آثاری را در درون انسان به ارث می‌گذارند (اصل وراثت). متقابلاً معرفت و ایمان قلبی، به صورت ملکات و روحیات متناسب، از باطن فرد

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 69، ص 23.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 75، ص 236.

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 65، ص 250.

4. مجلسی، بحار الانوار، ج 65، ص 292.

به روان او سرایت کرده و ملکات و روحیات نیز در قالب رفتارهایی به پیکر وی سرایت می‌کند (**اصل سرایت**). این تأثیر و تاثیر متقابل درون و برون بر یکدیگر به عنوان یک واقعیّت، از نظر علم و عقل تردید ناپذیر است.

خداؤند متعال بر اساس ویژگی فوق که در آفرینش، در انسان ایجاد کرده، در جایگاه ربوبیت تشریعی خود در قالب ادیان الهی، برای ساخته و پرداخته شدن انسانی سرشار از عشق الهی، ابتدا در قالب احکام شرع، او را به رفتارهای عاشقانه یک عاشق حقیقی پروردگار ملزم کرده است تا با تکرار این طاعات و عبادات، که همان رفتارهای عاشقانه است، روان شخص به تدریج ملکات اخلاقی و روحیات معنوی متناسب با چنین رفتار عاشقانه‌ای را به ارت برده و نهایتاً آن ملکات و روحیات نیز عشق به خداوند را در قلب وی به ارت بگذارند. نیمی از راه تکامل و تعالی انسان بدین گونه طی می‌شود. لکن در نیمه دوم راه که شخص از قلب سرشار از عشق الهی برخوردار شده است، این عشق به صورت روحیات معنوی و ملکات اخلاقی به روان او سرایت کرده و این روحیات و ملکات نیز در قالب طاعات و عبادات ظاهری و اعمال و رفتارهای مطابق با حکم شرع، که چیزی جز رفتارهای عاشقانه یک عاشق حقیقی پروردگار نیست، به پیکر او سرایت می‌کند و از او سر می‌زند.^۱

با توضیح فوق گرچه از نظر این که در آغاز راه، شخص با تکلف و زحمت، انجام وظایف دینی و احکام شرعی را بر خود تحمیل می‌کند و با دشواری و تلحی متحمل آن می‌شود، و در پایان راه، اعمال و فرائض دینی

۱. براساس همین اصل است که پیامبر اکرم می‌فرمایند: اذا طاب قلب المرأة طاب جسده و اذا خبث القلب خبث الجسد: هنگامی که قلب انسان پاک شد، پیکرش پاک می‌شود و زمانی که قلب آلوده و پلید شد، پیکر آلوده و پلید می‌گردد. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۶۷)

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 137

به اقتضای حالت درونی شخص، به روانی و سهولت، بر پیکر وی ظاهر و توسط وی انجام می‌شوند؛ بین مبتدیان و متنهیان تفاوت چشمگیری وجود دارد، لکن از نظر عمل به احکام و وظایف دینی، نه تنها کاستی و کمبودی در متنهیان و کاملان وجود ندارد، که حتی به خاطر وجود منشأ درونی، اعمال و عبادات مزبور بسیار کاملتر و تمام عیارت، در آنان مشاهده می‌شود. سوم این که چون اعمال و رفتار متنهیان و کاملان، تصنیعی و تحملی نیست و آنان در درون خود خواستار و آرزومند رفتار دیگری نیستند که همچون مبتدیان با سرکوب میل و خواست نفسانی خود، عمل به احکام شرع را بر خویش تحمل نمایند؛ این پندار که در صورت برداشته شدن امر و نهی الهی از سر راه آن‌ها، به اقتضای خواهش نفس و میل درون، رفتار دیگری در پیش خواهند گرفت، باطل و ناجاست.

چهارم این که عمل صالح عملی است که هم حُسن فاعلی، یعنی انگیزهٔ خالص و ناشی از عشق الهی، و هم حُسن فعلی، یعنی مطابقت با موازین عقلی و شرعی، داشته باشد. حُسن فاعلی به تنهایی موجب حُسن عمل خواهد بود. یعنی به صرف این که شخص دارای نیت خالص و عاشقانه‌ای است، انجام هر عملی ولو مغایر با موازین عقلی و شرعی، از او پسندیده و پذیرفته نیست. به بیان دیگر حُسن نیت نمی‌تواند قبح فعل را متففی سازد. کاملان و متنهیان که مصاديق تمام عیار عباد الله الصالحين می‌باشند وجودشان خاستگاه اعمال صالحی است که هم حُسن فعلی دارد و هم حُسن فاعلی، و جز این گونه رفتار، عملی از آن‌ها سر نمی‌زند.

پنجم این که حضرت خضر ۷ کارهایی که کرد، همان گونه که قرآن کریم بیان فرموده است، سرخود و به خواهش نفس خویش انجام نداد؛ بلکه در اجرای امر و حکم الهی بدان مبادرت ورزید. چنان که خود آن حضرت در تشریح حکمت و علت کارهای خود برای حضرت موسی ۷ فرمود: و

ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي: مِنْ ازْ پیش خود این کارها را انجام ندادم.^{2,1} امر خداوند به حضرت ابراهیم ۷ درمورد ذبح حضرت اسماعیل ۷ و مباردت حضرت ابراهیم ۷ به آن نیز به همین نحو است. در حوزهٔ شرع نیز در شرایط عسر و حرج و اضطرار، به جای احکام اوئیه، احکام ثانویه بر فرد واجب می‌شود، یا با حکم حکومتی ولیٰ امر، وجوب و حرمت‌ها و مجاز و ممنوع‌هایی جز آنچه در احکام اوئیه و ثانویه وجود دارد متوجه افراد می‌شود. چنین احکام خاصی، چه حکم ثانویه و چه حکم حکومتی و چه احکام خاصی که از جانب خداوند برای حضرت خضر و حضرت ابراهیم ۸ صادر شده بود، به همان مقدار حکم الله است که احکام اوئیه شرع؛ و کسی که این احکام خاص متووجه وی می‌باشد و احکام اوئیه از او منصرف بوده و برداشته شده است، مراعات آن احکام خاص شرعاً بر او واجب بوده و این گونه نیست که از وادی تکلیف فراتر رفته و مشمول احکام و تکالیف و مکلف به مراعات احکام الهی نباشد. در مثال پلیس راهنمایی هم باید توجه داشت که پلیس در اجرای وظایف و مقررات خاصی که ملزم به انجام و مراعات آن است، متفاوت با مقررات حاکم بر رانندگان عادی عمل می‌کند و این گونه نیست که از مطلق تکلیف و مقررات معاف باشد و به میل و خواهش شخص خود بر خلاف مقررات راهنمایی و رانندگی عمل کند.

1. سورهٔ کهف، آیه ۸۲

2. آنچه به حضرت خضر ۷ اجازه می‌داد فارغ از ادله و شواهد ظاهری، به اتکای علم خود عمل نموده و اجرای حد کنده، در صورت پیامبر بودن وی، فرمانی بود که او وحی شده بود، و در صورت پیامبر نبودن وی، شریعت پیامبری بود که خضر ۷ در آن زمان از او پیروی می‌کرد؛ چنان که در شریعت حضرت داود ۷ نیز چنین مجوزی وجود داشت.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 139

اکنون نکتهٔ حائز اهمیت این است که مرجع تشخیص احکام خاص الهی برای شخص کیست و نحوهٔ تشخیص آن چیست؟ آیا طبق موازین الهی، پذیرفته است که فردی با محاسبات شخصی یا مکاشفات درونی، خود را فارغ از احکام شرع پنداشته و مشمول حکم خاصی بشمارد؟ بی‌شک چنین امری از نظر معیارهای الهی مردود و ناموجّه است و این محاسبات و مکاشفات، فاقد حجّیت می‌باشند.^۱

14- دل باید پاک باشد، ظاهر مهم نیست.

برخی صوفی مسلمان، در توجیه آلوگی خویش به رفتارها و اعمال ناپسند و کارهای مغایر دستورات دین، عنوان می‌کنند که دل مهم است و ظاهر اهمیتی ندارد؛ بنابراین باید دل را پاک کرد، مقدس و متشرع بودن و

1. از محیی‌الدین بن عربی نقل شده است که: در حال مکاشفاتی دیدم صاحب صدائی می‌گوید: فلانی، من تکلیف را از تو برداشم. به او گفتم: اخسأ یا عدو الله، دور شو ای دشمن خدا، چطور تکلیف را از من برداشتی در حالی که من بندهام و بنده باید در برابر خدای متعال بندگی کند و تکلیف از او برداشته نمی‌شود. (دواود صمدی، شرح دفتر دل، ص (396)

نمونه فوق، نشان می‌دهد که شیطان و نفس، بعضًا مکاشفات و القائاتی در سالک پدید می‌آورند که باید آن‌ها را از مکاشفات و واردات ریانی و ملکی تمیز و تشخیص داد؛ در غیر این صورت چه بسا به وسیله همان مکاشفات و القائات، سالک به انحرافات عقیدتی و عملی کشیده و مبتلا شود.

همان گونه که عارفان بزرگ تأکید کرده‌اند، معیار و ملاک در سنجهٔ صحّت و سقم مکاشفات و القائات و تفکیک صحیح از فاسد، شرع مقدس است. آنچه از مکاشفات و القائات که با شرع سازگار و همسو باشد صحیح و آنچه نباشد فاسد و باطل است. (ن.ک. به شمس الدین محمد بن حمزه فناری، مصباح الانس، فصل چهارم از فصول فاتحه).

پاکیزگی ظاهر از رفتارهای آلوده و خلاف شرع، بی اهمیت است. خدا نیز به دلها و درون‌های اشخاص می‌نگرد و به سخنان و اعمالشان اعتمایی ندارد. و در اثبات این سخن، به احادیثی با این مضمون استناد می‌جویند.

در این زمینه به نکاتی چند باید توجه کرد. نخست این که چنان که ذکر شد، ظاهر و باطن انسان از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و باطنی پاک و نورانی، با ظاهري آلوده و ظلمانی، برای درازمدت در یک فرد ممکن نیست جمع شوند. قلب نورانیت یافته به نور معرفت و محبت الهی، روانی می‌سازد جایگاه روحیات معنوی و فضایل اخلاقی، و چنان روانی، پیکری می‌سازد جلوه‌گاه اعمال صالح و طاعات و عبادات دینی. به بیان دیگر چنان که گفته‌اند: **الظاهر عنوان الباطن**: ظاهر انسان نمودار باطن اوست و به تعبیر دیگر، از کوزه همان برون تراوود که در اوست.

دوم این که قرآن کریم بر تأثیر تخریبی اعمال ناشایست، بر ایمان قلبی انسان، تأکید نموده است. چنان که می‌فرماید: ثمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسْأَءُوا السُّوَّاى انَّ كَذَّبُوا بِيَاتَ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ: سرانجام کسانی که کارهای بد را پیاپی مرتكب شدند، این بود که آیات خداوند را تکذیب کردند و به مسخره گرفتند.^۱ بنابراین بی‌اعتنایی به صحّت و صلاح عمل و بی‌پرواپی از ارتکاب اعمال رشت و مغایر شرع، قلب را هم فاسد می‌کند و دل پاکی بر جا نمی‌گذارد.

سوم این که احادیث مورد استناد مدعیان چنین امری، در جوامع حدیثی شیعه و سنّی به گونه‌های مختلف از پیامبر اکرم **۶** روایت شده است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم. نخست عبارتی است که ضمن وصایای آن حضرت به ابوذر غفاری آمده است. به این صورت که: يا اباذر انَّ الله تبارک

1. سوره روم، آیه ۱۰.

و تعالی لاینظر الی صورکم و لا الی اقوالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم: ای ابوذر، هر آینه خدای تبارک و تعالی به قیافه‌های ظاهری شما و به سخنان و ادعاهای شما نمی‌نگرد، بلکه به دل‌های شما و به اعمال شما نگاه می‌کند.¹ حدیث دیگر به این عبارت نقل شده است: انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَنْظُرُ إِلَيْكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ وَ أَنَّمَا (لَكُنْ) يَنْظُرُ إِلَيْكُمْ قلوبکم و اعمالکم: خدای عَزَّ وَ جَلَّ به صورت‌های شما و ثروت‌های شما نمی‌نگرد و تنها (لَكُنْ) به دل‌ها و اعمال شما نگاه می‌کند.² که هر دو حدیث حاکی از آن است که ظاهرسازی و ادعاهای خالی از واقعیت، در پیشگاه الهی بی‌ارزش است و آنچه مورد توجه خداوند است، دل‌های پاک و نیت‌های خالص و اعمال صالح و رفتارهای شایسته است. بنابراین پیامبر اکرم **۶** در قالب احادیث مذبور به هیچ وجه در صدد نفی اهمیت پاییندی به عمل به وظایف دینی و تکالیف شرعی بوده‌اند.

عبارت دیگری که حاوی مضمون مورد استناد می‌باشد بدین قرار است: انَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْكُمْ وَ لَا إِلَيْكُمْ صورکم و لکن ینظر الی قلوبکم: خداوند به پیکرها و قیافه‌های ظاهری شما نمی‌نگرد، بلکه به دل‌های شما نگاه می‌کند.³ که این عبارت حاکی از نفی ظاهرسازی و تأکید بر ضرورت ریشه داشتن ظاهر در باطن و قلب انسان است. سرانجام عبارت دیگری که ممکن است بیش از همه مورد استناد مذیعیان مذکور قرار گیرد، به این ترتیب است: انَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْكُمْ وَ أَعْمَالَكُمْ وَ أَنَّمَا يَنْظُرُ إِلَيْكُمْ خداوند به قیافه ظاهری و اعمال

1. طبرسی، مکارم الاخلاق، باب 12، فصل 5، ص 450.

2. فیض کاشانی، ممحجۃ البیضاء، ج 8، ص 103، غزالی، احیاء العلوم، ج 3، ص 190، احمد حنبل، مسنده، ج 2، ص 285، مسلم، صحیح، ج 8، ص 11.

3. مسلم، صحیح، ج 8، ص 11.

و رفتار شما نمی‌نگرد، بلکه به دلهای شما نگاه می‌کند.¹ لکن با توجه به عبارات قبل، روشن است که مقصود از این حدیث نیز نفی اهمیت عمل به وظایف شرعی نیست، بلکه حدیث در صدد نفی اعمال ریاکارانه و ظاهر فریبی است که از نیتی ناپاک و غیر الهی سرچشمه می‌گیرند. بنابراین هیچ یک از عبارات مذبور مدعای مورد نظر صوفی مسلمکان مورد بحث را تأیید نمی‌کند.

15- تقدير با کوشش تغيير نمي پذيرد.

برخی گروندگان به راه عرفان و تصوّف با مطرح ساختن این که هر کس تقديری دارد که گریز ناپذير است و تلاش و کوشش شخص نمی‌تواند در آن تقدير ازلی تغييري ايجاد کند، نتيجه گرفته‌اند که نباید خود را با تلاش و تقالاًهای بی‌ثمر و بی‌اثر خسته کرد. به بیان دیگر هر کس همان خواهد بود که مقدار شده است، نه آن که خود می‌خواهد و در راستای نیل به آن می‌کوشد. لذا بر اساس چنین تحلیلی، دست از تلاش و کوشش برای تهذیب و تعالی نفس کشیده و همت از انجام طاعات و عبادات بریده‌اند.

این پندار که تعییر دیگری از همان جبرگرائی و مسئولیت گریزی است و قبلاً بحث شد، باطل و بی‌اساس است. خدای متعال در آیات متعدد قرآن کریم، بر این امر که هر کس در گرو تلاش و مکتبات خود است، تأکید فرموده² و فلاح و رستگاری شخص را نتیجه کوشش وی برای تهذیب و تزکیه نفس خویش دانسته³ و بهشت جاودان را جایگاه کسانی شمرده است

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 248، به نقل از محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، ص 117.

2. سورة نجم، آية 39. سورة طور، آية 21. سورة مدثر، آية 38.

3. سورة شمس، آية 9. سورة اعلى، آية 14.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 143

که به تزکیه نفس می‌پردازند^۱ و تغییر شرایط و احوالی که هر قوم و گروه با آن مواجه می‌باشند را تابع و نتیجه اقدام ایشان در جهت تحوّل و دگرگونی خود دانسته است.^۲ اگر معنای تقدیر الهی براستی همین بود که اینان پنداشته‌اند، دیگر چه فایده‌ای بر ارسال رسیل و انزال کتب متربّ بود؟ و خدای حکیم چرا پیامبران و کتب آسمانی را فرستاد و شرایع و احکام الهی را وضع و به التزام به آن امر کرد؟

توجه به آنچه اشاره شد روشن می‌سازد که تقدیر الهی بر این تعلق گرفته است که هر کس همان شود که خود برمی‌گزیند و در جهت وصول به آن تلاش می‌کند. لذا یکایک انسان‌ها موظّف به دقّت در شناخت و برگزیدن بهترین راه و مقصد^۳ و ثبات قدم و اهتمام و تلاش در طیّ طریق و نیل به مقصد^۴ می‌باشند.

16- کار از عنایت برمی‌آید نه از مجاهدت

برخی دل سپرده‌گان طریق عرفان، با عنوان نمودن این که در راه کمال و تعالی و قرب، تنها عنایت الهی مؤثّر و ثمربخش است و هر کس این عنایت شامل حالت شد، بی‌زحمت و تقلّاً، به مقصد می‌رسد و آن کس که از این عنایت محروم ماند، با تلاش و تقلّای خود به جایی نخواهد رسید؛ نتیجه گرفته‌اند که باید دست از کوشش و مجاهدت کشید و چشم انتظار عنایت بود.

1. سوره طه، آیه ۷۶

2. سوره رعد، آیه ۱۱ و سوره انفال، آیه ۵۳

3. سوره زمر، آیه‌های ۱۷ و ۱۸

4. سوره جن، آیه ۱۶

این طرز فکر نیز نادرست و ناشی از بدفهمی است. زیرا اولًاً گر چه کار از عنایت الهی بر می‌آید و این خداست که حجاب‌ها را بر طرف می‌سازد و حقایق را به سالک می‌نمایاند و او را به مقصد می‌رسانند، اما خداوند در این امر هرگز به قهر و جبر متولّ نشده و بدون خواست و طلب شخص، آن را به او تحمیل نمی‌کند. خواست و طلب، با پندار و ادعا متفاوت است. تشنۀ کامی که در آفتاب گرم تابستان، در صحرای تفتیده‌ای در معرض مرگ قرار گرفته است، تمامی وجودش طالب و خواستار آب است. او هم به آب فکر می‌کند، هم در زبان آب را طلب می‌کند، هم لبان خشکیده و ترک خورده و چشمان از رمق رفته و پوست بدن به هم جمع شده‌اش از طلب آب حکایت می‌کند و هم با تمام توان به جستجوی آب برمی‌خیزد و از هیچ تلاشی برای دست یافتن به آن کوتاهی نمی‌کند. سالکی هم که به راستی جانش تشنۀ زلال معرفت و لقاء و وصال محبوب است چنین وضع و حالی دارد. لذا خواست و طلب وی مظاهر عملی هم خواهد داشت و در قالب تلاش و مجاهدت‌ش نیز، خواست و طلب خود را به پروردگار خویش عرضه می‌دارد و این در شرایطی است که برای عمل خود نقشی جز همین ابراز نیاز در محضر خداوند برآورنده نیازها قائل نیست و رفع نیاز را تنها نتیجهٔ عنایت و عطای الهی می‌داند. به تعبیر دیگر گرچه اجابت کنندهٔ خواست و دعا خداوند است، اما عبد باید اضطرار و افتخار خود را بیابد و از آن اضطرار و افتخار، دعا و خواستی در او پدید آید، تا خداوند به اجابت درخواست و برآوردن خواسته او مبادرت ورزد.^۱

ثانیاً تا آمادگی دریافت عنایت و توفیق الهی در عبد نباشد وی قادر نخواهد بود از آن عنایت و توفیق بهره ببرد و استفاده کند. اگر برای مسافری

1. سوره نمل، آیه 62.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 145

که در بیابان راه گم کرده است، هدایت‌بخش‌ترین و بهترین راهنمایی‌ها را از طریق فرستنده‌بی‌سیم ارسال کنند، ولی مسافر مجبور، گیرنده‌بی‌سیم همخوان و هماهنگ با فرستنده مجبور و همسنخ با طول موج امواج ارسالی و قادر به دریافت آن امواج را نداشته باشد، پیام‌های حیات‌بخش ارسالی، برای او ثمری خواهد داشت و از آن بهره‌ای خواهد برد. تلاش و کوشش سالک گامی است در جهت کسب آمادگی برای دریافت و بهره‌مندی از نفعات و الطاف و عنایات و توفیق‌های الهی.

ثالثاً همان گونه که خداوند در امر رویش گیاهان عنوان فرموده که: افرأيتم ما تحرثون، ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون: آیا آنچه را می‌کارید دیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما رویاننده آنیم؟¹ تا دهقان بذری نکارد، از فیض رویاننده‌گی خداوند بهره‌ای نصیبش خواهد شد. یا همان طور که در امر عذاب و کیفر دنیوی کافران و مشرکان پیمان شکن و خوار ساختن آنان و نصرت بخشیدن به مؤمنان فرموده که: قاتلواهم يعذّبهم الله بآييكم و يخزّهم و ينصركم عليهم و يشف صدور قوم مؤمنين و يذهب غيظ قلوبهم: با آن‌ها بجنگید که خداوند با دستان شما آن‌ها را عذاب می‌کند و خوارشان می‌سازد و شما را بر آنان پیروز می‌گرداند و سینه‌های گروه مؤمنان را شفا می‌بخشد و خشم دل‌هایشان را برطرف می‌سازد.² گرچه همه این امور به خدا نسبت داده شده است، اما خداوند همه آن‌ها را با دست خود مؤمنان رزمnde انجام می‌دهد و عملی می‌سازد و تا مؤمنان مبادرت به نبرد نکنند، از نصرت و تأییدات مجبور بی‌بهره خواهند ماند.

1. سورهٔ واقعه، آیه‌های 63 و 64.

2. سورهٔ توبه، آیه‌های 14 و 15.

براین اساس تنها هنگامی جا دارد که سالک چشم به راه عنایات و توفیقات الهی باشد که مجاهدات لازم را انجام داده و آنچه در توانش بوده به کار بسته باشد.

17- تکلیف متوجه مدهوشان و مجنونان نیست.

بعضی شیفتگان راه عرفان و تصوّف، با مطرح ساختن این که به حکم شرع، تکالیف متوجه عبدی است که عاقل و هشیار باشد و به مجنون و مدهوش تکلیفی متوجه نیست؛ خود را مجنون و مدهوش خدا و اولیای الهی دانسته و امر و نهی تکلیفی شرع را شامل حال خود نمی‌دانند. لذا می‌گویند مراعات ورع و تقوی و تقیید به طاعات و عبادات از ما انتظار نمی‌رود و نیازی نیست خود را به آن مقید سازیم. و اگر ترک طاعت و عبادتی یا عمل مغایر ورع و تقوایی و یا سخن مغایر دیانت و شریعتی، از ما سرزد، جا ندارد کسی به نکوهش ما بپردازد.

اولاً از اینان باید پرسید چه کسی واله و شیداتر از انبیاء و اولیای الهی، به ویژه پیامبر اکرم و ائمّه معصومین ؟ و چه کسی مقیدتر از آن بزرگواران به مراعات ورع و تقوی و طاعت و عبادت؟ مستان باده توحید، هشیاران عالمند و دیوانگان عشق الهی، عاقلان جهانند و مدهوشان جمال محبوب، بیداران دوراند. آنچه سبب می‌شود عارفان راستین را مجنون بنامند، نه از دست دادن عقل و اندیشه، که رها شدنشان از دنیاطلبی‌ها و حسابگری‌های دنیاطلبانه و بی‌اعتناییشان به مطامع دنیوی و تأثیر ناپذیریشان از تهدید و تطمیع‌های دنیاداران و دنیاطلبان است. آنچه موجب می‌شود آنان را مدهوش بنامند، نه از دست دادن هشیاری و آگاهی، که بی‌اعتنایی آنان به

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 147

متعاهها و مطامع دنیوی است که از عاشقان دنیا دل ربوده، و این عارفان به آن توجّهی نداشته و بود و نبود آن برای ایشان یکسان است.

ثانیاً چگونه است که بسیاری از این مدعیان جنون و مدهوشی، در شؤون دنیوی و امور مادی، چنان عاقل و هشیارند که زیرک‌ترین طرّاران قادر نیستند آنان را غافل ساخته و دیناری از آنان بربایند؟ این چه جنون و مدهوشی است که تنها در عرصه فرار از تکلیف و بی‌قیدی نسبت به احکام و بی‌پرواپی در غوطه‌وری در محرمات ظهور دارد و در امور مادی و دنیوی خبر و اثری از آن نیست؟

ثالثاً اگر هم براستی عارفی در لحظاتی به محو و ناهشیاری دچار می‌شود، پس از بازگشت به صحوا و هشیاری می‌باشد آنچه از طاعات از او ترک شده را به جا آورد و آنچه از خطاهای بر زبان یا دست او جاری شده را جبران کند. چونان خفته‌ای که بعد از گذشتن وقت نماز از خواب بیدار شده یا کسی که در حال خواب دستش به ظرف کسی خورده و آن ظرف بر زمین افتاده و شکسته است.

18- مؤمن از بدو تولد برزخ را طی می‌کند و در عالم برزخ تکلیف نیست.

برخی عرفان‌گرایان با برداشتی که از بعضی از روایات معصومین : نموده و درکی که از برخی عبارات عارفان داشته‌اند عنوان می‌دارند که مؤمنان و به تعبیر دیگر، شیعیان و دوستداران اهل بیت : از بدو تولد در حال طی مراحل برزخند و در نتیجه در تمام مدت عمر در عالمی قرار دارند که دار تکلیف نیست، زیرا تکلیف مربوط به قبل از ورود به عالم برزخ است و پس از آن، تکلیفی متوجه انسان نیست. با چنین برداشتی، دست از ادای تکالیف عبادی و انجام واجبات شرعی می‌کشنند.

چنین نتیجه‌گیری نادرستی ناشی از عدم درک معنی صحیح روایات و عبارات مزبور است. برای درک صحیح مقصود آن روایات و عبارات، باید توجه کرد که واژه بزرخ از نظر لغت به معنای مرحله واسطه است که بین دو مرحله قرار دارد و عالم بزرخ که بین دنیا و قیامت قرار دارد نیز به همین خاطر بزرخ نامیده شده است، نه این که تنها معنی کلمه بزرخ، عالم پس از مرگ و قبل از حشر باشد. بر این اساس کلمه بزرخ می‌تواند مصاديق متعددی داشته باشد. از جمله این که نفس انسان بزرخ بین جسم و روح او، خُلقیات انسان بزرخ بین اعمال ظاهري و عقاید قلبی او، ايمان، به معنی پذيرش و محبت قلبی، بزرخ بین اسلام، به معنی پذيرش و تبعیت ظاهري، و ایقان، به معنی يقین و باور قلبی است. با اين توضیح اکنون می‌توان روایات و عبارات مزبور را به گونه‌ای جز آنچه پنداشته شده، معنی کرد. از جمله اين که مؤمن، که مرحله اسلام، يعني اقرار و پذيرفتن ظاهري دين را پشت سر نهاده و داراي محبت و پذيرش قلبی نسبت به خداوند و حقايق الهي است، در طول زندگى خود به تكميل و طئ درجات و مراتب ايمان و محبت می‌پردازد، تا نهايتاً به مرحله ایقان برسد. يا اين که مؤمن که مرحله انجام وظایف عملی را پشت سر نهاده، در طول مدت عمر خویش به طئ مدارج کمال اخلاقی می‌پردازد تا به مرحله معرفت و شهود قلبی برسد.

معانی بی از قبیل آنچه گفته شد به هیچ وجه به نتایجی چون اسقاط تکلیف و فراغت از فرائض متنه نمی‌شود، بلکه انسان را به انجام هر چه بهتر تکالیف شرعی برای دست یافتن به مرتبه يقین و معرفت شهودی ترغیب می‌کند. برداشته شدن تکلیف، پس از رسیدن به موت و يقین نیز به این معنی است که دیگر شخص، متکلفانه و با زحمت، فعل عبادی را بر خود تحمیل نمی‌کند؛ بلکه عمل عبادی، بی هیچ زحمت و تکلفی، از درون او سر می‌زند و به روانی و سهولت، بر پیکرش جاري می‌گردد.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 149

برداشته شدن مسؤولیت انجام احکام شرع از عهده فرد، مربوط به پس از فوت و قطع رابطه روح و جسم و خروج از دنیا و ورود به عالم بربزخ است که مقارن آن، اختیار و قدرت بر انجام عمل از انسان سلب می‌شود. تا شخص در قید حیات دنیوی و صاحب اختیار و قدرت است، موظف به انجام احکام الله و به جا آوردن طاعات و عبادات شرعی است.

معنی دیگری که برای احادیث مذبور می‌توان قائل شد این است که مقصود از دنیایِ صرف، در زندگی خویش خدا را ندیدن و به فراموشی سپردن است؛ که ثمرة آن زندگی تلخ و نکبت‌باری مملو از حسرت نداشته‌ها، نگرانی از دست دادن‌ها، غصه از دست رفته‌ها، و سرشار از حرص‌ها، حسد‌ها و کینه‌ها می‌باشد. مقصود از قیامت نیز، در زندگی خود تنها خدا را دیدن و غیر خدا را هیچ انگاشتن و به حساب نیاوردن و مؤثر ندیدن است؛ که حاصل آن، زندگی‌یی سرشار از آرامش خاطر، رضایت، خرسندي و شادمانی از مقدرات الهی است. بر این اساس، مقصود از بربزخ، گاهی تنها خدا را دیدن و در آرامش و رضایت و شادی بودن، و گاهی خدا را فراموش کردن و به حسرت و نگرانی و غصه و حرص و حسد و کینه دچار شدن است. بنابراین اگر گفته می‌شود مؤمن در دنیا منزل اویل بربزخ را طی می‌کند، یا دنیای مؤمنان و دوستان اهل بیت : ابتدای بربزخ آنان است، به این معنی است که دوست اهل بیت : هرگز به دنیایِ صرف، یعنی زندگی خالی از توجه و یاد خدا، مبتلا نیست و در زندگی این جهانی خود، از آغاز، گاهی به خدا توجه دارد و در آرامش و خرسندي و شادی است و گاهی خدا را فراموش می‌کند و به حسرت و نگرانی و غصه و حرص و حسد و کینه دچار می‌شود، تا این که به تدریج توجهش به خدا بیشتر شود و نهایتاً به جایی برسد که در زندگی خود، پیوسته خدا را ببیند و به غیر خدا بی‌توجه شود و به آرامش و رضایت و شادی دائمی دست یابد.

روشن است که از چنین معنایی به هیچ وجه فراغت از تکلیف و موظف نبودن به انجام اوامر و ترک نواهی الهی، نتیجه نمی‌شود.

19- برای رسیدن به مقصد، محبت کافی است.

برخی گروندگان به جریانات عرفانی، به استناد آیات و احادیثی که بر اهمیّت و آثار محبت خدا و اولیاء خدا تأکید نموده و حشر هر کس را با محبوب وی دانسته است، تنها شرط رسیدن به کمال را برخورداری از محبت و عشق دانسته و عمل به طاعات و عبادات را غیرضرور و بی‌تأثیر شمرده‌اند. این طرز تلقی نیز خطاست. از دیدگاه قرآن و احادیث معصومین :

محبت و عمل، همچون روح و جسم، لازم و ملزم یکدیگرند و همان طور که انسان مرکب از روح و جسم و نیازمند به هر دو آن‌هast، کمال انسانی هم نیازمند به قلبی سرشار از محبت خدا و خوبان خدا، و پیکری فعال در انجام آنچه خدا و خوبان خدا دوست می‌دارند و می‌پسندند، یعنی انجام تکالیف دینی و طاعات و عبادات شرعی، است. عمل بدون محبت، نامقبول، و محبت بدون مظاهر عملی، ادعای تهی از واقعیّت است. امام صادق 7 می‌فرمایند: الایمان لا یکون الاّ عمل و العمل منه و لا یثبت الایمان الاّ بعمل: ایمان جز با عمل وجود ندارد و عمل خود جزئی از ایمان است و ایمان در وجود انسان جز با عمل اثبات (محقّق و تثبیت) نمی‌شود.¹ در حدیث آمده است که: انَّ اللهُ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ 7: مَنْ أَحَبَّ حَبِيبًا صَدَقَ قَوْلَهُ وَ مَنْ آتَسْ بِحَبِيبٍ قَبْلَ قَوْلِهِ وَ رَضِيَ فَعْلَهُ وَ مَنْ وَثَقَ بِحَبِيبٍ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ وَ مَنْ اشْتَاقَ إِلَى حَبِيبٍ جَدَّ فِي السَّيْرِ

الیه: خداوند به حضرت داود ۷ وحی فرمود: کسی که دوستی را دوست بدارد سخن‌ش را تصدیق می‌کند و کسی که با دوستی انس بگیرد سخن‌ش را می‌پذیرد و به آنچه او می‌کند راضی و خشنود می‌باشد و کسی به دوستی اطمینان داشته باشد به او اعتماد می‌کند و کسی که مستائق دوستی باشد در حرکت به سوی او جذب است و کوشش می‌کند.^۱ امام صادق ۷ خطاب به مدعايان محبت که به جای طاعت، به معصیت خداوند می‌پردازند، می‌فرمایند: ما احب الله عزّ و جلّ من عصاه.

عصی الاله و انت تظہر حبّه؟
هذا محلال فی الفعال بدیع
لو کان حبّک صادقاً لاطعته

کسی که مرتكب معصیت می‌شود خدای عزّ و جلّ را دوست ندارد. معصیت خدا می‌کنی و به محبت خداوند نیز تظاهر می‌نمایی؟ این امری محل و در بین کارها چیز بدیع و پدیده نوظهوری است. اگر براستی به خداوند محبت داشتی قطعاً از او اطاعت می‌کردی، چرا که شخص محبت، مطیع کسی است که او را دوست می‌دارد.² معصیت که عصيان در برابر حضرت حق است با عشق و محبت به پروردگار، هیچ تناسبی ندارد. راه یافتن به بساط قرب الهی و داخل شدن در خیل محبوبان خداوند، جز با تبعیت عملی از پیامبر اکرم و اهل بیت بزرگوارش : امکان‌پذیر نیست؛ چنان که قرآن نیز فرمود: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يحببكم الله: ای پیامبر به مؤمنان بگو اگر براستی خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا محبوب خدا شوید.³ امیرمؤمنان ۷ نیز می‌فرمایند: لا تناول مرضاته الا بطاعته: جز با طاعت و فرمانبری خداوند رسیدن به رضایت و

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 4، ص 40.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 15.

3. سوره آل عمران، آیه 31.

خرسندی پروردگار، شدنی نیست.¹ امام رضا ۷ در بیان تلازم محبت و طاعت می‌فرمایند: لا تدعوا العمل الصالح و الاجتهاد فى العبادة اتکالاً على حب آل محمد. لا تدعوا حبَّ آل محمد و التسليم لامرحم اتکالاً على العبادة. فانه لا يقبل احدهما دون الاخر: به اتکای محبت به خاندان پیامبر، عمل صالح و تلاش در انجام عبادت را ترک نکنید. به اتکای عبادتی که انجام می‌دهید محبت به خاندان پیامبر و تسلیم بودن در برابر فرمان آن‌ها را ترک نکنید. زیرا هیچ یک از آن دو بدون دیگری پذیرفته نمی‌شوند.²

20- با وجود محبت معصیت زیانی نمی‌رساند.

با استناد به احادیثی همچون: حبَّ علیَّ بن ابی طالب حسنة لا تضرُّ معها سیئة: محبت علی بن ابی طالب حسنہ ایست که با وجود آن، هیچ سیئہ‌ای زیان نمی‌بخشد.³ و حبَّ علیَّ بن ابی طالب يحرق الذنوب كما تحرق النار الحطب: محبت علی بن ابی طالب گناهان را می‌سوزاند همان گونه که آتش هیزم را می‌سوزاند،⁴ برخی دل دادگان به طریقت‌های عرفانی، گناه را برای دوستداران امیرالمؤمنین ۷ بی‌ضرر دانسته و ارتکاب آن را برای ایشان بی‌ایراد تلقی می‌کنند.

در این مورد نیز باید توجه کرد که اولًاً همان طور که قبلًاً ذکر شد، اگر محبت، راستین و تمام عیار باشد، محل است چنین محبی، مرتكب معصیت،

1. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 129

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 78، ص 347

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 39، ص 266

4. همان

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 153

يعنى عملی که مورد نفرت و انزجار و موجب ناراحتی و آزار محظوظ خود،
يعنى امیرالمؤمنین 7 است، بشود.

قلب سلطان و فرمانروای وجود انسان است و تمامی وجود انسان تابع
و فرمانبر قلب اوست. هر کس به موضوعی می‌اندیشد که مورد علاقه اوست
و کاری انجام می‌دهد که دلخواه اوست. بنابراین کسی که امیرالمؤمنین 7
قلبیش را تصرف کرده باشد، همه وجودش در تصرف آن حضرت قرار
می‌گیرد و جز به آنچه مطلوب و مورد پسند آن حضرت است نمی‌پردازد.¹

1. در مواردی که محبت به حد کمال خود نرسیده باشد، تحت تأثیر فشار خواهش‌های نفسانی و وساوس شیطانی و ناتوانی در ایستادگی در مقابل آن، ممکن است محبت از نفس و شیطان شکست خورده و به معصیت مبتلا شود؛ اما باید توجه داشت میل نفسانی که از جنبه طبیعی و حیوانی بشر ناشی می‌شود، امری جدا و متفاوت از رغبت و اشتیاق قلبی است. محبت ناقص گرچه ممکن است از جنبه طبیعی و حیوانی، به عمل معصیت‌آمیزی میل کند، اما مجال است آن عمل را به این اعتبار که مورد نفرت و انزجار محظوظ اوست قلبًا دوست بدارد و از ارتکاب آن خشنود باشد. شاهد بارز این حقیقت آن است که چنین فردی پس از ارتکاب، دچار نکوهش‌های درونی می‌شود و خویش را مذمت می‌کند که چرا خود را به آن معصیت آلوده کرده و آرزو می‌کند که کاش توانسته بود در برابر خواهش نفس خویش ایستادگی نماید. شرم‌نگاری و ندامت محبتی که مرتكب معصیت شده است، گویای این حقیقت است که به اکراه به معصیت آلوده شده است و میل و رغبت قلبی به آن نداشته است. همین اکراه و ناخرسنگی و ندامت و نکوهش درونی سبب می‌شود که تدریجًا توان ایستادگی شخص در برابر خواهش‌های نفسانی و وساوس شیطانی فزونی یافته و از ارتکاب معاصی مصون گردد.

از آنجا که حقیقت توبه، ندامت و پشیمانی است، چنان که در حدیث آمده است: **النَّدَمْ توبَةً: نِدَامَتْ تُوبَةٍ** است. (مجلسی، بحار الانوار، ج 77، ص 161) دوست امیرالمؤمنین 7 به خاطر ندامت و پشیمانی که از ارتکاب عمل مورد انزجار محظوظ خود دارد، تائب است و به فرموده پیامبر اکرم 6: **النَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمْ لَا ذَنْبَ لَهُ**: کسی که از گناه تائب باشد همچون شخصی است که گناه ندارد و مرتكب گناه نشده است (مجلسی، بحار الانوار، ج

ثانيًا همان گونه که قبلاً نيز اشاره شد کثرت معاصي، سخنيت وجود شخص را با گوهر پاك و مطهر محبت و ايمان به خدا و اوليائی الهی از بين می برد و سبب می شود که محبت و ايمان از وجود شخص رخت برbinde؛ زира به موجب قاعده سخنيت ظرف و مظروف، هر مظروفى تنها در ظرف همسنج خودش جاي می گيرد و استقرار می يابد و وجود آلوده به لوث گناهان و معاصي، سخنيتی با محبت و ايمان به خدا و اوليائی خدا ندارد. قرآن کريم در بيان همين حقيقه می فرماید: ثمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوَّاىَ آنَّ كَذَّبُوا بِيَاتَ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزَءُونَ: سرانجام کسانی که کارهای بد را پی در پی انجام دادند این بود که آیات خداوند را تکذیب کردند و به مسخره گرفتند.^۱

90. ص(281). روشن است که ندامت و پشيماني واقعي، موجب نفرت و فرار شخص از ارتکاب مجده معصيه می شود و با ميل و رغبت به آن سازگار نیست. پيامبر اكرم ناظر بر همين حقيقه فرمودند: يا اباذر انَّ الْعَبْدَ لِيذْنَبُ الذَّنْبَ فَيُدْخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ . فقلت و كيف ذلك بابي انت و امي يا رسول الله؟ قال: يكون ذلك الذنب نصب عينيه تائبا منه فارما إلى الله عز و جل حتى يدخل الجنّة: اي اباذر، شخص مرتكب گناه می شود و به سبب همان گناه به بهشت وارد می شود. گفتم پدر و مادرم به فدایت باد اي رسول خدا، آن چگونه است؟ فرمود: همواره آن گناه در برابر چشمانتش قرار داشته و در نتيجه پيوسته تائب و فراری از گاهه به سوي خدائي عز و جل می باشد تا اين که به بهشت وارد می شود (مجلسی، بحار الانوار، ج 74. ص 81). منظور اين است که در اثر تائب بودن، گناهی که مرتكب شده بود بخشیده می شود و در اثر فراری بودن از گناه، از ارتکاب گناهان بعدی محفوظ می ماند و لذا برای ورود به بهشت شايستگی می يابد.

1. سوره روم، آية 10.

ثالثاً محبتان ناقص نیز بهتر است به جای بستنده کردن به زیان ندیدن، به سودی که از راه اجتناب از معاصی عاید می‌شود همت گمارند، و چه سودی بالاتر از این که از حدّ یک محبّ خطاکار به مرتبهٔ یک شیعهٔ تمام عیار نایل شوند. همان طور که در احادیث بسیاری که از پیامبر و ائمهٔ آمده، شیعهٔ کسی است که در زندگی پشت سر آن بزرگواران راه سپرده و گام جای گام آنان می‌گذارد و از اعمال ایشان پیروی می‌کند.¹ همچون سلمان فارسی که از رهگذر چنین عملکردی به مقام سلمان منا اهل البیت: سلمان از ما اهل بیت است،² راه یافت.

امیرالمؤمنین 7 همان طور که به شیعیان خویش دستور می‌دهند که: احباب الاخوان على قدر التقوی: برادرانت را به میزانی که از پرهیزگاری و تقوی برخوردارند دوست بدار،³ خود نیز از بین ارادتمندانشان، آن کس را بیشتر دوست می‌دارند که پرهیزگاری و تقوای بیشتری داشته باشد.

رابعاً مؤمنی که به موجب کلام خداوند که می‌فرماید: قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون: بگو به عمل بپردازید که خدا و پیامبرش و مؤمنان (ائمهٔ آیه): شما را می‌بینند،⁴ در تمامی لحظات، در خلوت و جلوت، خود را در حضور و منظر پروردگار و پیامبر و امامان: می‌داند؛ چطور ممکن است از آن بزرگواران حیا نکند و در حضور و در برابر آنان دست به سوی اعمال زشت و معصیت آمیز دراز کند؟

1. مجلسی، بحارالانوار، ج 68، ص 149 - 199.

2. مجلسی، بحارالانوار، ج 22، ص 326.

3. مجلسی، بحارالانوار، ج 74، ص 187.

4. سورهٔ توبه، آیه 105.

21- دوست هرگز محبّ خود را عذاب نمی‌کند.

برخی عرفان گرایان به حکم این اصل فطری و عقلی که هیچ کس دوستدار خود را، هر چند از سر ندانمکاری و نادانی، خلاف خواسته و امر او عمل کرده باشد، عقوبت و کیفر نمی‌کند و در صدد انتقام از وی برنمی‌آید، و با استناد به احادیثی که محبان اهل بیت : را از عذاب دوزخ مصون دانسته‌اند، نتیجه می‌گیرند که جایی برای ترس از ارتکاب گناه نیست.

در این مورد باید توجه کرد که اولاً کیفر انتقام‌جویانه غیر از تنبیه و تأدیب است. چنان که پدر و مادر، به علت محبتی که به فرزند خود دارند، هرگز به خاطر خطاکاری‌هاش در صدد انتقام از وی برنمی‌آیند، اما دقیقاً به خاطر همان محبتی که به او دارند، خواستار اصلاح و تربیت وی بوده و بدین منظور در موارد لزوم او را تنبیه می‌نمایند. گرچه عذاب و انتقام الهی مربوط به کفار و معاندان و اشقياست؛ اما این کیفرهای تأدیبی در قالب حدود و قصاص و دیات را، به منظور اصلاح مؤمن خطاکار در دنیا، و تنبیه‌های اخروی را، به منظور تطهیر مؤمن گناهکار از آلودگی گناهان، متفقی نمی‌سازد.

ثانیاً آنچه در احادیث مورد نظر مطرح شده عذاب قیامت است، ولی عذاب بزرخی محبان معصیت‌کار، در آن احادیث متفقی دانسته نشده است. در عالم بزرخ، هرکس با ملکوت عقاید و افکار، روحیات و اخلاق، و اعمال و رفتار دنیوی خود مواجه بوده و در آن عالم، همنشین او، همان صور ملکوتی می‌باشند. بنابراین اگر محبّ ناقصی در دنیا به عقاید و افکار منحرف، روحیات و اخلاق پلید، و اعمال و رفتار معصیت‌آمیز مبتلا باشد،

پس از مرگ، با صور برزخی آن‌ها که عذاب دهنده است مواجه خواهد بود.¹

ثالثاً برای محبّ خدا و اهل بیت :، خود پرهیز از ناخستینی محبوب، برای اجتناب از آنچه محبوب نمی‌پسندد، یعنی گناهان، کفایت می‌کند. در نتیجه با متوفی شدن عذاب، او بی‌پروا به عرصهٔ منهیات و محرمات وارد نخواهد شد. اگر دوست هرگز محبّ خود را عذاب نمی‌کند، محبّ هم برخلاف امر و رضای دوست عمل نمی‌کند.

اساساً محرك اهل بیت : و دوستان راستیشان در عرصهٔ عمل، نه ترس از عذاب‌های دوزخ و نه طمع به نعمت‌های بهشت است؛ بلکه نفس شایستگی عمل و تأثیر آن در نیل به مقصود، یعنی قرب و وصال الهی، آن‌ها را به ایفای وظیفه و به جا آوردن ادب بندگی در محضر پروردگار وامی دارد. چنان که امیرالمؤمنین ⁷ در پیشگاه الهی عرضه می‌دارد: الهی ماعبدتك خوفاً من نارک و لا طمعاً في جنتك؛ بل وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك: خدا يا نه از سرِ ترس از عذاب و نه به طمع بهشت به بندگیت مبادرت نکردم؛ بلکه چون تو را شایستهٔ پرستش یافتم به بندگیت پرداختم.² و برهمنی اساس آن حضرت فرمودند: لو کنّا لا نرجو جنة و لا نخشى ناراً و لا ثواباً و لا عقاباً، لکان ینبغى لنا ان نطالب مکارم الاخلاق، فانها ممّا تدلّ على سبيل النجاح: اگر امیدی به بهشت و ترسی از دوزخ نداشتم و ثواب و عقابی وجود نداشت، باز هم سزاوار بود که در طلب کرامات‌های اخلاقی برآییم، زیرا کرامات‌های اخلاقی از جمله چیزهایی است که شخص را به رستگاری و نیل به مقصود رهنمون می‌شود.³ در

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 71، ص 171.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 41، ص 14.

3. محدث نوری، مستدرک الوسائل، جزء 11، ص 193.

نتیجه چون عامل بازدارنده دوست اهل بیت : از گناه، ترس از عقوبت و عذاب نیست، در صورتی هم که بداند خداوند او را به خاطر ارتکاب گناه کیفر نمی‌کند، اهتمامش به پرهیز از گناه ذرّه‌ای کم نمی‌شود.

رابعاً کدام عذاب دردناک‌تر از رنج و درد شرمندگی ناشی از به خاطر آوردن بدی‌ها و جسارت‌هایی است که شخص نسبت به کسی انجام داده که جز خوبی و لطف و محبت و رحمت، در حق او روا نداشته و به جا نیاورده است؟ اگر خداوند بنده معصیت‌کار را عذاب هم نکند و به بهشت ببرد، همین که آن بنده به خاطر می‌آورد که خداوند در دنیا چه نعمت‌هایی به او عطا کرده و چه محبت‌هایی در حق او نموده و علی‌رغم علم و آگاهی بر کفران‌پیشگی و ناسپاسی و عصیان‌پیشگی و معصیت‌کاری او، برای رسوا نشدنش در بین خلق در اثر آلودگی‌ها و معصیت‌هایش، چه ستاریت و پرده‌پوشی در مورد او انجام داده و در برابر جسارت‌ها و گناهانش، چه حلم و مدارایی به خرج داده است، و اکنون نیز به جای این که او را طرد کرده و در دوزخ بیفکند و عذاب کند، او را به بهشت خود راه داده است، اما او در برابر خدایی چنین خوب و دوست داشتنی، چه بی‌ادبی‌ها و جسارت‌ها و عصیان‌گری‌ها و معصیت‌کاری‌هایی مرتکب شده است، چنان غرق در شرمندگی می‌شود که عیش بهشت بر او منغص و شیرینی نعمت‌های بهشتی در کامش تلخ می‌گردد و آرزو می‌کند که کاش به جهنّم می‌افتد و به این شرمندگی مبتلا نمی‌شد. برای مبتلا نشدن به این شرمندگی، باید در زندگی دنیوی، در برابر خدا حیا و ادب پیشه کرد و از گناهان، که خداوند از آن‌ها منزجر است، پرهیز نمود.

امام سجاد ۷ می‌فرمایند: خف الله لقدرته عليك و استحى منه لقربه منک: از خدا به سبب قدرتی که بر تو دارد، بترس و به خاطر نزدیکی که به تو

دارد حیا کن.¹ امام صادق ۷ نیز می‌فرمایند: لا ایمان لمن لا حیاء له: کسی که حیا ندارد ایمان ندارد. ² پیامبر اکرم ۶ نیز می‌فرمایند: استحیوا من الله حق الحیاء: از خدا حیا کنید آنچنان که حق حیا نمودن از اوست.³

خامساً بهشت مراتب و درجاتی دارد و هر کس به دوزخ افکنده نشد و به بهشت راه داده شد، الزاماً به مراتب بالای بهشت راه نخواهد یافت و با انبیاء و اولیاء هم‌جوار نخواهد بود. چنان که امام صادق ۷ می‌فرمایند: و الله لا يدخل النار منكم رجل واحد؛ فتناسوا في الدرجات: به خدا سوگند یک نفر از شما به آتش دوزخ وارد نمی‌شود؛ پس در درستیابی به درجات بهشتی با یکدیگر مسابقه بگذارید.⁴ صاحبان همت‌های بلند به نرفتن به دوزخ و راه یافتن به بهشت بسته نمی‌کنند و طالب همنشینی با انبیاء و اولیاء در منازل و مقامات عالی اخروی و در اعلى درجه قرب الهی‌اند و این مستلزم پرهیز از گناهان و همه اموری است که مورد انجرار و کراحت خداوند است.

سادساً گناهان تبعات منفی متعددی دارند که از جمله آنها مشکلات و ابتلائات دنیوی، سختی‌ها و مشقّات برزخی، عذاب‌ها و عقوبات‌های دوزخی، اعراض و روی برگرداندن خدا از بنده معصیت‌کار، محروم شدن عبد عاصی از دیدار و وصال محبوب ازلی در اثر محجوب شدن در حجاب معاصی، طرد و رانده شدن و ابعاد بنده گناه‌پیشه از جوار قرب الهی، محروم شدن شخص گناهکار از نیل به مراتب بالاتر قرب و لقاء الهی، و سلب شدن عشق و محبت الهی از شخص در اثر کثرت معاصی است. لذا حتی اگر

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 71، ص 336.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 71، ص 331.

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 71، ص 333.

4. صدوق، امالی، ص 128.

خوف از عذاب‌ها و تبعات دشوار اخروی معاصری نبود، از یک سو خوف از مصائب و ابتلایات دنیوی ناشی از معاصری، و از سوی دیگر خوف از اعراض، ابعاد، محظویت، محرومیت از قرب بیشتر به خداوند، و سلب شدن عشق الهی در اثر گناهان، کافی بود که انسان را از رفتگی به سوی گناهان و زشتی‌ها باز دارد.

وجود هیچ مؤمن واقعی از خوف حالی نیست. وجود مؤمنان راستین را از یک سو امید به رحمت الهی و از سوی دیگر خوف از تبعات کاستی‌ها و معايب خود، دربرگرفته است. امام باقر ۷ می‌فرمایند: آنے لیس من عبد مؤمن الا۲ و فی قلبه نوران، نور خیفة و نور رجاء، لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا: هیچ مؤمنی نیست مگر این که در قلبش دو نور وجود دارد، نور خوف و ترس، و نور امید و رجاء، به نحوی که اگر این را وزن کنی، بر آن فزونی ندارد و اگر آن را وزن کنی، بر این زیادتی ندارد.¹ امام صادق ۷ می‌فرمایند: لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون خائفًا راجياً و لا يكون خائفًا راجياً حتى يكون عاملًا لما يحاف و يرجو: شخص مؤمن به راستی مؤمن نیست تا این که ترسان و امیدوار باشد، و ترسان و امیدوار نیست مگر این که به آنچه از آن ترسان و به آن امیدوار است عمل کند. (از موجبات آنچه از آن ترسان است بپرهیزد و به موجبات آنچه به آن امیدوار است مبادرت ورزد).² همچنین آن حضرت می‌فرمایند: أرج الله رجاء لا يجرئك على معاصيه و خف الله خوفاً لا يؤيسيك من رحمته: به خدا آن گونه امید داشته باش که تو را بر گناهان جرأت نبخشد، و از خدا چنان بترس که تو را از رحمت او مأیوس نسازد.³

1. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، حدیث .۱

2. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، حدیث .۱۱

3. صدوق، امالی، ص ۱۳

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 161

البته باید توجه داشت که هم وزنی خوف و رجا ویژگی مؤمنان کامل است. در دیگر مؤمنان ممکن است خوف بر رجا و یا رجا بر خوف فرونش داشته و غالب باشد؛ لکن هیچ مؤمنی نیست که تنها یکی از این دو را داشته و دیگری در او وجود نداشته باشد. در ادبیات عرفانی، کسانی را که خوفشان غلبه دارد، مناجاتیان، و اشخاصی را که رجائشان فزوشی دارد، خراباتیان می‌نامند؛ لکن هیچ سالک مناجاتی، بی‌رجا، و هیچ عارف خراباتی، بی‌خوف نیست. تفاوت عارفان در داشتن و نداشتن خوف نیست، بلکه در چیزی است که از مبتلا شدن به آن خائف‌اند و نیز در میزان شدت خوف آن‌ها در مقایسه با رجای ایشان است.

22- عذاب اگر از جانب محبوب باشد عذب و گواراست.

برخی دل‌سپردگان به طریقت‌های عرفانی، عنوان می‌کنند اگر معصیت ما سبب شود که حضرت دوست و محبوب حقیقی، در قیامت ما را در آتش بیفکند و عذاب کند، چه چیزی از آن خوش‌تر و شیرین‌تر؟ جهنّمی که محبوب برپا کرده و آتشی که معاشوّق به جان عاشق افکنده، از هر بهشت و نعمتی که اغیار برپا و عطا کنند، خواستنی تر است. پس مرحبا بر آن معصیت که نتیجه‌اش چنین عتاب و عقاب مبارکی است.

در این مورد نیز باید گفت اولاً چرا گویندگان این سخن، در برابر مصائب و ناملایمات دنیوی، که بی‌شک آن‌ها را نیز جز حضرت دوست ایجاد نکرده است، بی‌قرارند و اظهار ناراضایتی و شکوه و شکایت می‌کنند. و این در حالی است که بین مصائب و ناملایمات دنیوی، تا عذاب‌ها و کیفرهای بزرخی، فاصله فراتر از زمین تا آسمان است، همان گونه که بین عذاب‌ها و کیفرهای بزرخی، تا عقاب‌ها و عذاب‌های قیامتی چنین فاصله و تفاوتی است. به تعبیر رسای امیرالمؤمنین 7 در مناجات با پروردگار: و

انت تعلم ضعفی عن قليل من بلاء الدنيا و عقوباتها و ما يجري فيها من المكاره على اهلها؛ على انّ ذلك بلاء و مکروه قليل مکته، يسیر بقائه، قصیر مدّته؛ فكيف احتمالی لبلاء الاخرة و جلیل وقوع المکاره فيها؛ و هو بلاء طول مدّته و يدوم مقامه و لا يخفّ عن اهله لانّه لا يكون الاّ عن غضبک و انتقامک و سخطک و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض. يا سیدی، فكيف لی و أنا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین؟ يا الهی و ربّی و سیدی و مولای، لای الامر الیک اشکوا و لما منها اضجّ و ابکی؟ لالیم العذاب و شدّته؟ ام لطول البلاء و مدّته: پروردگار، تو بر ناتوانیم در برابر اندکی از گرفتاری و عقوبات‌های دنیوی و ناملایماتی که بر اهل دنیا جاری می‌شود، آگاهی؛ با وجود این که آن، گرفتاری و تحمل من بر گرفتاری آخرت و ناملایمات عظیمی که در آن واقع می‌شود چگونه خواهد بود؟ و آن گرفتاری است که مدت‌ش طولانی و اقامتش دائمی است و از اهل آن سبک نمی‌شود؛ زیرا جز از خشم و انتقام و تاخرستنی تو ناشی نشده است. و این چیزی است که آسمان‌ها و زمین تاب مقاومت در برابر آن را ندارند. ای سرور من، پس برای من چگونه خواهد بود، درحالی که من بنده ناتوان خوار کوچک فقیر تو می‌باشم؟ ای معبود من، ای پروردگار من، ای سرور من، ای مولای من، برای کدامین چیز نزد تو شکوه نمایم و از چه چیزی شیون و گریه کنم؟ برای عذاب دردنک و شدید بودن آن؟ یا برای طولانی بودن گرفتاری و ملت آن؟¹ این سخنان همان شخصی است که از شدت عشق و محبت، به خداوند عرضه می‌دارد: و ان ادخلتنی النار، اعلمت اهلها انى احبك: خدا، اگر مرا وارد آتش دوزخ کنی، به اهل دوزخ اعلام می‌کنم که من تو را دوست دارم.²

1. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

2. محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

آیا گویندگان سخنان مزبور مدعیند که محبت‌شان به خدا، از امیر المؤمنین⁷ بیشتر است؟ چقدر فاصله است بین تعابیر ذوقی و شاعرانه با واقعیت‌ها، و چه قدر تفاوت است بین عذب و عذاب! آیا عذابی را که خداوند در قرآن کریم با صفات الیم، سوموم، نار، حریق، هون، مهین، خزی، سوء، بتیس، نُکر، عظیم، کبیر، اکبر، شدید، اشد، غلیظ، خُلد، مقیم، مستقر، ابقی، غیر مردود، جهنّم، جحیم و سعیر توصیف نموده است، به اتکاء بازی با لفظ و عبارت پردازی، می‌توان عذب و گوارا دانست؟

ثانیاً: درست است که در قصر سلطان، هم تالار پذیرایی وجود دارد و هم اسطبل حیوانات؛ و تالار و اسطبل، هر دو جزء قصر سلطانند. اما کدام شخص عاقلی است که منزل نمودن در تالار و در جمع دوستان و در جوار لطف و مهر سلطان را، بر سکونت در اسطبل چهارپایان او ترجیح ندهد و از محروم شدن از حضور در تالار، ناخشنود و به جا داده شدن در اسطبل حیوانات، خرسند باشد؟

گرچه به مقتضای لمن الملک الیوم، اللہ الواحد القهّار: در این روز قیامت مالکیت و فرمانروایی از آن کیست؟ تنها از آن خدای یگانه قهّار است،¹ ضیافت خانه بهشت، که جایگاه اولیاء و محبوبان خداست، و اسطبل دوزخ، که جایگاه چهارپاگونه‌گان و بدتر از آنان² است، هر دو از آن خداوند و در قلمرو مالکیت و ملکیت اوست؛ اما کدام محبی است که هم‌جواری با اولیاء و محبوبان خداوند و نشستن در جایگاه صدق، در نزد فرمانروای توانمند

1. سوره غافر، آیه ۱۶.

2. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

عالٰم هستی^۱ یعنی محبوب و معشوق خود را رها کند و به همنشینی با دشمنان خدا^۲ خرسند باشد؟

23 پروای از معصیت، حاکی از بی‌اعتمادی به رحمت الهی و شفاعت معصومین است.

برخی گروندگان به جریانات عرفانی با تکیه بر این که سعه رحمت الهی و گستره شفاعت شفیعان هیچ کس را محروم نمی‌گذارد و پروای از معصیت به خاطر تبعات تلخ و دشوار اخروی آن، حاکی از نوعی بی‌اعتمادی به رحمت پروردگار و شفاعت اولیای الهی است، لزوم مراعات ورع و تقوی را مورد تردید و نفی قرار می‌دهند.

این نتیجه‌گیری نیز خطأ و نارواست؛ زیرا اولاً تنها انگیزه پرهیز از گناهان، ترس از تبعات اخروی معاصی نیست؛ بلکه طلب همچواری با اولیاء خدا در بهشت جاودان الهی و حیا ورزیدن و ادب نمودن از ارتکاب پلیدی‌ها و معاصی در محضر خدا و در منظر پیامبر و امامان : انگیزه‌هایی به مراتب قوی‌تر برای اجتناب از گناهان است. اکنون که خداوند تا این پایه رئوف و رحیم است و اولیای او تا این مرتبه مهریان و پرلطفاند، آیا جا دارد که انسان به مخالفت با آنان برخیزد و در برابر اوامر آن‌ها عصیان و سرکشی نماید؟

آیا سوء استفاده از لطف و بزرگواری و محبت و عنایت خدا و اولیاء الهی سزاوار است؟ فرزندی که پدری مهریان و سرشار از لطف و بزرگواری دارد و مطمئن است که اگر نسبت به شخص والامقامی جسارت و بی‌ادبی

1. سوره قمر، آیه ۵۵

2. سوره فصلت، آیه‌های ۱۹ و ۲۸

کند، پدر آبروی خود را گرو می‌گذارد و از آن شخصیت والامقام عذرخواهی نموده و وساطت می‌کند تا از فرزند جسور و بی‌ادب درگذرد و از تنبیه او صرف نظر کند؛ آیا سزاوار است که فرزند مزبور راضی باشد که چنین پدر مهربان و بزرگواری، به خاطر این که فرزندش مرتكب جسارت و بی‌ادب شده است، نزد آن شخص والامقام، شرمنده و ناگزیر از عذرخواهی شود؟ آیا به راستی جا دارد که امت به اتکای این که پیامبر اکرم و خاندان بزرگوارش : نزد خداوند از آن‌ها شفاعت و برای ایشان طلب مغفرت می‌کنند، خود را به معاصی آلوده کنند و موجبات شرمندگی و عذرخواهی آن بزرگواران را در پیشگاه خدا، به سبب بی‌ادبی و جسارت امت که به منزله فرزندان آن بزرگواران می‌باشند، فراهم آورند؟ آیا همان بزرگوارانی که به دوستان و شیعیانشان وعده شفاعت در قیامت دادند، کراراً به آن‌ها نفرمودند نزد خدا و خلق، مایه سرافرازی و زینت ما باشید و سبب سرافکندگی و زشتی ما نباشید؟ آیا امام صادق 7 نفرمودند: **عليکم بتقوى الله و الورع والاجتهاد و صدق الحديث و اداء الامانة و حسن الخلق (الجوار)** و کونوا دعاة الى انفسكم بغير المستكم و کونوا زيناً و لا تكونوا شيئاً و عليکم بطول السجدة و الرکوع: بر شما باد به رعایت تقوای الهی و پرهیز از گناه و کوشش در طاعت و راستی در گفتار و ادای امانت و اخلاق (عasherat) نیکو. و بدین زیانتان (با اعمالتان) دیگران را به سوی خود دعوت کنید و مایه آبرو و زینت (ما) باشید و سبب سرشکستگی و زشتی (ما) نباشید. و بر شما باد به سجده و رکوع طولانی.¹ آیا آن حضرت نفرمودند: يا معاشر الشیعة انکم قد نسبتم اليها. کونوا لنا زيناً و لا تكونوا شيئاً. کونوا مثل اصحاب على 7 فی النّاس، ان کان الرّجل منهم ليكون فی القبیلة فيكون امامهم و مؤذنهم و صاحب اماناتهم و وداعهم: ای گروه

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 299، ج 78، ص 199، ج 85، ص 135

شیعیان، شما به ما متناسب می‌باشید. برای ما زینت و مایهٔ سرافرازی باشید و سبب سرشکستگی و رشتی نباشید. بین مردم مثل یاران علی ۷ باشید که اگر یکی از مردان آن‌ها در قبیله‌ای می‌بود، امام جماعت و مؤذن ایشان و کسی که امانت‌ها و ودیعه‌های اهل قبیله به او سپرده می‌شد، او بود.^۱ و نیز آیا آن حضرت نفرمودند: ایاکم ان تعلموا عملاً يعِرُونَا بِهِ؛ فَإِنْ وَلَدَ السُّوءَ يَعِيرُ وَالَّذِهِ بِعْمَلِهِ. کونوا لمن انقطعتم اليه زيناً و لاتكونوا شيئاً: مبادا کاری کنید که ما را بدان سرزنش کنند. همانا فرزند با، پادرش را به علت عمل او سرزنش می‌کنند. برای کسی که به او دل داده‌اید (امام خود) زینت و مایهٔ آبرو باشید و عیب و ننگ نباشید.² و آیا امام سجاد ۷ نفرمودند: احبوна حبَّ الْاسلام، فَمَا زالَ حبَّكُمْ لَنَا حَتَّىٰ صَارَ شِيَناً علينا: در قالب محبت مورد تأیید اسلام به ما محبت بورزید. اما شما پیوسته به ما ابراز محبت می‌کنید تا کار به جایی می‌رسد که مایهٔ ننگ و سرشکستگی ما می‌شود.³

این چه مسلمان و شیعه بودنی است که تنها بخشی از سخنان خدا و پیامبر و امامان : را مورد توجه و بخش دیگر آن را که با هوس‌ها و نفسانیات سازگار نیست، مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد؟ آیا این رویه مصدق سخن خدای متعال نیست که: يقُولُونَ نَؤْمِنُ بِعَصْبَعْ وَ نَكْفُرُ بِعَصْبَعْ وَ يَرِيدُونَ ان يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. اوئلک هم الکافرون حقاً و اعتدنا للكافرین عذاباً مهیناً: می‌گویند به برخی ایمان می‌آوریم و به برخی دیگر از آن کفر می‌ورزیم، و

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 88، ص 119.

2. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب التَّقْيَةِ، حدیث 11.

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 46، ص 73.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 167

در صددند که راهی در این میان ایجاد کرده و در پیش گیرندازیان همان کافران تحقیقی‌اند و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته‌ایم.¹

ثانیاً همان گونه که قرآن کریم یائس از رحمت الهی را مردود و گمراهی و در حد کفر شمرده²، امن از مکر الهی و مصون پنداشتن خود از خشم و عذاب الهی را نیز مایه زیان‌کاری و خسaran دانسته است.³ همچنین در آیات بسیاری، خوف و خشیت از عظمت، عدالت، غضب و عقوبات الهی را به موازات امید و رجا به رحمت و مغفرت و عنایت الهی مورد تأکید قرار داده و از علائم اهل ایمان و از لوازم نیل به بهشت و رضوان⁴ شمرده است. به موجب احادیث معصومین : در مؤمنان کامل و تمام عیار، خوف و رجا همسنگ یکدیگرند و هیچ یک، ذره‌ای بر دیگری رجحان ندارد.⁵

شخصی به امام صادق 7 عرض کرد: گروهی از دوستان شما مرتكب گناه می‌شوند و می‌گویند: ما (به رحمت الهی) امیدواریم. حضرت فرمودند: دروغ می‌گویند، آن‌ها دوست ما نیستند، آن‌ها گروهی‌اند که آرزوها ایشان را به این سو و آن سو می‌برد. هر که به چیزی امیدوار باشد، در راه رسیدن به آن عمل می‌کند و هر که از چیزی بترسد، از آن می‌گریزد.⁶

از آیات و احادیشی که حاوی بشارت به رحمت و غفران الهی و شفاعت شافعان و عذاب نشدن شیعیان و محبان اهل بیت : است به دو گونه می‌توان استفاده کرد. یکی استفاده درست و سازنده، که موجب عدم

1. سوره نساء، آیه‌های 150 و 151.

2. سوره یوسف، آیه 87، سوره زمر، آیه 53 و سوره حجر، آیه 56.

3. سوره اعراف، آیه 99.

4. سوره بیت‌الله، آیه 8، سوره الرّحمن، آیه 46 و سوره نازعات، آیه 40.

5. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 352.

6. کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء، حدیث 6.

یأس کسانی می‌شود که درگذشته عمر خویش در اثر جهل و ندانمکاری و ضعف ایمان و تقوا، به معاصی آلوده شده‌اند. با مشاهده آیات و احادیث مزبور، امید به نجات و فلاح، در دل این گروه به وجود آمده و در پی آن، راه صلاح و پاکی را در پیش می‌گیرند. اگر آیات و احادیث مزبور نبود، چون خود را غرق در معاصی و محکوم به عذاب و عقاب الهی می‌دیدند، با این استدلال که آب که از سر گذشت، چه یک نی و چه صد نی، در آینده زندگی خویش نیز راه معاصی و آلودگی را ادامه می‌دادند. اما سوء استفاده و استفاده نادرست و مخرب از آیات و احادیث مزبور این است که شخص براساس آن‌ها جرأت بر ارتکاب گناه پیدا کند و با این تجری، خود را در منجلاب گناه غرق کند. استفاده صحیح از آیات و احادیث مزبور موجب محفوظ ماندن از یأس از رحمت الهی، و سوء استفاده از آن‌ها سبب مبتلا شدن به امن از مکر الهی است.

ثالثاً رحمت فراغیر الهی که نیک و بد را شامل می‌شود، رحمت رحمانیه حضرت حق است که در دنیا ظهور یافته و همگان بی‌هیچ شرط و قیدی بر خوان ضیافت این رحمت می‌همانند. اما رحمت خاصه پروردگار که رحمت رحیمیه آن حضرت است، عرصه ظهور آن آخرت بوده و تنها شامل حال کسانی است که شروط برخورداری از آن در حیات اخروی را، در خویش فراهم ساخته باشند. شفاعت پیامبر و اهل بیت : نیز که از مظاهر همین رحمت رحیمیه است، به استناد فرمایشات خود آن بزرگواران، به کسانی که بی‌پروا تن به گناهان می‌دهند و از ارتکاب آن شرمنده و ناراحت نمی‌شوند، نخواهد رسید. پیامبر اکرم ۶ می‌فرمایند: من لم تسُئه سیّته فلیس بمُؤمن و اذا لم يكن مؤمنا لم يستحق الشفاعة. کسی که از گناه خویش

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 169

ناراحت نمی‌شود مؤمن نیست و وقتی مؤمن نیست استحقاق شفاعت هم ندارد.¹ در احادیث دیگر نیز به این که ارتکاب برخی معاصی و ترک بعضی از طاعات، موجب محرومیت شخص از برخورداری از شفاعت می‌شود تصریح گردیده است. به عنوان نمونه از امام صادق ۷ روایت شده است که: ان شفاعتنا لاتنان مستخلفاً بالصلوة. کسی که نماز را کوچک شمارد به شفاعت ما نایل نمی‌شود.² علاوه بر این، همان طور که قبلاً تذکر داده شد، شفاعت مربوط به قیامت است و در عالم بزرخ، خود شخص، عهده‌دار تبعات برزخی عقاید و اخلاق و اعمال خوبیش خواهد بود.

امام صادق ۷ می‌فرمایند: اما في القيامة فلكم الجنة بشفاعة النبي المطاع و وصي النبي و لكنه والله اتخوف عليكم في البرزخ: اما در قیامت، پس با شفاعت پیامبر مورد اطاعت و وصی و جانشین پیامبر، بهشت برای شما شیعیان خواهد بود و لکن به خدا سوگند که من بر شما از دوران حضورتان در بزرخ می‌ترسم.³

24_ خدا به طاعات ما بی‌نیاز و معاصی ما برای او بی‌زیان است.

برخی از علاقمندان به گروه‌های عرفانی، با مطرح ساختن این که خداوند به اعمال و عبادات ما بی‌نیاز است و معاصی و گناهان ما بر دامن کبریائی او گردی نمی‌شاند، نتیجه گرفته‌اند که پس ضرورتی ندارد برای انجام طاعت یا ترک معاصی زحمتی بر خود تحمیل کنیم.

این نتیجه‌گیری نیز خطأ و نادرست است؛ زیرا گرچه خداوند به عبادت ما نیازی ندارد و از طاعت ما سودی نمی‌برد و از گناه و معصیت ما

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 8. ص 35

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 83. ص 19

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 6. ص 267

زیانی نمی‌بیند، اما خود ما برای خلاصی و نجات از انحطاط و شقاوت و رسیدن به کمال و سعادت، به شدت به پرهیز و ترک گناهان و معاصی و انجام طاعات و عبادات نیازمندیم و در صورت ترک طاعات و عبادات و ارتکاب معاصی و گناهان، به شدت زیان می‌بینیم و از مقصد دور می‌افتیم.

به موجب این سخن قرآن کریم که می‌فرماید: فمن کان یرجو لقاء ربہ
فليعمل عملاً صالحًا و لا يشرك بعبادة ربہ أحداً: هر کس امید و آرزوی لقاء و
دیدار پروردگار خویش را دارد، پس باید عملی صالح انجام دهد و احدی را در
عبادت پروردگار خویش شریک نسازد؛^۱ لقاء و دیدار پروردگار که مقصد و
مقصود و غایت آمال عارفان است، بدون انجام طاعت و عبادت بی‌ریا و
حالصانه امکان‌پذیر نیست.

25- در مقام وحدت و یگانگی مَحْرُم و نَامَحْرُم بی‌معنی است.

برخی گروندگان به جمیعیت‌های صوفیه، با این توجیه که در مقام
وحدة و یگانگی و در حالت وجود و شور عرفانی، سخن از مَحْرُم و نَامَحْرُم
جایی نداشته و قائل بودن به حریمی بین زن و مرد معنایی ندارد؛ احکام شرع
در زمینه رعایت حریم و حجاب را مورد بی‌اعتنایی قرار داده و از آن تخطی
می‌کنند.

این نکته یکی از مصادیق عنوان هدفهم است که قبلاً مورد نقد قرار
گرفت. لذا از نقد مشرح آن پرهیز می‌کنیم و تنها به چهار نکته متذکر
می‌شویم. نخست آن که کسانی مراعات حریم و حجاب را مورد امر و تأکید
قرار داده و خود نیز به دقّت و قوّت آن را مراعات کرده‌اند که در بالاترین

مرتبه توحید و کمال عرفانی قرار داشته و اسوه و مقتدای تمام عارفانند. پیامبر و اهل بیت بزرگوارش^۱ : کجا کوچکترین تساهلی در این زمینه روا داشته‌اند که مدعیان محبت و ارادت به آنان این گونه سخن گفته و رفتار می‌کنند؟ آیا به موجب روایات، حضرت زهرا^۳ به هنگام ورود فرد نایبنا چادر بر سر نکردند و به همین سبب مورد تقدیر پیامبر اکرم^۶ قرار نگرفتند؟

دوم این که نمی‌توان انکار کرد که در مواردی، همین توجیهات غیر موجه، زمینه‌ساز لغزش‌های اخلاقی و سوء استفاده‌های نفسانی و هوسبازی‌های شهوانی برخی بی‌تقویات و لذت‌طلبان، زیر پوشش تجمعات عرفانی شده است.

سوّم این که به حکم عقل و فطرت و به موجب احادیث معصومین : غیرت از شاخصه‌های ممتاز مؤمن است و یکی از اموری که مؤمن در مورد آن غیرت می‌ورزد، ناموس خویش است. امام صادق^۷ می‌فرمایند: انَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيْرُ وَ يَحْبُّ الْغَيْرَةً: خداوند غایر است و غیرت ورزیدن را دوست می‌دارد.^۲ و پیامبر اکرم^۶ می‌فرمایند: انَّ اللَّهَ يَغَارُ وَ الْمُؤْمِنُ يَغَارُ: خداوند غیرت می‌ورزد و مؤمن نیز غیرت می‌ورزد.^۳ و نیز می‌فرمایند: اذا لم يغِرِ الرَّجُلُ فهو مكنوس القلب: مردی که غیرت نمی‌ورزد، دلش واژگونه است.^۴ اگر در سیر کمالی عرفان، سالک متخلّق به اخلاق الله می‌شود، و یکی از آن حلقات، غیرت است، چگونه قابل تصوّر است که سالک حاضر باشد

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 43، ص 91.

2. مهدی نراقی، جامع السعادات، بخش سوّم، مقام دوّم، فصل 11.

3. همان.

4. همان.

ناموس او، به بهانه وحدت و یگانگی، یا وجود و شور عرفانی، بی‌هیچ حریم و حجابی، با نامحرمان درآمیزد؟

چهارم این که قرآن کریم می‌فرماید: تلک حدود الله و من يطع الله و رسوله يدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فيها و ذلك الفوز العظيم و من يعص الله و رسوله و يتعد حدوده يدخله ناراً خالداً فيها و له عذاب مهين: آن حدود الهی است و کسی که از خدا و رسولش اطاعت کند، خداوند او را به بهشت‌هایی که زیر آن‌ها نهرهایی جاری است وارد می‌کند و جاودانه در آن خواهند بود و آن موقعیت بزرگ است. و کسی که از خدا و رسولش سریچی و از حدود الهی تعالیٰ کند، خداوند او را در آتشی وارد می‌سازد که جاودانه در آن خواهد بود و عذاب خوارکننده‌ای برای وی وجود خواهد داشت.^۱ و نیز می‌فرماید: تلک حدود الله و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه: آن حدود الهی است و کسی که از حدود الهی تعالیٰ کند به خویشتن ظلم کرده است.^۲ همچنین می‌فرماید: تلک حدود الله فلا تعتدوها و من يتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون: آن حدود الهی است، پس از آن تعالیٰ نکنید و کسی که از حدود الهی تعالیٰ کند، پس همان‌ها ستمکاراند.^۳ از نظر قرآن کریم حفظ حدود الهی از ویژگی‌های مؤمنان^۴ و بی‌اعتنایی و عدم مراعات حدود الهی از خصوصیات کافران^۵ است. بنابراین ایمان آورندگانی که در پی نیل به قلهٔ ایقان، سالک طریق عرفان شده‌اند، چگونه ممکن است به خود اجازه دهنده حدود الهی، از جمله

1. سوره نساء، آیه‌های 13 و 14.

2. سوره مجادله، آیه 1.

3. سوره بقره، آیه 229.

4. سوره توبه، آیه 112.

5. سوره مجادله، آیه 4.

رعایت حريم بین زنان و مردان نامحرم و مراعات حدود شرعی حجاب و پوشش در برابر نامحرم را مورد بی‌توجهی قرار داده و زیر پا بگذارند؟ اگر راه عرفان نهایتاً سالک را به جرگه اولیاء الله وارد می‌سازد، مگر قرآن کریم در مورد اولیای الهی نفرمود: ان اولیائه الا المتقون: جز تقوا پیشگان اولیاء الله نیستند؟¹ با توجه به این که امام صادق ۷ در بیان مفهوم تقا فرمودند: ان لا یقدوک الله حيث امرک و لا يراک حيث نهاک: این است که خداوند تو را در حایی که به انجام امری فرمان داده است غایب نبیند و در حایی که از ارتکاب امری نهی فرموده است حاضر نبیند؛² چگونه ممکن است کسی با بی‌اعتنایی به امر و نهی الهی، و از جمله امر خدا به رعایت حريم و حجاب و نهی الهی از اختلاط بی‌پروای زنان و مردان نامحرم، راه به مقصد عرفان پیدا کند؟

26- برای رسیدن به عشق الهی باید از عشق مجازی مدد گرفت.

برخی طریقت‌های عرفانی، با مطرح ساختن این که مجاز پلی به سوی حقیقت است و برای رسیدن به حقیقت هر چیز باید از رقیقه آن کمک گرفت، لذا برای رسیدن به حقیقت عشق که همان عشق الهی است نیز باید از عشق مجازی، یعنی عشق‌های دنیوی، مدد جست، به پیروان خود توصیه می‌کنند که معشوقی دنیوی و بشری برای خود بیابند تا با عشق ورزیدن به وی و تلاش برای جلب و جذب آن معشوق، راه عشق ورزیدن به خدا و جلب نظر الهی را یاد بگیرند. دل سپردن به خوب رویان و عشق باختن به مُبغِچگان، سوژه اصلی داستان‌های فراوانی در ادبیات عرفانی است.

1. سوره انفال، آیه 34.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 285

در این زمینه نیز باید توجه کرد که گرچه وجود مشابهت‌هایی بین مجاز و حقیقت، در وادی عشق قابل انکار نیست و امکان این را که کسی با گرفتار آمدن به یک عشق مجازی، از خودپرستی و خودخواهی رهایی یافته و پاکبازی و ایثار در راه معشوق را تجربه نموده و به لطفت روحی دست یافته و آئین عشق را بیاموزد و از این آموخته خود در راه عشق حقیقی بهره جوید، نمی‌توان مطلقاً متفی دانست، اما احتمال این را که شخص چنان در همان عشق مجازی غرق شود که تا پایان عمر به همان عشق مجازی مشغول و از عشق حقیقی باز بماند، نمی‌توان انکار کرد. قطعاً وجود کسانی که عشق مجاز برای همیشه عمر آن‌ها را اسیر خود کرده است به مراتب بیشتر از کسانی است که از عشق مجاز درس آموخته و عبور کرده و از آن راه به حقیقت عشق، یعنی عشق الهی، راه یافته‌اند. بنابراین چون نمی‌توان مطمئن بود که شخص در وادی عشق از مجاز گذشته و به حقیقت وارد شود، نمی‌توان رفتن به سوی عشق مجازی را توصیه و تجویز کرد. کما این که ابتلائات و مصائب، مثل فقر و بیماری، در برخی اشخاص مایه تزکیه و تطهیر روح از گناهان و تعالی و ترقی معنوی بوده‌اند. اما این موجب نمی‌شود که به اشخاص توصیه کنیم به دست خود، خویشتن را به فقر و بیماری مبتلا سازند. از این امر نمی‌توان غفلت کرد که توصیه و تجویز عشق مجاز، بعض‌اً زمینه‌ساز آلودگی‌های اخلاقی و جنسی در بین اعضای چنین گروه‌هایی گشته و به جای طهارت و تعالی، آلودگی و انحطاط عاید آن‌ها شده است.

27- مدد جستن از نغمه‌های خوش و صدای زیبا برای پرواز روح

برخی از صوفیان، سَمَاع را که عبارت از گوش سپردن به صدای خوانندگان خوش الحان و آهنگ‌های خوش و زیبا است، مددی مؤثّر و کارساز برای دستیابی به حالات معنوی و به پرواز درآمدن روح در آسمان‌های ملکوت می‌دانند. لذا استفاده سالک را از موسیقی و آوازی که چنین تأثیری در روح ایجاد کند، مجاز و پسندیده می‌دانند. این صوفیان در مجالس عرفانی و حلقه‌های ذکر خود به سَمَاع می‌پردازند. مقصود از سَمَاع گوش سپردن به آواز خواننده‌ای خوش صداست که اشعار عرفانی را همراه با موسیقی می‌خواند.

در این زمینه توجه به نکاتی لازم است. اولاً این که نقش صدای خوش و لحن و آهنگ زیبا و مناسب، در تأثیر کلام، امری انکارناپذیر است. آهنگین و موزون بودن عبارات قرآن کریم و توصیه‌ای که پیامبر اکرم و ائمه : بر قرائت قرآن با صدای زیبا و با لحن و آهنگ محزون نموده‌اند و جذبیت صدای خود آن بزرگواران به هنگام تلاوت قرآن، به گونه‌ای که همه را مجدوب می‌ساخته و قدرت حرکت را از شنوندگان سلب می‌نموده، همه گواه بر این امر است. قرائت قرآن کریم با آهنگ و سبک‌های زیبا و موزون توسط قاریان، خوانده شدن اشعار حاوی معارف و مواضع دینی و مدائیح و مراثی خاندان عصمت و طهارت : توسط ذاکران و مداحان، و بهره‌گیری واعظان و خطیبیان مذهبی از خواندن آهنگین اشعار در سخنرانی‌ها و مواضع خود، در مجالسی که فقهاء و مراجع نیز حضور دارند، همه تأییدی بر این امر است که استفاده از لحن و آهنگ و صدای خوش برای تأثیرگذاری بیشتر کلام در شنونده، از دید فقیهان و متشرّعان نیز امری جایز و پسندیده است. لکن در این مورد به دو امر باید دقت داشت؛ یکی محتوای کلام، که آموزنده، سازنده و تعالیٰ بخش باشد، نه مخرب و گمراه کننده و برانگیزاننده

خواسته‌های حیوانی و شیطانی نفس، دوم صدا و آهنگ کلام، که بیدار کننده و برانگیزاننده احساس‌های معنوی و حالات ملکوتی باشد، نه مهیج و محرك جنبه‌های شهواني و غضبي. به بیان دیگر، محتوا و آهنگ کلام به شخص کمک کنند که به مراتب رفیع عقل و حتی مدارج فوق عقل راه یابد، نه این که او را به منازل دون عقل و عوالم بهیمیت و سیعیت سوق دهند. به تعبیر دیگر، تعالی بخش باشند، نه انحطاط بخش.

ثانیاً: نغمه‌ها، آواها و آهنگ‌هایی که با ابزار و ادوات موسیقی نواخته می‌شوند، حساب جداگانه‌ای دارند. در مورد حکم شرعی نواختن و گوش سپردن به موسیقی و این که آیا استفاده از موسیقی، جایز و مباح است یا نه، همچون تمامی احکام دیگر شرع، مرجع تشخیص، فقهاء و مراجع تقليد شیعه‌اند و هر کس باید به فتوای مرجع تقليد خود اتکا و عمل کند. این که موسیقی مصاديق حرامی دارد، مسلم و مورد اتفاق فقهاء اسلام است. اما این که آیا مصاديق غیر حرام (مکروه یا مباح) نیز دارد و در صورت وجود چنین مصاديقی، ملاک تشخیص موارد غیر حرام از موارد حرام آن چیست، امری است که فقیه، به استناد اصول و موازین و ادلّه و براهین فقهی، باید تشخیص دهد و به کسانی که متخصص و کارشناس فقه نیستند اعلام کند.

اما شاهد بارز این که در صورت وجود مصاديق مباح، استفاده از موسیقی برای مقاصد معنوی در محافل مذهبی، روا و جایز نیست، آن است که در عین وجود داشتن و شناخته بودن و رواج داشتن نواختن موسیقی با ابزارهای گوناگون در بین اعراب دوران جاهلیت و پس از آن، در سیره و سنت پیامبر اکرم و خاندان پاکش : مطلقاً مؤیدی بر این که آن بزرگواران برای ایجاد و تشدید حالات معنوی در بین اصحاب خود، از موسیقی بهره جسته باشند، وجود ندارد. در نتیجه، با توجه به اسوه و مقتدا بودن پیامبر و اهل بيت :، برای ارادتمدان و مؤمنان به ایشان نیز، مؤيد و مجوزی برای

روی آوردن و استفاده کردن از موسیقی به منظور نیل به حالات معنوی وجود ندارد.

ثالثاً: آنچه در برخی محافل صوفیه به نام سَمَاع رایج است، بعضاً موسیقی‌هایی است که حرمت شرعی آنها مورد اختلاف فقهیان نیست و به هیچ وجه بر مستمعان و حاضران در مجلس، تأثیر مثبت معنوی نمی‌گذارد و شنوندگان، از آن تنها حظّ و لذت نفسانی می‌برند. ضمن این که با توجه به مباح نبودن توصل به وسایل غیر مشروع در راه دستیابی به مقاصد درست، استفاده از چنین موسیقی‌های حرامی، حتی اگر تأثیر مثبت معنوی هم بر شنونده می‌گذشت، جایز و روا نبود.

28- رقص و دست افشاری صوفیانه

برخی از فرقه‌های صوفیه، در مراسم و محافل خود، به رقص و دست افشاری می‌پردازند و این کار را از یک سو کمکی مؤثر به دستیابی به حالات عرفانی و تجارب روحانی می‌دانند و از سوی دیگر ناشی از لبریز شدن شور عارفانه درونی سالکی می‌دانند که بوی پیراهن یوسف به مشام جانش رسیده و مرغ جانش یاد وطن و پرواز در بیکرانه آسمان حقیقت کرده و به شور و تلاطم افتاده و خود را به در و دیوار قفس تن می‌کوبد و قفس تن را نیز به لرزش و حرکت درمی‌آورد. بنابراین معتقدند رقص صوفیانه را، هم می‌توان توصیه کرد، و هم می‌باشد تأیید نمود.

در این زمینه باید به نکاتی توجه کرد. نخست این که همان گونه که قبلًا نیز اشاره شد، رفتارهای شخص آثاری در روان و روح او به ارث می‌گذارند و حالات روحی و درونی شخص نیز در قالب رفتارهایی به ظاهر وجود او سرایت می‌کنند. بنابراین، اصل این مطلب که با انجام و تکرار حرکات و اعمالی می‌توان حالتی را در درون خود ایجاد یا تشدید کرد و

حالات درونی نیز ممکن است منشأ بروز حرکات و اعمالی شود، پذیرفته است. مثلاً از یک سو با انجام و تکرار رفتارها و بیان عبارات احترام‌آمیز یا محبت‌آمیز نسبت به کسی، به تدریج نوعی خضوع و احترام یا محبت و علاقه درونی نسبت به وی، در انسان ایجاد می‌شود و با انجام حرکات یا ادای جملات شاد یا محزون، تدریجًا شادی یا غم در درون انسان پدید می‌آید. از سوی دیگر، رنجیده خاطری، غم، شادی، محبت و احترام درونی شخص، در قالب حالات چهره یا رفتارهایی، چون گرھی که بر ابرو و چینی که به پیشانی می‌افتد و اخمي که بر چهره ظاهر می‌شود، اشک‌هایی که از چشمان جاری می‌گردد و دستانی که بر سر و سینه می‌کوبد و چهره می‌خرشد و موی از سر می‌کند و خاک بر سر می‌ریزد، لبخندی که بر لبان می‌شکفد، آغوشی که دوست را در خود می‌فسردد و بوشهایی که بر او نثار می‌شود، قامتی که قیام می‌کند و پیکری که تعظیم می‌کند، و نیز در قالب عبارت‌ها و الفاظ گلایه‌مندانه، غمگنانه، شاد، محبت‌آمیز و احترام‌آمیز، در ظاهر شخص بروز می‌کنند.

در عین تأیید نکته فوق، لکن در آنچه درونزا و ناشی از احساس‌ها و حالات درونی است جایز و شایسته نیست که شخص خود را بدون مراقبت و کنترل رها سازد تا آن احوال و احساس‌ها به هر صورتی از وی بروز کنند؛ چنان که عقل و شرع، شایسته و معجاز نمی‌دانند که شخص شادی خود را در قالب فقهه‌های بلند و جملات خلاف ادب، یا غم خود را به صورت لطمہ و آسیب زدن به جسم خویش و سخنان کفرآمیز ابراز کند؛ بلکه به حکم عقل و شرع، شخص باید کنترل کند که ابراز شادیش از حله تبسم و لبخند و جملات مؤذبانه فراتر نرود و ابراز ماتم و اندوهش نیز از حد اشک ریختن و اظهار تأسف کردن تجاوز نکند.

حرکات و اعمال عبادی که در شرع مقرر شده‌اند، همچون قیام، قعود، رکوع، سجود، سعی، طواف، رمی جمرات، دست به سوی آسمان دراز کردن به هنگام دعا و به پرده یا در کعبه آویختن در مقام التجاء، و اوراد و اذکاری که شرع، بیان و ادای آن‌ها را در حین عبادت لازم شمرده است، همچون قرائت سوره‌های قرآن و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل الهی، در نماز و در دیگر مواضع، در نیمة اوّل راه بندگی، زمینه‌ساز ایجاد و تقویت حالات معنوی و روح بندگی در درون شخص است و در نیمة دوم که این حالات و این روح در شخص به وجود آمد و شدت یافت، آن حرکات و اعمال و آن اوراد و اذکار، به طور طبیعی و بی‌مشقت و تکلف، از درون فرد ناشی شده و تحت نظارت و کنترل او، در ظاهر وی پدیدار می‌شود.¹

نکته دوّم این که خدای متعال با علم و اشرافی که بر درون و بروان انسان دارد، از یک سو مناسب‌ترین و سازنده‌ترین حرکات و اعمال و اقوالی را که زمینه‌ساز ایجاد و تقویت روحیّات متعالی و معنوی می‌شوند، در قالب احکام دین مشخص نموده است، و از سوی دیگر بهترین و عالی‌ترین رفتار و گفتارهایی را که حالات و روحیّات معنوی انسان می‌تواند در قالب آن‌ها بروز کند و ابراز شود، در چهارچوب دستورات شرع معرفی کرده است. براین اساس کسی که در صدد است راه تعالی معنوی و روحی را تا قلهٔ قرب الهی طی کند، می‌بایست در نیمة نخست راه، خود را به انجام حرکات و اعمال و بیان اوراد و اذکاری که شرع مقرر داشته، مقید سازد، و در نیمة دوّم راه نیز خویش را تحت مراقبت قرار داده و کنترل نماید تا حالات درونیش،

1. ن.ک. به: سید محمدباقر صدر، آئین بندگی در آئینه اندیشه و احساس، ترجمه مهدی طیب، ص 30-33.

در قالب و در محدوده حرکات و اعمال و اذکاری که خداوند مشخص نموده، بروز کند.

نکته سوم این که همان گونه که قرآن کریم بیان فرموده، در اعمال و اذکار تعالی بخش روح و جان و در اشکال و صور ابراز شور و حال معنوی، همچون تمامی امور دیگر، پیامبر اکرم و خاندان پاکش¹ : بهترین اسوه و الگوی مؤمنان و سالکانند.² و آنان که وجودشان از عشق و محبت الهی لبریز شده، در نحوه ابراز آن، باید از آن بزرگواران تبعیت کنند.

نکته چهارم این که از دیدگاه قرآن کریم و معصومین :، ارزشمندی و درستی هدف، مجوز متوسل شدن به هر وسیله‌ای که به نیل به آن کمک می‌کند، نمی‌باشد؛ گرچه اگر به عمق و نهایت امر دقت شود، اساساً توسّل به وسائل نادرست و ناشایست، هرگز به واقع به تحقق اهداف ارزشمند و والا منجر نمی‌شوند. این اصل در ایجاد و تقویت حالات معنوی و عرفانی نیز صادق است. یعنی نه جایز است برای دست یافتن به حالات عارفانه و معنوی، به هر وسیله‌ای، و لو غیر شرعی، متوسل شد، و نه توسّل به امور غیر شرعی، حالات واقعی معنوی را در شخص به وجود می‌آورد.

با عنایت به نکات پنج گانه فوق می‌توان پی برد که رقص و دست‌افشانی و پای‌کوبی‌های صوفیانه، که نه در احکام الله تجویز و توصیه شده‌اند و نه در رفتار پیامبر و اهل بیت : سابقه‌ای دارند، جایز و روا نبوده و به تعالی و تقرّب سالک منجر نخواهد شد.

1. سوره احزاب، آیه 21.

2. سوره آل عمران، آیه 31.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 181

آنچه گفتیم غیر از مفاسد و آلودگی‌های اخلاقی و هوسبازی‌های شهوانی است که برخی از حاضران در محافل و مراسم رقص و پایکوبی‌های صوفیانه، به آن مبتلا می‌شوند.

29. استفاده از مواد مخدر

معدودی از فرق صوفیه، استفاده از مواد مخدر، همچون چرس، بنگ، حشیش، تریاک و گیاهان توهم‌زا را برای رهیدن از دام عقل جزئی، دنیابین و حسابگر، و پرواز در عوالم روحانی، مؤثر دانسته و آن را بکار می‌گیرند و برای مریدانشان تجویز می‌کنند.

اینان باید توجه داشته باشند که اولًاً گرچه مواد مخدر با از پا درآوردن عقل و هوشیاری، سبب می‌شوند شخص از محدوده توجهات حسی و محاسبات عقلی خود در رابطه با عالم اجسام و جهان مادی خارج شود، اما خروج از این محدوده، به معنای ورود به عوالم بالا و عروج به آسمان‌های غیب نیست؛ بلکه آنچه از این راه به دست می‌آید تنها غوطه‌وری در فضای تخیلات و اسارت در دام توهمنات است و این عرصه‌ایست که شیطان مکار و نفس غدّار، بیشترین نقش‌آفرینی را در آن دارند. القات شیاطین انسی هم که به نام پیر و مرشد، زمام چنین فریب خوردگانی را در دست گرفته‌اند، در آشکال و صوری که در خیال و وهم آنان نمودار می‌شود، نقش بسزائی دارد. ثانیاً چنین فرقه‌هایی که کار را با استعمال و اعتیاد به سیگار و دیگر مواد دخانی آغاز می‌کنند و نهایتاً بساط منقل و وافور را در خانقه به پا کرده و فرد را به پای آن می‌نشانند و از او شخصی رنجور، ضعیف‌العقل، ضعیف‌الاراده و معتاد به مواد دخانی و افیونی می‌سازند، چگونه قادر خواهند بود وی را به عوالمی رهنمون شوند و وارد کنند که شرط راه یافتن به آن، رهایی شخص از دام اعتیادات رفتاری، اخلاقی و فکری، به یعنی همتی والا

و اراده‌ای پولادین است؟ وادی عرفان، که به تعبیر حافظ، در آن باید از خلاف آمد عادت کام طلبید، کجا و عرصه افزودن بر حجم عادتها و گرفتار شدن در دام اعتیادها، کجا؟! آزادی روح و جان عارف کجا و اسارت در دام اعتیاد و مواد مخدر کجا؟! سالکان راستین و عارفان حقیقی، نه تنها از مواد دُخانی و مواد افیونی، که صورت ملکوتی و برزخی نفرت انگیزی دارد، پرهیز می‌کنند، که برای وارستگی و آزادی تمام عیار، حتّی از اعتیاد به چای و قهوه نیز اجتناب نموده و برای معتماد نشدن به آن‌ها، بعضاً استفاده از چای و قهوه را نیز ترک می‌کنند.

ثالثاً همان گونه که قبلًاً نیز بیان شد، از دید اسلام، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند و ارزشمندی هدف، به کارگیری وسایل نادرست و پلید را در جهت نیل به آن، مباح نمی‌سازد. پلیدی و خباثت مواد افیونی؛ چه از منظر علم و عقل و چه از دیدگاه دین و شرع، امری یقینی و انکار ناپذیر است. در نتیجه حتّی اگر استفاده از مواد مخدر، براستی می‌توانست در راه تجارب روحی و تعالیٰ معنوی و سیره‌های عرفانی مؤثّر و سودمند باشد، باز هم روی آوردن به آن و استفاده از آن به هیچ وجه مجاز و موجّه نبود؛ چه رسد به این که نه تنها سودمند نیست، که مهلك و زیان بخش است.

رابعاً سیره مطهر و نورانی اسوه‌های حسنۀ عرفان و سیر الى الله، یعنی پیامبر و اهل بیت بزرگوارش : کجا و به نام سیر و سلوک، غلطیدن در ورطه‌های اعتیاد به مواد مخدر کجا؟

30- مستی شراب مَحازی پلی به سوی مستی شراب حقیقی
گروه اندکی از صوفی مشربان، به استناد این که مَحاز پلی به سوی حقیقت است و برای رسیدن به حقیقت هر چیز، باید از راه پرداختن به

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 183

مجاز وارد شد؛ نتیجه می‌گیرند که راه دستیابی به سُکر و مستی شراب عشق الهی، استفاده از شراب مجازی و مشروبات الکلی است و برای اهل طریقت که شریعت را پشت سر گذارده‌اند، حُرمت و قبحی نیز در این کار وجود ندارد. لذا اگر نه آشکارا، که در خلوت، بعضاً لبی به پیمانه می‌زنند و جامی از شراب انگور سر می‌کشنند.

در این مورد، علاوه بر آنچه قبلًا در مورد معافیت بردار نبودن شریعت، از یک سو و موجّه و مجاز نشدن توسیل به وسایل پلید و فاسد برای نیل به مقاصد درست، از سوی دیگر و تضاد آشکار داشتن با سیره و سلوک پیامبر اکرم و ائمّه اطهار : از دیگر سو، گفته شد و تماماً در این موضوع نیز صادق است؛ جا دارد به تعبیر تکان دهنده قرآن کریم و احادیث معصومین : در رابطه با آثار مهلك و زیان‌آور شراب، که جسم و روح و دنیا و آخرت انسان را به تباہی و فساد می‌کشاند، توجه کرد، تا فساد عمل این گمگشتگان وادی ضلالت، بیشتر آشکار شود. به موجب احادیث و روایات معصومین : کسی که برای تهیّه شراب، آب انگور می‌گیرد، کسی که با آن شراب می‌سازد، کسی که شراب می‌فروشد، کسی که آن را می‌خرد، باریری که آن را حمل می‌کند، کسی که به سوی او حمل می‌شود، کسی که درآمد تولید و فروش شراب را می‌خورد، کسی که می‌نوشاند، کسی که می‌نوشد، کسی که با شراب خوار همنشینی می‌کند، کسی که در مجلس شراب‌خواری حضور دارد، همه ملعون و معذّب به سخت‌ترین عذاب‌های دوزخی‌اند. شراب امّ الخبائث و رأس الشّرور بوده و مایه سلب عقل و کشیله شدن به انکار و افترا به خدا و رسول، بی‌حیایی، زنا، عدم پرهیز از محرمات، ارتکاب معاصی و کارهای شنیع، آدم‌کشی و قطع رَحْم است. زمام شراب‌خوار در دست شیطان بوده به نحوی که حتّی اگر به او امر کند که بر بت سجده کن، سجده می‌کند و به هر جا او را بکشاند، می‌رود. کسی که شراب بخورد تا ملّت چهل روز نمازش قبول و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود. خداوند در قیامت هر رگی را که ذرّه‌ای شراب در آن نفوذ کرده باشد،

سیصد و شصت نوع عذاب می‌کند و به شراب خوار از سمهای دوزخ می‌خوراند و او را به سخت‌ترین عذاب‌ها کیفر می‌کنند. امر شاده که از ازدواج با شراب خوار پرهیز کن، که اگر انجام دهی گوئیا به سوی زنا رفته‌ای، سخن شراب خوار را تصدقیق مکن، شهادتش را نپذیر، او را بر اموالت امین قرار نده، به او اتنکا نکن، با او مصاحبت و دوستی مکن، به روی او نخند، به او دست نده، با او معانقه نکن، اگر بیمار شد به عیادتش نرو، اگر از دنیا رفت جنازه‌اش را تشییع نکن، در اتفاقی که ظرف شراب باشد نماز نخوان، در سفره‌ای که بعداً بر سر آن شراب خورده می‌شود غذا نخور، با شراب خوار مجالست مکن، اگر بر او گذشتی به او سلام نکن، اگر به تو سلام کرد جواب سلامش را نده، در مجلسی که او حضور دارد شرکت نکن که لعنتی که بر شراب خوار نازل می‌گردد همه اهل مجلس را شامل می‌شود.^۱ توجه به همین اندک از بسیار مضامین روایاتی که در مذمت مشروبات الکلی اشاره شد، کافی است تا هر غافلی به خود آید و تحت تأثیر اباطیل و یاوه‌سرائی‌های گمراهان قرار نگیرد و بر هذیان‌هایی از این قبیل که از راه مستی شراب انگور می‌توان به مستی شراب معرفت و محبت خدا راه یافت،^۲ مهر بطلان بکوبد.

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 66، ص 482-501.

2. آنچه از عقاید و افکار و سلوک و رفتار برخی فرق صوفیه که در قالب موضوعات 10 تا 30 ذکر شد، هر کدام به نحوی، زمینه‌ساز رواج ابا‌حیگری و بی‌قیدی در برابر احکام شرع، بی‌اعتنایی و ترک طاعات و عبادات، بدون نکوهش درونی و شرم از دیگران به انواع ملاهی و مناهی و محرمات و معاصی آلوده شدن و حق الله و حق الناس را مورد تضییع و تعریض قرار دادن، و مقتضیات تقوی و فضیلت و اخلاق را مراعات نکردن، در بین پیروان فرقه‌هایی که چنین عقاید و رفتاری دارند، شده است. این حدیث بهترین داوری در این زمینه است که می‌فرماید: هیچ جنایتی بر مسلمان بالاتر از این نیست که معصیت را در نظر او آسان و بی‌اهمیت سازی (غزالی، کیمیای سعادت، ج 2 ص 331). امام باقر 7 می‌فرمایند: لا مصيبة کاسته‌انتک بالذنب: هیچ مصیبی مانند اینکه گناه را بی‌اهمیت بشماری نیست.

﴿مجلسی، بحارالانوار، ج 78. ص 165﴾ امیرالمؤمنین ۷ نیز می‌فرماید: تهوین الذتب اعظم من رکوبه: کم اهمیت و کوچک کردن گناه بزرگتر از ارتکاب آن است (امدی، غررالحكم، حرف الناء). امام صادق ۷ در پاسخ نامه کسی که در مورد ایمان سؤال کرده بود، نوشتند: از ایمان پرسیدی - خدایت رحمت کنند - ایمان اقرار نمودنی به زیان و اعتقادی در دل و عملی با اعضاء است. ایمان اجزایی دارد که به هم پیوسته می‌باشد و مانند خانه‌ای است. همچنین اسلام مانند خانه‌ای است و کفر نیز مانند خانه‌ای می‌باشد. بنده پیش از آن که مؤمن باشد مسلمان است؛ ولی تا مسلمان نباشد مؤمن نخواهد بود. پس اسلام آوردن پیش از ایمان داشتن است و اسلام و ایمان وجه مشترکی دارند که همان اسلام است. پس آن‌گاه که بنده یکی از گناهان کبیره و یا یکی از گناهان صغیره را که خدای عز و جل از آن نهی کرده، مرتکب شود؛ از خانه ایمان بیرون می‌رود و اسم ایمان (مؤمن) از او برداشته شده و اسم اسلام (مسلمان) بر او گذاشته می‌شود. سپس اگر توبه و استغفار کنند به خانه ایمان باز می‌گردند. و از خانه اسلام او را به خانه کفر بیرون نمی‌رانند مگر انکار و حلال شمردن؛ به این صورت که چیز حلال را بگردید این حرام است و چیز حرام را بگردید این حلال است و به این گفته خود معتقد باشد. آن‌گاه است که از اسلام و ایمان خارج بوده و داخل کفر می‌باشد (مجلسی، بحارالانوار، ج 68. ص 256). بنابراین، گرویدن به عقیده و رویه‌هایی که با توجیهات گوناگون، قبح و زشتی و حرمت ارتکاب معاصی و ترک واجبات را از بین می‌برند و سبب می‌شوند فرد، بدون شرمندگی و احساس گناه، احکام الهی را زیر پا گذارد، نه تنها راه نیل به کمالات معنوی و قرب الهی را به سوی انسان نمی‌گشاید، که موجب کفر و بی‌دينی و انحطاط و شقاوت دنیوی و اخروی شخص می‌شود. کسی که به خاطر ضعف عقل و اراده و ایمان، در برابر خواهش‌های نفس و وسوسه‌های شیطان، شکست می‌خورد و مرتکب گناه می‌شود، اما خود را مجرم و گناهکار می‌داند و در درون خود احساس شرمندگی و ندامت دارد، به توبه و استغفار و بخشیده شدن و نجات از گناه و تبعات آن بسیار نزدیک است؛ اما کسی که در اثر توجیهات گوناگون، حرمتی برای گناه قائل نیست، از یک سو بپروا و جسوارانه در منجلاب گناهان فرو می‌رود و هر روز و هر ساعت بیشتر غرق معاصی می‌شود، و از سوی دیگر در صدد توبه و استغفار و در معرض مغفرت و بخشودگی نخواهد بود. خاستگاه چنین توجیهات ناروایی عمدتاً میل نفس به برداشتن هر سد و مانع است که در سر راه تمیاش وجود دارد تا بتواند بی‌هیچ نگرانی و نکوهش درونی و بدون هر گونه مخالفت و اعتراض بیرونی، به امیال فاسدش دست یافته و از مسئولیت‌هایش بگریزد. اشخاصی که این ﴿

گونه توجیهات را مطرح ساخته و یا پذیرا می‌شوند، دانسته و یا ندانسته، متأثر از این میل نفس برای نیل به هوس‌ها و راحت‌طلبی‌هایش می‌باشند. قرآن کریم در تحلیل خاستگاه تردیدهایی که از سوی برخی اشخاص، در مورد امکان زنده شدن انسان‌ها در عرصه قیامت مطرح می‌شود و به استناد آن تردیدهای وجود قیامت توسط ایشان انکار می‌گردد، به همین نکته اشاره کرده و می‌فرماید: بل باید انسان لیفجر امامه: بلکه انسان می‌خواهد که پیش روی خود را بشکافد (سورة قیامت، آیه ۵).

متقبالاً طرح این نکته نیز لازم است که تأکیدی که بر ضرورت اهتمام کامل بر انجام بی‌کم و کاست احکام و تکالیف شرعی کردیم نباید به نوعی عمل‌زدگی صرف و بی‌توجهی به روح عمل منجر شود و به تقلّاً برای افزودن هر چه بیشتر به کمیّت عمل، فارغ از کیفیّت و روح آن بیانجامد؛ زیرا آنچه در اعمال بیشتر اهمیّت دارد، کیفیّت آن است و اهمیّت مقدار و حجم عمل، در مرتبه بعد از آن قرار دارد. همچنین تأکیدی که بر انجام وظایف و تکالیف شرعی کردیم سبب شود که اشخاصی که موقق به خود را خارج از حد تقصیر و قصور پنداشته و در برابر خلاقی، خود را برتر از آنان به شمار آورند؛ زیرا از یک سو، انجام آنچه سزاوار عظمت خداوند و درخور حقّ عظیمی است که بر بندگان دارد، از هیچ مخلوقی برنمی‌آید. از سوی دیگر، هر عمل صالحی که توسط بنده‌ای انجام می‌شود به مدد توفیقی است که خداوند به او عنایت کرده و درنتیجه هر که عمل بیشتری دارد به خداوند بدھکارت‌است. از دیگر سو، پیکر و جان و فهم و توانی که عبد با آن، طاعات و عبادات را انجام داده، همه متعلق به خداست و لذا بنده سهمی در عمل ندارد تا به اعتبار آن، عمل صالح خویش را به حساب خود گذارد. بر این اساس عارفان راستین، در عین انجام بیشترین و بهترین اعمال، خود را از دست خالی‌ترین اشخاص دیده و از این که نتوانسته‌اند آنچه را در شأن و سزاوار خداوند است انجام دهند، خود را قاصر و مقصّر می‌دانند و غرق شرمساری‌اند. همچنین از آنجا که کاستی‌ها و خطاهای خود را امری یقینی دانسته و خطأ و خلاف دیگران و تعمّد و قصد آگاهانه آنان بر انجام آنچه از ایشان سرزده و خطأ و خلاف به نظر می‌رسد را امری گمانی و غیریقینی می‌شمارند، همه را از خود بهتر دانسته و خود را از دیگران پایین‌تر به شمار می‌آورندند.

31- ترک تلاش در شؤون دنیوی

برخی صوفیان به نام زهد و بی‌رغبتی به دنیا و به عنوان راضی، قانع و تسلیم بودن در برابر مقدرات الهی، دست از تلاش و تکاپو برای تأمین معاش کشیده و کاهلی و کارگریزی و بطالت را پیشه کرده و به تکدی و گدایی و کَلَّ و سربار دیگران شدن روی آورده‌اند و فقر و گدائی ظاهری خود را مایهٔ رهایی از کبر و خودبزرگبینی و پلی به سوی فقر الى الله می‌شمرند.

در این مورد باید به نکاتی توجه کرد. نخست این که زهد، امری درونی و قلبی است. و به معنی رغبت و میل درونی نداشتن به مطامع و متعاهای دنیوی است به گونه‌ای که اگر همهٔ دنیا را به فرد بدهنند، ذوق‌زده و فرحتاک نشود و اگر تمام دنیا را از او بگیرند، غم‌زده و محزون نگردد.^۱ زهد دل از دنیا بریدن است نه دست از دنیا کشیدن. چه بسا کسی چیز زیادی از دنیا نداشته باشد، ولی با همهٔ وجود به همان اندکی که دارد وابسته باشد و نتواند از آن دل بکند یا از دست رفتن آن را تحمل کند. متقابلاً چه بسا شخصی دارایی دنیوی زیادی داشته باشد، اماً به آن دلبسته نبوده و به راحتی آن را انفاق نموده و از دست رفتنش را تحمل کند.

دوم این که نتیجهٔ زهد و قناعت و تسلیم و رضا به عطا‌ای الهی، انگیزهٔ کار و تلاش در امور دنیوی را از دست دادن و دست از تلاش و تکاپو کشیدن نیست؛ زیرا تنها انگیزه‌ای که می‌تواند شخص را به سعی و کوشش در امور دنیوی وادرد، رغبت به دنیا و حرص و زیاده‌طلبی و تن ندادن به سهم و قسمت مقدار شده‌ای و ناخرسنی از آن نیست، تا در نتیجهٔ زهد و قناعت و تسلیم و رضا، آن را از بین بیرند؛ بلکه قابل تصور است شخص در

1. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت 439

عین برخورداری از این کمالات روحی و معنوی، به خاطر این که می‌داند خداوند شخص کاهل و تنبیل و بی‌کار را دوست ندارد و از کسی که در عین توامندی، کَلّ و سربار دیگران می‌شود و با درخواست و تکلی از دیگران، آبروی خود را می‌بازد و تن به خواری می‌دهد، بیزار است و متقابلاً شخص فعال و پرتلاش و خلاق و مولّد را که با تلاش خود، عزّتمندانه، نیازهای خویش را تأمین می‌کند و زمینه اشتغال و تأمین نیاز دیگران را هم فراهم می‌آورد و از دسترنج خود برای رفع نیاز مستمندان نیز انفاق می‌کند، دوست دارد؛ صرفاً برای خشنودی معبد و محبوب خود، یعنی خداوند، دست به تلاش و تکاپو در امور دنیوی و شؤون اقتصادی و مادی بزند. همچنین قابل تصوّر است که شخص در عین علم و یقین به این که رزق و روزی او مقدّر و مقسوم است و روزی او و مقدار آن، همه به مشیّت الهی وابسته بوده و عطای خداوند است نه معلول زرنگی و تقلّای وی، صرفاً به خاطر رفع نیازها و تأمین حوایج خلق خدا از رهگذر کار و حرفة‌ای که در پیش می‌گیرد، به تلاش و تکاپو در جنبه‌های دنیوی بپردازد. بهترین شاهد بر این سخن وجود مقدس امیرالمؤمنین ⁷ است که دست‌های پینه بسته آن حضرت، از کار و تلاش ایشان در حفر چاهها و قنوات و غرس نهال‌ها و اشجار و کاشت و داشت و برداشت محصولات کشاورزی، و دیگر فعالیّت‌های مولّد اقتصادی حکایت می‌کرد. و این در حالی است که آن حضرت پس از به آب رسیدن آن چاهها و قنوات و به ثمر نشستن آن درختان و باغات و برداشت محصولات مزارع، آن‌ها را در راه تأمین معاش فقرا و نیازمندان وقف می‌کردند. پیامبر اکرم و ائمّه اطهار : برای پرورش معنوی اصحاب و یارانشان کجا به آن‌ها دستور دادند که دست از تلاش در امر معاش بکشند و بطلت و تنبیل را در پیش گیرند و به تکلی و گدایی از خلق روی آورند؟ آیا آن بزرگواران یارانشان را به کار و فعالیّت و کسب

حلال برای تأمین معیشت تشویق نمی‌کردند و کسب حلال را نه دهن عبادت و جهاد در راه خدا نمی‌شمردند؟¹ و از بی‌اعتنایی به تأمین معیشت عائله تحذیر نمی‌کردند؟² و فقر را خطرناک نمی‌شمردند؟³ و از تکدی نهی نمی‌کردند؟⁴ و آیا احادیث و روایات متعدد حاکی از نفی و نکوهش پیامبر اکرم و ائمه : نسبت به کسانی که چنین رویه‌هایی را به نام زهد و معنویت درپیش گرفته و ترویج می‌کردند، برای پی بردن به بطلان این راه و روش کافی نیست؟⁵

32- رهبانیت، گوشه‌نشینی و خلوت‌گزینی

برخی اشخاص که به ابعاد معنوی دین دل سپرده و به وصول به مدارج کمال روحی اشتیاق پیدا می‌کنند، با پیوستن به جمیعت‌های عرفانی، ارتباطات اجتماعی و خویشاوندی خود را قطع کرده به ازدواج بی‌رغبت شده، از تشکیل خانواده سرباز زده و در صورت داشتن زن و فرزند، به آنها بی‌مهری و بی‌توجهی کرده، از فعالیت‌های اجتماعی کنار کشیده، به بهداشت و نظافت و آراستگی خود بی‌اعتنای شده، تفریح و ورزش را کنار گذارده، از مطالعه و تحصیل دست می‌کشند و زندگی خود را منحصر به فکر، ذکر، چله‌نشینی، ریاضت و دیگر آیین‌های عبادی و عرفانی کرده و خود را در چهاردیواری خانقه محبوس می‌کنند.

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 103، ص 2_39.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 103، ص 13، ح 61 و 62.

3. مجلسی، بحار الانوار، ج 103، ص 20 ح 4 و ج 72، ص 39 ح 35 و ص 42 ح 45 و ص 46 ح 57 و ص 47 ح 58.

4. مجلسی، بحار الانوار، ج 103، ص 29 ح 25.

5. مجلسی، بحار الانوار، ج 232 ص 47 و ص 354_357 و ج 70، ص 113_130.

شیوه فوق همان رهبانیت است که از دیرباز در قالب دیرنشینی و صومعه‌نشینی و تارک دنیا شدن، در بین مسیحیان رایج بوده است و مسیحیان نیز آن را بدون این که خداوند مقرر نموده باشد، به قصد جلب رضایت الهی، خود ابداع کرده و به مسیحیت افروزند.^۱ رهبانیت از نظر اسلام مطرود و غیر قابل تأیید است.

عرفان حقيقی اسلام دمیدن روح معنویت و عبودیت در کالبد تمامی فعالیت‌های زندگی و تبدیل کردن همه آن‌ها به عبادت و تبدیل کردن تمامی عرصه‌های حضور انسان در زندگی، اعم از کارگاه، تجارتخانه، مزرعه، مدرسه، حزب، میدان جنگ و...، به معبد و عبادتگاه است؛ نه زندانی کردن خود در خانقاہ و مسجد و منحصر کردن زندگی به عبادت و ریاضت. و عارف راستین کسی است که عارفانه به کسب و کار، تحصیل و تفریح، برقراری ارتباطات خویشاوندی و دوستی و ایفای مسئولیت‌های فردی و اجتماعی می‌پردازد.

ارزش شخص از دید اسلام به این است که معنویت و پرهیزگاری را در شرایطی که در جامعه زندگی می‌کند و به تمامی شؤون زندگی دنیوی خود می‌پردازد، حفظ و مراعات کند و در حالی که دیگران در پی دنیاطلبی‌ها و لذت‌جویی‌ها و خودخواهی‌های خود هستند، خدا خواهانه و انسان دوستانه رفتار کند. رهبانیت و تارک دنیا شدن، هم ظلم به خویشن و هم موجب تضییع حق خانواده و بستگان و جامعه است و از رهگذر آن، تعالی و تکامل واقعی حاصل نمی‌شود. قرآن کریم در موضع متعدد، از محروم کردن خویش از نعمت‌های الهی نهی کرده^۲ و عبادات جمعی بسیاری

1. سوره حديث، آیه 27

2. سوره اعراف، آیه 32 و سوره مائدہ، آیه 87

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 191

چون حجّ و نمازهای جماعت و جمعه مقرر داشته و احکام اجتماعی زیادی در جنبه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، حقوقی و... که مستلزم زندگی فرد مسلمان در جامعه است، در بر دارد. پیامبر اکرم ۶ می‌فرمایند: لیس فی امتی رهبانیّة و لا سیاحة و لا زمّ: در امت من، رهبانیت و خانه به دوشی و بی‌سخنی وجود ندارد.^۱ و سه تن از اصحاب را که یکی خوابیدن در شب، دیگری غذا خوردن در طول روز، و سومی روابط زناشویی با همسر را بر خود حرام کرده بودند؛ نهی کرده و فرمودند: چه می‌شود که کسانی نعمت‌های پاک الهی را بر خود حرام می‌کنند؟! آگاه باشید که من در شب می‌خوابم و با همسرانم رابطه زناشویی دارم و روزها غذا می‌خورم، پس هر کس از شیوه من دوری جویید از من نیست.^۲ امیرالمؤمنین ۷ به عاصم بن زیاد که تارک دنیا شده بود، فرمودند: ای دشمن جان خود، شیطان گمراحت کرده است. آیا به همسر و فرزندانت رحم نمی‌کنی؟ آیا می‌پنداشی خداوند نعمت‌های پاک خود را بر تو حلال کرده و در عین حال دوست ندارد تو از آن‌ها استفاده کنی؟^۳ پیامبر اکرم ۶ به عثمان بن مظعون که پس از مرگ پسرش تارک دنیا شده و در گوشه‌ای از خانه‌اش دائمًا مشغول عبادت بود فرمودند: يا عثمان انَّ اللَّهَ تبارك و تعالى لم يكتب علينا الرِّهْبَانِيَّةُ. انَّمَا رهبانیّة امتی الجهاد فی سبیل الله: ای عثمان، خدای تبارک و تعالی رهبانیت را بر ما مقرر نداشته است. رهبانیت امت من جهاد در راه خدادست.^۴ و امام کاظم ۷ در پاسخ برادر خود که از ایشان پرسید، آیا خانه به دوشی و رهبانیت و تارک دنیا شدن و از

1. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 115.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 116.

3. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه 209.

4. مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 114.

خانه بیرون نرفتن جایز است؟ فرمودند: جایز نیست.¹ پاسخ‌های مستدل و محکمی که امام صادق **7** به سفیان ثوری صوفی و همراهانش، و امام رضا **7** به جمعی از صوفیان زمان خویش، که هر دو به جامهٔ فاخر امام خرده گرفته بودند، دادند، مردود و نادرست بودن رهباتیت را به خوبی آشکار می‌سازد.²

از سوی دیگر، یکسره به انجام عبادات و ریاضات پرداختن و فرصتی برای تمدید قوا و استراحت به خویش ندادن، موجب از دست رفتن طراوت و شادابی و ایجاد کسالت و خستگی و دل‌زدگی از عبادت می‌شود. عبادتی هم که شخص، به زور و اکراه و با کسالت و خستگی به آن می‌پردازد، سازنده و تعالی‌بخشنخواهد بود. مدرسهٔ آفرینش که هدف از ایجاد آن نیل به کمال و قرب الهی، و درس آن عبادت و بندگی است، زنگ تفریحی نیز برای بازی و تمدید قوا دارد که همان فعایت‌های دنیوی است که قرآن کریم در مورد آن تعبیر لعب و بازی را به کار برده است.³ محصلی که یکسره در کلاس درس است و از زنگ تفریح استفاده نمی‌کند، خسته و کسل و به درس بی‌رغبت شده و درنتیجه، فraigیری و رشد چندانی نیز نصیبیش نخواهد شد.

از دیگر سو، فشار آوردن زیاده از حلّ به خود، به گمان این که وصول به مقصد و حصول نتیجه را تسريع می‌بخشد، نه تنها زمان نیل به مقصد را کوتاه نمی‌سازد، که چه بسا موجب فرسایش غیر قابل تحمل توان جسمی و عصبی شخص شده و او را به موجودی بیمار و رنجور تبدیل می‌کند و

1. مجلسی، بحار الانوار، ج **70**، ص 119.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج **70**، ص 120 و 122.

3. سورهٔ انعام، آیه 32؛ سورهٔ عنکبوت، آیه 64؛ سورهٔ محمد، آیه 36 و سورهٔ حديد، آیه 20.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 193

امکان نیل به مقصود را برای همیشه از او سلب می‌کند و یا منجر به دل‌زدگی و بی‌رغبتی مفرط و در پی آن انزجار و زده شدن شخص می‌گردد و او را برای همیشه از طاعت و عبادت گریزان و فراری می‌کند.

33- درون‌گرایی افراطی و از دست دادن حسّاسیّت‌های اجتماعی

برخی از کسانی که به جریانات عرفانی و جمعیّت‌های صوفیه گرایش پیدا می‌کنند، به علت پی بردن به اهمیّت خودسازی و تعالی روح، و گرانقدّری دستاوردهایی که از این طریق عاید انسان می‌شود، به نوعی درون‌گرایی افراطی چار شده و حسّاسیّت خود را در زمینه مسائل اجتماعی از دست می‌دهند و نسبت به این که در جامعه چه می‌گذرد و چه کسی مظلوم و چه شخصی نیازمند است و چه مشکلات و فسادهایی در جامعه وجود دارد و برای احراق حق مظلومان و دفاع از آنها در برابر ظالم و برای رفع محرومیّت و تأمین نیازهای تهیّدستان و برای حل مشکلات و از بین بردن فسادها چه می‌توان کرد، بی‌اعتنایی می‌شوند و از جامعه می‌برند و خلوت و انزوا را در پیش می‌گیرند.

این نحو عمل به لحظه‌های متعددی مردود و نادرست است. اولًاً معنی زندگی عارفانه، خلوت‌گرینی و انزواطلبی و بی‌خبری و عدم احساس مسئولیّت درباره دیگران نیست. گرچه بخشی از راه تعالی و تقرّب به خدا، در خلوت و تنهایی طی می‌شود، اما بی‌شک بخش بزرگتری از آن، از متن جامعه می‌گذرد و از طریق خدمت به خلق، اعم از فرد و جامعه، طی می‌گردد. آیات و احادیثی که اجر و پاداش خدمت به خلق و گشودن گره از کار آنها و برآورده ساختن نیاز ایشان و مسرور و شادمان ساختن آنان را با اجر و پاداش عباداتی چون نماز و روزه و حجّ مقایسه کرده و اوّلی را

چندین برابر و حتی چندین هزار برابر دوسته‌اند، به خوبی از این حقیقت حکایت می‌کنند. همچنین آیات و احادیثی که بر دعوت به خیر و امر به معروف و نهی و مبارزة با منکر و تلاش و جهاد در راه اقامه قسط و مبارزه با کفر و بی‌دینی تأکید کرده و امر به معروف و نهی از منکر را برترین فریضه الهی شمرده و ترک آن را موجب تبعات تلخ و سنگین دنیوی و عقوبات‌های سخت و هولناک اخروی دانسته‌اند نیز، از مسئولیت‌های اجتماعی فرد مسلمان و مجاز نبودن بی‌تفاوتی و ترک آن‌ها حکایت دارند. و احادیثی از قبیل این که: هر کس صبح کند و به انجام امور مسلمین اهتمام نورزد مسلمان نیست؛^۱ یا این که: هر کس بشنود که شخصی ندا می‌دهد که ای مسلمانان به دادم برسید، و درخواست کمک وی را اجابت نکند مسلمان نیست؛^۲ از همان حقیقت حکایت می‌کنند.

ثانیاً سیره عملی پیامبر اکرم و اهل بیت مطهرش : به روشنی خبر می‌دهد که آن بزرگواران در زندگی خود به هیچ وجه گوشنهنشینی و بربیدن حساب خود از جامعه را روا نمی‌دانستند و در تمامی صحنه‌ها با نهایت صلابت و توانمندی، حضور داشته و نقش آفرینی می‌کردند. به عنوان نمونه، امیر المؤمنین علی در عین خلوت‌های عارفانه خود در شب‌های مدینه یا کوفه در دل نخلستان‌ها و دور از چشم دیگران، چون روز فرا می‌رسید، با زبان و کلامشان، خفتگان را از خواب غفلت و ناگاهی بیدار می‌کردند و با فریاد و نهیشان، بر پیکر ستمگران و مفسدان لرزه می‌افکردند و با بازوی توانمند و شمشیر برندۀ‌اشان، دین‌ستیزان و بیدادگران را در میدان جهاد درو می‌کردند و با قلب رئوف و دست‌های سرشار از خیرشان، دست افتادگان را

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۸

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۹

می‌گرفتند و به نیازمندان و محرومان مدد می‌رساندند و از ضعیفان و ستمدیدگان حمایت می‌کردند. کسی که در صدد است راه عرفان را پیوید، باید در زندگی، به مقتدای عارفان، یعنی امیرالمؤمنین ۷ تأسی کند.^۱

۱. در بین عارفان راستین معاصر که از آبشور ولايت اهل بيت : زلال معرفت نوشیده‌اند، چهره‌هایی به چشم می‌خورند که مظاهر بارز ظلم‌ستیزی در عین عرفان می‌باشند. از جمله این بزرگواران به شخصیت‌های والامقامی می‌توان اشاره کرد همچون آیت الله سید محمدسعید حبیبی که در برابر تجاوز نیروهای نظامی انگلستان به بصره، فرماندهی نیروهای مردمی را عهده‌دار شد و با نظامیان انگلیسی به نبرد پرداخت؛ آیت الله سید عبدالحسین لاری که در لارستان علیه خوانین قیام کرد و حکومت اسلامی تشکیل داد و سپس به مبارزه با قوام‌الملک در شیراز پرداخت و در پی آن، فرماندهی نیروهای مردمی در مقابله با تهاجم نیروهای نظامی انگلستان به بنادر جنوب را عهده‌دار شد و در جنگ جهانی دوم، در بوشهر علیه نیروهای انگلیسی حکم جهاد صادر کرد؛ آیت الله شیخ محمد باقر بهاری همدانی که در برابر استعمار روسیه ایستاد و حکم تحريم اجناس روسی و حکم جهاد علیه نیروهای روسیه را صادر کرد و در پی آن، با تلگراف‌هایی که به رؤسای کشورهای اسلامی و نیز شخصیت‌های علمی و دینی ممالک اسلامی زد و خطر تهاجم روسیه به ایران را به آنان گوشزد نمود، از تهاجم روسیه جلوگیری کرد؛ و سید جمال‌الدین اسدآبادی که مبارزات وی در ایران و دیگر ممالک اسلامی علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی نیاز به تشریح ندارد. تمامی این بزرگواران از معرفت آموختگان محضر عارف بی‌نظیر، آیت الحق و العرفان آخوند ملا حسینقلی همدانی بوده‌اند. همچنین از جمله عارفان انقلابی معاصر به شخصیت‌های عظیم‌القدر دیگری می‌توان اشاره کرد همچون آیت الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی که مخالفت و مبارزات وی با استبداد داخلی و مظاهر تمدن غربی در عصر رضاخان مشهور است و نیز به حضرت امام روح‌الله موسوی خمینی که بزرگترین نهضت ضد استبدادی و ضد استعماری جهان اسلام را پایه‌گذاری و انقلاب اسلامی را رهبری کرد و علی‌رغم همه دشمنی‌ها و کارشکنی‌های دشمنان خارجی و ایادی داخلی آنان، نظام جمهوری اسلامی را برپا و مستقر ساخت.

ثالثاً از منظر اسلام، همان طور که ظلم و ستمگری مردود است، انتظام و ستمپذیری نیز منفور و مطرود است. کسی که در برابر ستمگران، سکوت و بیتفاوتی را پیشه می‌کند و زبان به اعتراض نمی‌گشاید و گام در راه مقابله نمی‌گذارد و با سکوت و بیتفاوتی و تمکین، به ستمگران جرأت می‌بخشد که بی‌مهابا به ستمگری بپردازند، زمینه‌ساز ستم و شریک جرم ستمگران به شمار آمده و در کیفرهای الهی نیز با ستمگران شریک است. به عنوان مثال، در متن زیارت عاشورا، زائر با عبارت: **لعن الله المهدّين لهم بالتمكّين من قتالكم**: لعن و نفرین الهی بر کسانی باد که با تمکین در برابر کشتار شما (امام حسین و یارانش) زمینه را برای وقوع چنین جنایتی فراهم ساختند؛¹ کسانی را که به جای یاری امام حسین **۷** در کربلا، مشغول سعی و طواف در مکه یا ذکر و عبادت در مسجد بوده و تماشاجی منفعل و بی‌حیّت بیدادگری‌های یزیدیان بودند، همانند همپایه مسیبان و مباشران این جنایت عظیم، لعن و نفرین می‌کند. خود امام حسین **۷** نیز در سخنی که از رسول اکرم **۶** نقل می‌کنند، می‌فرمایند: کسی که فرمانروای ستمگر، بی‌دین و گناهپیشه‌ای را بییند و بر سر غیرت نیامده و در صدد تغییر وی بر زیاید، حق است بر خدا که آن تماشاجی بیتفاوت را در همان جایگاه دوزخی وارد سازد که آن فرمانروا را در آن جای می‌دهد.² درنتیجه نمی‌توان به گمان طی طریق در جهت نیل به قرب و رضایت الهی، راه بیتفاوتی نسبت به مسائل اجتماعی و انسوا در کنج خلوت عبادت و ریاضت را در پیش گرفت.

رابعاً گر چه اشخاص ابتدا تحت عنوان تصوّف و باطنی‌گری، راه بیتفاوتی در برابر مسائل سیاسی و اجتماعی را در پیش می‌گیرند، لکن غالباً

1. محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 44، ص 382

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 197

به تدریج کارشان به جائی می‌کشد که بر چهره ظالمان و مفسدان لبخند می‌زنند و عملکردهای پلید آن‌ها را توجیه می‌کنند و برخی از آن‌ها نهایتاً چاکری و آستان بوسی و فرمانبری طواغیت را پیشه می‌کنند و حتی بعضًا کارشان به کارگزاری بیگانگان و عضویت در سازمان‌های ماسونی کشیده شده و رسمًا در خدمت استبداد و استعمار قرار می‌گیرند. تاریخ معاصر کشورهای اسلامی چنین سرانجامی را برای برخی صوفی مسلکان و حتی بعضی قطب‌های صوفیان، نشان می‌دهد. تعالی روح و تقرّب الی الله و لقاء و وصال حضرت حق کجا و دریوزگی و نوکری حکام جور و کارگزاری و جاسوسی بیگانگان کجا؟!

34- سکولاریسم و عرفان

گروهی از کسانی که به عرفان علاقمندند و در محافل و مجالس عرفانی شرکت می‌کنند، به نوعی سکولاریسم و حیطه‌بندی زندگی به ساحت‌های جدا از یکدیگر قائل‌اند. بدین ترتیب که دو حیطه کاملاً مجزاً و با کمترین تأثیرگذاری بر یکدیگر؛ برای زندگی خود تعریف کرده‌اند که یکی امور دنیوی و مادی و دیگری امور اخروی و معنوی است. درنتیجه، در عین این که دین و عرفان را امری مهم و جایی تلقی می‌کنند و جایگاه ویژه‌ای برای آن قائل‌اند که به هیچ وجه قابل حذف نیست و امور مادی و دنیوی نمی‌توانند جایگزین آن شوند، اما در نظر آن‌ها دین و عرفان به سایر عرصه‌های زندگی، کاری ندارد. بر این اساس برخلاف گروهی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد که خود را در خانقه و مسجد زندانی می‌کنند و زندگی را به ذکر و فکر و چله‌نشینی و ریاضت محدود می‌سازند، اینان دین و عرفان را در خانقه و مسجد زندانی می‌کنند و اجازه ورود به سایر عرصه‌های

زندگی به آن نمی‌دهند؛ درنتیجه بیرون از خانقاہ و مسجد، مشی مادی و دنیاگرا و خالی از فضیلت و معنویت و مشحون از حرص و تقلّاً برای کسب ثروت، قدرت و نبل به لذت و شهرت دارند. در این مورد توجه به نکاتی ضروری به نظر می‌رسد.

نخست این که دین و معنویت در زندگی انسان به مثابه روح در پیکر بشر است. گرچه در بدن انسان حوزه‌هایی با کارکردهای ویژه و متمایز و با تأثیر و تأثیر متقابل وجود دارد. مثلاً چشم وظيفة دیدن، گوش وظيفة شنیدن و زبان وظيفة گفتن و دیگر اعضاء هر کدام وظيفة خاص خود را بر عهده دارند و در عین تخصصی و مجزاً بودن حوزه‌های کارکرد هریک، بر یکدیگر تأثیر گذارده و تأثیر می‌پذیرند. اما روح و جان انسان چیزی نیست که همانند یک عضو، حوزهٔ جداگانه‌ای در کنار سایر اعضاء داشته باشد. زنده بودن و کار کردن تمامی اعضاء و جوارح انسان وابسته به روح است. روح همان‌قدر در دیدن چشم حضور دارد که در شنیدن گوش، و به همان میزان در بوییدن بینی نقش دارد که در چشیدن زبان. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان بین روح و اعضای بدن، به حیطه‌بندی و تفکیک حوزه‌ها قائل شد. به همین ترتیب حیطه‌بندی تخصصی نهادهای متکفل شؤون اقتصادی، سیاسی، حقوقی، نظامی و... در جامعه، یا تقسیم بندی وقت در زندگی فرد به اوقات مجزایی که به کارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... اختصاص داشته باشد، امکان‌پذیر و لازم است؛ اما دین و معنویت چیزی نیست که بتوان در عرصه جامعه یا زندگی فرد، حیطه‌ای مجزاً و تخصصی در کنار سایر حیطه‌ها برای آن قائل شد و حساب آن را از سایر حوزه‌ها جدا کرد. دین، چه به معنای روحيات معنوی، چه به مفهوم تقييدات اخلاقی، و چه به عنوان قواعد و ضوابط عملی و فقهی، همچون روح در پیکر انسان، در تمامی شؤون و بخش‌های حیات و سازمان جامعه و اوقات و فعالیت‌های زندگی فرد حضور

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 199

داشته و نقش‌آفرین و هدایت کننده است. بنابراین انسان‌هایی که به راستی به دین و معنویت گرایش و ایمان دارند، چه در عرصه‌های اجتماعی، همچون اقتصاد و سیاست، و چه در عرصه‌های زندگی شخصی، همچون کار و تفریح، معنویت‌گرا، مقید به اخلاقیات و پایبند به احکام و ضوابط شرعی می‌باشند.

دوّم این که حیطه‌بندی بین امور دنیوی و امور اخروی، ناشی از تصویر سطحی از مفهوم دنیا و آخرت است. دقت در آیات قرآن کریم و احادیث معصومین : درک عمیق‌تر و صحیح‌تری از مفهوم دنیا و آخرت به دست می‌دهد و کشف‌های اصیل عرفانی نیز به همان نتیجه متوجه می‌شود. برخلاف آنچه عوام می‌پنداشند، دنیا و بزرخ و قیامت، سه عرصهٔ مجزاً و سه وادی منفک از یکدیگر نیستند که در امتداد زمان، یکی پس از دیگری قرار داشته باشند. بلکه عالم همچون آدم، واقعیتی چند لایه است. همان طور که انسان همزمان و توأمان، دارای بدن، روان و روح است؛ جهان خلقت نیز همزمان و توأمان، دارای دنیا، بزرخ و قیامت است. ظاهر انسان، بدن، و ظاهر جهان، طبیعت یا دنیا است. اما باطن بدن انسان، روان، و باطن روان او، روح است. به همین ترتیب، باطن عالم طبیعت یا دنیا، بزرخ، و باطن بزرخ، قیامت است. بزرخ و قیامت، عوالمی نیستند که بعداً به وجود بیایند، بلکه به موازات طبیعت یا دنیا، وجود دارند. در طول تاریخ حیات بشر، هر انسانی که از دنیا رفته، وارد عالم بزرخ شده است. یکی از شواهد وجود قیامت نیز این است که به موجب احادیث معراج، پیامبر اکرم ۶ در سفر معراج، به بهشت و دوزخ وارد شدند و وقایع آن را مشاهده کردند.

این که برخی آیات و احادیث، آخرت را فردا تعبیر کرده و بعد از فوت دانسته‌اند، به این خاطر است که حواسِ باطنی انسان که قادر است باطن عالم را مشاهده و درک کند، در اغلب اشخاص تا پیش از فوت آن‌ها راکد و

غیر فعال است و پس از فوت، آن حواس بیدار و فعال می‌شوند و شخص قادر به مشاهده و درک آخرت که همان باطن عالم است، می‌گردد. البته همان‌طور که در فصل اول کتاب گفته شد، اولیای الهی، قبل از فوت، با نیل به موت و یقین، قادر به درک و مشاهده باطن عالم می‌باشند.^۱

اکنون باید دانست که همان‌طور که بدن، روان و روح در انسان از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند و کاری که انسان به وسیله بدن خود انجام می‌دهد، به صورت روحیات و خلقیاتی در روان او نمودار شده و در قالب عقاید و باورهایی در قلب و روح او پدیدار می‌گردد؛ امور دنیوی نیز در باطن عالم، یعنی برزخ و قیامت، به صورت‌های متناسب با آن عوالم نمودار می‌شوند. بنابراین هر عمل، خلق، روحیه، اندیشه و عقیده‌ای که انسان در دنیا اختیار کند، صورت‌های برزخی و قیامتی متناسب با آن نیز برای او وجود خواهد داشت. درنتیجه کسی که طالب سعادت اخروی و نعمت و راحت برزخی و قیامتی است، باید عقاید و افکار، روحیات و اخلاق، و رفتار و کرداری را در دنیا اختیار کرده و دربیش گیرد، که باطن و ملکوت آن‌ها، سعادت و نعمت و راحت برزخی و قیامتی باشد.

بر اساس آنچه گفته شد، حیطه‌بندی و مجرزاً سازی امور دنیوی و اخروی امکان‌پذیر نیست و هیچ یک از فعالیت‌های فردی و اجتماعی انسان در دنیا، فاقد تأثیرات اخروی نمی‌باشد. این گونه نیست که فقط عبادت، ریاضت، فکر، ذکر و چله نشینی، آثار اخروی داشته و کارهای بیرون از خانقاہ و مسجد، فقط امور دنیوی بوده و آثار آن منحصر به دنیا باشند. بنابراین عارفان راستین، تمامی عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی‌شان،

1. ن.ک. به: مهدی طیب، مدیریت اسلامی، ص 15-20.

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 201

عرصهٔ عشق و عبودیت و عرفان است و روح مسجد و معبد را به همهٔ صحنه‌های زندگی فردی و اجتماعی خود حاکم ساخته‌اند.^۱

35. کمک به نیازمندان و مقابله با ظالمان، فضولی و مداخله در کار خداست.

برخی صوفی‌سلکان در توجیه بی‌تفاوتوی خود نسبت به فقر و نیازمندان و درعین برخورداری و توانمندی، کمک نکردن به آنان، و نیز در توجیه بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتوی خود در برابر گرفتاری ستمدیدگان در چنگ ظالمان، درعین توانایی و قدرت، ابراز می‌دارند که چون همهٔ کارها به دست خداست، شخصی که فقیر و نیازمند است را خدا فقیر و نیازمند کرده و قطعاً این فقر و تهییدستی به مصلحت او بوده که خداوند او را بدان مبتلا ساخته است و الاَّ نه خزانهٔ خدا خالی شده و نه خداوند چهار بخل شده است که به او ندهد. پس هر گونه اقدام در جهت رفع فقر و نیازمندی وی و هر انفاق و احسانی به او، نوعی مداخله و فضولی در کار خدا کردن و به گونه‌ای خود را غنی‌تر یا دلسوزتر و سخاوتمندتر از خدا پنداشتن است. به همین نحو شخص ظالم را نیز خدا قدرت و تمکین بخشیده و بر دیگران مسلط ساخته است و قطعاً مصلحتی در این امر بوده و الاَّ خدا به اشاره‌ای می‌تواند او را نابود کند. پس هر گونه اقدام در جهت کوتاه کردن دست آن ظالم، نوعی مداخله و فضولی در کار خداست.

توجیهات فوق به لحظه‌های گوناگون خطأ و غیر موجه است. نخست این که چنین بی‌عملی توأم با موحدنمایی و تظاهر به تسليم در برابر مقدرات الهی را خداوند به کافران نسبت می‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید: و اذا

قیل لهم انقوا ممّا رزقکم الله، قال الّذین کفروا للّذین آمنوا أطعم من لو يشاء الله اطعمه؟ ان انتم الاّ في ضلال مبين: هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شود از آنچه خدا روزیان ساخته انفاق کنید، کسانی که کافر شدند به آنان که ایمان آورند می‌گویند: آیا کسی را اطعم کنیم که اگر خدا می‌خواست (اطعام شود) خودش او را اطعم می‌کرد؟ شما جز در گمراهی آشکار نیستید.^۱

دوم این که معلوم نیست این توحید و تسلیم چرا فقط در مورد دیگران ظهور می‌یابد؛ اما هنگامی که خود آنان به فقر و نیازمندی مبتلا می‌شوند و یا به ظلم ستمگری دچار می‌گردند، فریاد و فغانشان بلند می‌شود و برای رفع نیاز و گرفتاری خود به هر آشنا و بیگانه‌ای متوجه می‌شوند و از همه چشم یاری و کمک دارند.

سوّم این که همان خدایی که تهییدستی را برای نیازمندان و گرفتاری را برای ستمدیدگان پیش آورده است، به دیگران نیز امر کرده که به کمک نیازمندان و ستمدیدگان بستتابند. این چه توحید و تسلیمی است که شخص را به بی‌اعتنایی و سرکشی از فرمان خدا وا می‌دارد؟

چهارم این که گر چه حوادث و شرایطی که برای انسان‌ها پیش می‌آید کار خود خداست و خداوند نیز براساس مصلحت، حوادث و شرایط را برای اشخاص مقدّر می‌سازد و لذا هر کس باید آنچه را خدا در زندگی اش پیش آورده، با روح تسلیم و رضا پذیرا شود و به خاطر حوادث و شرایط تلح و دشوار زندگی اش دچار اندوه و حسرت و یأس و افسردگی نشود؛ اما این بدان معنی نیست که در برابر آن حوادث و شرایط بی‌عملی اختیار کند؛ بلکه حوادث و شرایط مزبور به مثابه داروی شفابخش تلح مزه‌ای است که گرچه به خاطر تأثیر شفابخشی که دارد، شخص بیماری که تنها راه نجات

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 203

خود از مرگ و بیماری را در استفاده از آن می‌داند، با خشنودی از آن استقبال می‌کند و طعم تلخ آن سبب نمی‌شود که به دارو پشت کند یا از استفاده از آن متأسف و افسرده شود؛ اما صرف خشنودی و پذیرش، برای نیل به سلامت و بهبودی کفایت نمی‌کند؛ بلکه بیمار می‌باشد طبق دستورالعمل موجود در نسخهٔ پزشک، داروی مزبور را مصرف کند تا آثار شفابخش دارو در وی ظاهر شود. شخصی هم که دچار فقر و یا مبتلا به ظالمی شده است، گرچه پیش آمدن شرایط مزبور را کار خدا و به مصلحت خود می‌داند و لذا بدون تلخکامی و نارضایی و یأس و افسردگی، واقعیت مزبور را پذیرا می‌شود؛ اما این را نیز می‌داند که مصالح نهفته در آنچه خدا برای وی پیش آورده است وقتی ظاهر شده و به او می‌رسد که خود او طبق دستورالعملی که خداوند در کتاب آسمانی، در مورد نحوهٔ مواجه شدن و رفتار کردن در چنان موقعیتی مقرر داشته، عمل کند. به همین ترتیب شخصی هم که در برابر صحنهٔ فقر و نیازمندی یا رنج و ستمدیدگی دیگران قرار می‌گیرد، گرچه مواجه شدن خود با چنین صحنه‌ای را کار خدا و مبتنی بر مصلحت می‌داند؛ اما توجه دارد که ظاهر شدن مصالح نهفته در این واقعه و بهره‌مند شدن خود وی از مصالح مزبور، منوط به این است که طبق دستورالعملی که خداوند برای کسانی که شاهد فقر و نیازمندی یا رنج و ستمدیدگی دیگران می‌باشند مقرر داشته، عمل کند.^۱

1. به موجب احادیث، مصلحت اصلی که در حوادث و موقعیت‌هایی که خداوند برای هر کس پیش می‌آورد نهفته است و در پی به گوارایی و با رضامندی پذیرا شدن حوادث و موقعیت‌ها از یک سو، و با طوع و رغبت، مطابق دستورات الهی رفتار کردن در برابر حوادث و موقعیت‌ها از سوی دیگر، مصلحت مزبور ظاهر شده و به انسان می‌رسد، همان تطهیر و تعالی روح انسان و رفع حجب ظلمانی و نورانی و نیل به مدارج کمال ربانی است (مجلسی، بحار الانوار، ج 71، ص 151).

دستورالعمل خداوند برای شخص نیازمند و تهیدست، حفظ سلامت ایمان خود و نیالودن خویش به مال حرام و حفظ عزّت نفس خود و نریختن شخصیت خویش به زیر پای ثروتمندان و کمر همت بستن و با کار و تلاش اقتصادی سازنده، خود را از فقر و نیازمندی بیرون آوردن است. دستورالعمل خداوند برای شخصی که شاهد فقر و نیازمندی دیگران است، همدردی و احسان و اتفاق و ایثار در حق آنان در جهت کاستن و برطرف نمودن نیاز و فقر ایشان است.

دستورالعمل خداوند برای شخص مبتلا به ظلم ستمگران، تسليمنایپذیری و سکوت نکردن و مقاومت و ایستادگی و مبارزه کردن در برابر ستمگران است. دستورالعمل خداوند برای شخصی که شاهد صحنه ظلم کردن ظالمان به ستمدیدگان است، بیاعتنایی و بیتفاوتی اختیار نکردن و به یاری ستمدیدگان و به مبارزه با ستم و ستمگران پرداختن است، بنابراین هیچ توجیه قابل قبولی برای تماشاچی بیتفاوت و بیعمل صحنه فقر و مظلومیت دیگران بودن وجود ندارد.

36- صوفی نمائی و عرفان‌مآبی

برخی از کسانی که در محافل صوفیان و مجتمع عارفان حضور می‌یابند اشخاصی هستند که به عرفان و تصوف به عنوان امری تفتّنی و مشغولیتی دلپذیر و دوست داشتنی برای اوقات فراغت از کارهای دنیوی و مادی می‌نگرند. اینان از حقیقت اندیشه‌ها و روحیات، حالات و مقامات، و رفتار و کردار عارفان بی‌بهزاد و زندگیشان کوچکترین تأثیری از معنویت و عرفان پذیرفته است و در عرصه دنیاپرستی و زراندوزی، لذت‌پرستی و شهوترانی، و حقّکشی و بی‌رحمی، پیشتاز بوده و گوی سبقت را از دیگران ریوده‌اند؛

لغزش‌های نظری و عملی در سلوک □ 205

لکن با اداهای عارفانه درآوردن و عبارات و اصطلاحات و جملات و اشعار عرفانی بر زبان راندن، خود را به عارفان شبیه می‌سازند و چه بسا خویش را اهل عرفان بشمار آورند.

عرفان‌گرائی این گروه شکل فانتزی دارد و در عین دنیاطلبی و گناه‌پیشگی، و عدم پروای از هیچ حرام و ظلم و فسق و معصیتی در عرصه زندگی خود، به عنوان یک تفریح معنوی و تفتن روحی و زمینه‌ای برای تخلیه روانی و ارضاء کاذب نیاز روحی خویش به دین و معنویت، ساعاتی را در طول هفته یا ماه، به حضور در خانقاہها و جلسات صوفیانه اختصاص داده و به اصطلاح از فضای روحانی و مراسم عرفانی آن لذت برد، متمعن می‌گرددند. اما پس از ترک جلسه و ورود به فضای واقعی زندگی خود، تا بار دیگری که مجدداً در آن جلسه حضور یابند، معنویت و دین و عرفان و خدا و اولیای خدا را به فراموشی سپرده و همان روال دنیاپرستانه و معصیت‌آلود زندگی خویش را پی می‌گیرند. جالب است که در همان ساعات حضور در محافل و جلسات صوفیانه و عرفانی هم صرفاً به جنبه‌های شیرین و شاعرانه و احساسی دین و عرفان توجه کرده و می‌پردازند و به طاعت و عبادت، ورع و تقوی، و حجاب و عفاف، عنایتی نداشته و رغبت و اقبالی نشان نمی‌دهند. مبرأً بودن ساحت دین و عرفان و معنویت از چنین بازی‌های نابخردانه‌ای، نیاز به توضیح ندارد و کسانی که چنین رویه‌ای درپیش گرفته‌اند باید بدانند که این گونه عرفان‌گرائی، هیچ ثمر و فایده واقعی و ماندگاری برای آن‌ها نخواهد داشت و اندکی از بار گناهان ایشان نمی‌کاهد و به رشد و تعالی آن‌ها منجر نمی‌شود.

سَرْ حَقَّ 206 □

سخن پایانی

پس از آنچه در قالب سه بخش کتاب مطرح شد. اکنون با قاطعیت می‌توان داوری نمود که عرفان اسلامی و شیعی، نه امری عارضی و وارداتی به حوزه اسلام و تشیع، که واقعیتی جوشیده از متن اسلام و تشیع و برخاسته از سیره پیامبر اسلام و اهل بیت پاکش : می‌باشد و بین عرفان اصیل و اسلام و تشیع راستین، نمی‌توان انفکاک و جدایی قائل شد.

این که به نام تصوف و عرفان، بعضًا عقاید و اعمال نادرست و نکوهیده‌ای پذیرفته و ترویج شده است، به هیچ وجه موجب بطلان عرفان ناب شیعی نمی‌باشد؛ چرا که هیچ آیین و مرام حقیقی وجود ندارد که گروهی تحت لوای همان آیین و مرام، عقاید باطل و رفتارهای ناروایی که هیچ ساختی و سازگاری با روح و حقیقت آن آیین و مرام ندارد، اختیار نکرده باشند. تحت نام اسلام، چه مذاهب باطلی و زیر نام تشیع، چه گروههای منحرفی پدید آمده و وجود داشته‌اند. اما بی‌شک این مذاهب و گروهها موجب بطلان اسلام راستین و تشیع اصیل نخواهند بود. برهمین اساس عقاید و افکار و روش‌ها و رفتار نادرست و باطلی که تحت نام تصوف و عرفان پدید آمده و وجود داشته‌اند، که در بخش سوم کتاب به برخی از آن‌ها اشاره شد، موجب بطلان عرفان زلال و اصیل اسلامی و شیعی نخواهد بود.

از منظر عارفان دست پروردۀ مکتب اهل بیت : معیار قاطع حقانیت در معارف الهی، آیات وحی و بیانات معصومین : و مسلمات عقلی است. در آیات قرآن و خطب و احادیث معصومین : معارف توحیدی به شیواترین، عمیق‌ترین و لطیف‌ترین نحو تبیین شده است. و اندیشه‌هایی از قبیل همه خدایی، تشبیه، حلول و اتحاد، به صراحةً نفی و طرد گردیده

است. دقیق‌ترین و پاک‌ترین دستورالعمل‌های سلوکی نیز در قالب آیات و احادیث و سیره عملی معصومین : تعیین و تبیین شده است. سالکان حقیقی طریق عرفان باید درس‌آموز و پیرو مکتب پیامبر و اهل بیت بزرگوارش : باشند؛ زیرا که به تعبیر رسای امام هادی ۷: من اراد الله بدأ بکم و من وحّده قبل عنکم و من قصده توجّه بکم ...بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا: هر کس اراده قرب و وصال الهی نمود از شما اهل بیت آغاز کرد و هر کس به مرتبه توحید نایل شد آن را از شما پذیرفت و آن کس که خدا را مقصد و مقصود خویش اختیار کرد به شما روی آورد ... خداوند با دوستی و ولایت شما معارف دین ما را به ما آموخت.^۱ در منظر عارفان راستین معیار پی بردن به درستی مکاشفات و مشاهدات باطنی و ملاک تصدیق و پیروی از مریّان معنوی، ظاهر قرآن و سنت معصومین : است. نه الهمات و مکاشفات متضاد با ظاهر قرآن و سنت پذیرفتی و حجّت است و نه سخنان و رفتارهای هیچ پیر و مرادی در صورت عدم سازگاری با ظاهر قرآن و سنت و سیره معصومین : پذیرفتی و قابل اتباع می‌باشد. عارفان حقیقی به موجب این سخن پیامبر اکرم ۶ که: علیٰ مع الحق و الحق مع علیٰ یدور معه حیث ما دار: علیٰ با حق و حق با علی است. همانجا و به همان سو که علی می‌گردد، حق همراه او می‌گردد؛^۲ در شریعت و طریقت و حقیقت، امام و قادوه و مقتدای خویش را امیرالمؤمنین ۷ دانسته و در خلوت عبادت و در عرصه سیاست، در میدان کار و تلاش اقتصادی و در وادی کسب علم و معرفت، و در حوزه مسائل فردی و در قلمرو مسائل خانوادگی و در حیطه مسؤولیّت‌های اجتماعی، و در یک کلام، در همه امور ظاهری و باطنی،

1. محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

2. مجلسی، بحار الانوار، ج 28، ص 368.

سخن پایانی □ 209

نظری و عملی، فردی و اجتماعی، و دنیوی و اخروی خود، به آن بزرگوار تأسی نموده و از آن حضرت الگو می‌گیرند. در نظر عارفان راستین، عبد به همان میزان به کمال راه یافته است که وجودش نمود و نمادی از اهل بیت : باشد.

عقاید نادرست و انحرافی و عملکردهای ناصحیح و ناروایی که گریبانگیر برخی افراد و گروهها که نام عارف و صوفی بر خود نهاده‌اند می‌باشد، معلول جهل و نادانی، یا ناشی از برداشت‌ها و نتیجه‌گیری‌های نظری و عملی ناصحیح از مطالب و مقدمات درست، و یا زاییده دنیاطلبی و تزویر داعیه‌داران دروغین عرفان است و راه مصونیت از آن، پناه بردن و درآویختن و تکیه زدن به حبل متین و رکن وثیق ولایت اهل بیت : صدق و اخلاص در سلوک، و کسب معرفت و علم در محضر دست پروردگان شایسته مکتب پیامبر و امامان : می‌باشد.

امید که خدای متعال به برکت پیامبر اکرم و اهل بیت پاکش : توفیق سلوک مبتنی بر صدق و اخلاص، و علم و آگاهی را در طریق عرفان راستین، به نگارنده این سطور و شما خواننده گرامی و همه طالبان و تشیگان وادی عرفان نصیب فرماید و همگان را از شراب طهور عرفان اهل بیت : سیراب نماید.

ضمائن

نمايۀ آيات قرآن کريم

نمايۀ احاديث و روایات

نمايۀ کتب

فهرست تفصیلی مطالب

نماية آيات قرآن كريم

28	قل هو الله اَحَد	145	اَفْرَأَيْتُم مَا تَحْرِثُونَ، وَإِنْتُمْ تَزَرَّعُونَه
36	كذلك نرى ابراهيم ملوكوت	173	اَنَّ اُولَئِئِهِ الْاَمْتَقِنُونَ
163	لمن الملك يوم الله	133	اَنْ يَتَبَعُونَ الْاَظْنَانَ وَمَا تَهْوِي
37	لهم قلوب لا يفقرون بها	36	اَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مُلْكُوتِ
42	لو تعلمو علم اليقين	186	بِلْ يَرِيدُ الْاِنْسَانُ لِيَفْجُرَ اِمَامَهُ
42	ليكونون من الموقنين	35	تَبَارَكَ الَّذِي بَيْدَهُ الْمَلَكُ
129	ما اصابك من حسنة فمن	172	تَلَكَ حَدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْنَدُوهَا
202	و اذا قيل لهم انفقوا مما	172	تَلَكَ حَدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ
41	و اعبد ربك حتى يأتيك	172	تَلَكَ حَدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَطْعَمُ اللَّهَ
39	و جاءت سكرت الموت	131	شَمَّ جَعْلَنَكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْاَمْرِ
104	و في الارض آيات	154 و 140	ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا
21	وَالَّذِينَ آمَنُوا اشَدَّ حَبَّاً لِّهُ	104	سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ
88	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا	37	فَانَّهَا لَا تَعْمَلُ الْاِبْصَارَ وَ
137	و ما فعلته عن امرى	129	فَتَبَارَكَ اللَّهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
28	و هو عليم بذات الصدور	35	فَسَبَحَانَ الَّذِي بَيْدَهُ مُلْكُوتُ
38 و 35	يعلمون ظاهراً من العبيوة	170 و 88	فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ
166	يقولون نؤمن بعض و نكفر	145	قَاتَلُوهُمْ يَعْذِذُهُمُ اللَّهُ بِاِبْدِيْكُمْ
123	يُكْوِي اَكْرَبَ رَاسْتِي خَدَا رَا	151	قَلَ اعْمَلُوا فَسِيرِيَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ
123.....	هر آینه در وجود و	119	قَلْ اَنْ كَتَمْتُ تَحْبَيْنَ اللَّهَ
			قَلْ بَنْضُلَ اللَّهُ وَرَحْمَتَهُ

نماية احاديث و روایات

الله عز و جل لا ينظر الى صوركم	141	أرج الله رجاء لا يجرئك على معاصيه	160
ان الله لا ينظر الى اجسامكم	141	الا ان للعبد اربع اعين، عينان	36
ان الله لا ينظر الى صوركم و	141	احب الاخوان على قدر التقوى	155
ان الله يغار و المؤمن يغار.....	171	احبونا حب الاسلام، فما زال	166
ان اولئك الله هم الذين	40	اذا طاب قلب المرء طاب جسده	136
ان حديثنا صعب مستصعب	23	اذا لم يغر الرجل فهو	171
ان حديثنا صعب مستصعب خشن	26	اسألك حبك و حب من يحبك	20
ان حديثنا صعب مستصعب لا يتحمله الا		استح gioوا من الله حق الحياة	159
صدور	25	افضل الناس من عشق العبادة	17
ان حديثنا صعب مستصعب لا يتحمله الا		اللهم ارنى الاشياء كما هي	47
ملوك	24	اللهم اتى اسئلتك ان تملأ قلبي	20
ان حديثنا صعب مستصعب لا يتحمله الا		الهي ماعبدتك خوفا من	15 و 157
ثلاث	24	الهي هب لى كمال الانقطاع	30
ان رسول الله صلى بالناس الصبح	42	اما في القيمة فلكلم الجنة	169
ان شفاعتنا لاتزال مستخفا	169	ان الاحتاجاب عن الخلق لكرته	40
ان عيسى عليه السلام من بثلاثة	19	ان الله اوحي الى داود عليه السلام	150
ان قوما عبدوا الله رغبة فتاك	15	ان الله تبارك و تعالى اذا اراد	37
ان لا يفقدك الله حيث امرك	173	ان الله تعالى غيور و يحب الغيرة	171
ان للقرآن ظهرا و بطنا	23	ان الله عز و جل ادب نبيه	21
انا معاشر الانبياء امرنا ان	29.	ان الله عز و جل علم انه	28

فما عرفت قلوبكم فخذوه و 25	انت كما اثنيت على نفسك 129
فهمـ و الجنةـ كمن قد رآها فهمـ 43	انك لا تحتجب عن خلقك 40
القلب السـليم الذى يلقى ربه 18	انه ليس عند احد من الناس 90
القلب المجتمع 24	انه ليس من عبد مؤمن الا 160
قوم عبدوا الله حـباً فنـلك 17	اياك ان تنصب رجالـ دون 109
كتاب الله عزـ و جـلـ على اربـعـة 23	ايـاكم ان تعملـوا عمـلاً بـعيـرونـا 166
كذـبـ من زـعمـ انهـ من 89	الايمـانـ ان يطـاعـ اللهـ فلاـ يـعـصـي 135
كلـناـ قـائـمـ باـمـرـ الله 102	الايمـانـ عملـ كـله 134
لاـ ايـمانـ لـمـنـ لاـ حـيـاءـ لـه 159	الايمـانـ لاـ يـكونـ الاـ بـعـمل 150
لاـ تـبـاعـدـنـىـ مـنـكـ يـاـ نـعـيـمىـ و 19	الايمـانـ ماـ اسـتـقـرـ فيـ القـلـب 135
لاـ تـدـعـوـاـ الـعـلـمـ الصـالـحـ و 152	التـائـبـ مـنـ الذـنـبـ كـمـنـ لاـ ذـنـبـ لـه 153
لاـ مـصـيـبةـ كـاسـتـهـانـكـ بـالـذـنـب 184	تهـوـيـنـ الذـنـبـ اـعـظـمـ مـنـ رـكـوبـه 185
لاـ يـكـونـ الـمـؤـمـنـ مـؤـمـنـاـ حـتـى 160	جاـهـدـواـ اـنـفـسـكـمـ عـلـىـ شـهـوـاتـكـم 33
لاتـاخـذـنـ مـعـالـمـ دـيـنـكـ عـنـ 90	حـبـ عـلـىـ بـنـ اـبـيـ طـالـبـ حـسـنـة 152
لاتـالـلـ مـرـضـاتهـ اـلـأـطـاعـتـه 151	حـبـ عـلـىـ بـنـ اـبـيـ طـالـبـ يـعـرـقـ الذـنـوب 152
لاـ حـجـابـ بـيـنـهـ وـ بـيـنـ خـلـقهـ 45	حتـىـ كـنـتـ سـمعـهـ الـذـيـ يـسـمـعـ بـه 45
لعـنـ اللهـ الـمـهـمـيـنـ لـهـ بـالـمـكـيـنـ 196	حدـثـنـيـ اـبـوـ جـعـفرـ عـلـيـهـ السـلـامـ تـسـعـيـنـ 26
لنـ يـلـجـ مـلـكـوتـ السـمـوـاتـ و 39	حدـرـ اـصـحـابـكـ عـنـ حـبـ الشـهـوـات 40
لوـ كـنـاـ لـاـ نـرـجـوـ جـنـةـ وـ لـاـ نـخـشـيـ 157	خـاطـلـواـ النـاسـ بـمـاـ يـعـرـفـونـ وـ دـعـوـهـ 26
لولاـ انـ الشـيـاطـينـ يـحـومـونـ عـلـىـ 41	خفـ اللهـ لـقـدـرـتـهـ عـلـيـكـ وـ اـسـتـحـيـ 158
لولاـ تـرـيـدـ فـيـ حـيـثـكـ وـ تـرـيـجـ 41	الـديـنـيـ حـرـامـ عـلـىـ اـهـلـ الـاـخـرـةـ 18
ليـسـ الـعـلـمـ بـالـتـعـلـمـ اـنـهـ هـوـ 34	رـأـتـهـ القـلـوبـ بـحـقـاقـ الـاـيمـانـ 46
ليـسـ الـعـلـمـ فـيـ السـمـاءـ لـيـنـزلـ 34	سلـمـانـ مـنـ اـهـلـ الـبـيـتـ 155
ليـسـ فـيـ اـمـتـيـ رـهـبـاـتـهـ وـ لـاـ 191	سمـعـتـ اـبـاـعـبدـ اللهـ عـلـيـهـ السـلـامـ يـقـولـ 23
المـؤـمـنـ بـشـرـهـ فـيـ وـجـهـ 119	ظـاهـرـهـ اـنـيقـ وـ بـاطـنـهـ عـمـيقـ 23
المـؤـمـنـ يـنـظـرـ بـنـورـ اللهـ 45	الـعـاملـ عـلـىـ غـيرـ بـصـيرـةـ كـالـسـائـرـ 89
ماـ اـحـبـ اللهـ عـزـ وـ جـلـ مـنـ عـصـاهـ 151	الـعـلـمـاءـ وـرـثـةـ الـاـبـيـاءـ 35
ماـ اـخـلـصـ عـبـدـ الـاـيمـانـ بـالـهـ 33	عـلـىـ مـعـ الـحـقـ وـ الـحـقـ مـعـ عـلـىـ 208
ماـ اـخـلـصـ عـبـدـ اللهـ اـرـبعـينـ صـيـاحـاـ 33	عـلـيـكـمـ بـتـقـوىـ اللهـ وـ الـورـعـ 165
ماـ اـخـلـصـ عـبـدـ اللهـ اـرـبعـينـ يـوـمـاـ 33	فـارـاهـ اللهـ مـنـ نـورـ عـظـمـتـه 45
ماـ انـعـمـ اللهـ عـزـ وـ جـلـ عـلـىـ عـبـدـ 18	فـكـانـمـاـ قـطـعـواـ الـدـيـنـاـ إـلـىـ الـاـخـرـةـ 44

هلك من ليس له حكيم.....	90	ما تقرّب (يقترب) الى عبد بشيء.....	121
يا اباذر ان العبد ليذنب الذنب.....	154	ما رأيت شيئاً الا ورأيت الله.....	46
يا اباذر ان الله تبارك و تعالى.....	140	ما كلام رسول الله صلى الله.....	25
يا عثمان ان الله تبارك و تعالى لم.....	191	ما كتبت اعبد ربّاً لم اره.....	46
يا غاية آمال العارفين.....	19	ما من عبد الا و لقبه.....	36
يا كمبل لا تأخذ الا عننا.....	89	ما من عبد يخلص لله العمل.....	33
يا كمبل ما من حركة الا.....	89	مصالح عشاق.....	20
يا عشر الشيعة انكم قد نسبتم.....	165	من احبابنا و زاد في معرفتنا.....	22
يخرج احدكم فراسخ فيطلب لنفسه.....	90	من اخلاص الله اربعين صباحاً.....	33
يظهرهم عن كل شيء سوى الله.....	18	من اخلاص الله اربعين يوماً.....	33
اليمين و الشمال مضلة و الطريق.....	8	من اراد الله بدأ بكم و من.....	208
 از ایمان پرسیدی - خدایت.....	185	من اقرّ بدين الله فهو مسلم.....	135
امام بزرگترین آیت خداوند است.....	104	من زهد في الدنيا.....	33
امام صادق با تکرار آیه‌ای.....	46	من عمل بما علم ورثته الله.....	34
امیر المؤمنین علیه السلام به صحرا.....	27	من لم تسوه سیئة فليس.....	168
ای دشمن جان خود، شیطان.....	191	المهدى من هدیت.....	102
جایز نیست.....	192	موتوا قبل ان تموتوا.....	39
چه شود که کسانی.....	191	الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا 37 و 38	38
در حضور آن حضرت سخن از.....	27	الدّم توبه.....	153
روزی نزد امام سجاد علیه السلام.....	28	و ان ادخلتني النار اعلمت.....	161
کسی که فرامزاروای ستمگر.....	183	و انت تعلم ضعفي عن قليل من.....	161
کسی که فرامزاروای ستمگر.....	196	و في ازمان الفترات عباد ناجاهم.....	34
گروهی از دوستان شما مرتكب.....	167	و اجعل قلبي بحبك متيناً.....	21
من همچون امامان پیش از خود.....	25	و هب لأهل محبّته القوة على.....	21
هر کس بشنود که شخصی ندا.....	194	و الله لا يدخل النار منكم رجل.....	159
هر کس صحیح کند و به انجام.....	194	هبني صبرت على عذابك،.....	19
هیچ جنایتی بر مسلمان بالاتر از.....	184	هل الدين الا الحبّ... الدين.....	22
		هل الدين الا الحبّ؟ لانعبده.....	17

نماية كتب

- | | |
|--|--|
| آئین بندگی در آئینه اندیشه و احساس (سید محمد باقر صدر، ترجمه مهدی طیب) | 179 |
| احادیث مثنوی (فروزانفر) | 40 |
| احتجاج (لبرسی، با تعلیقات سید محمد باقر موسوی) | 81 |
| احیاء العلوم (غزالی) | 141 و 33 |
| اربعین (شیخ بهائی) | 99 و 97 |
| اسرار عبادات (عبدالله جوادی آملی) | 18 و 17 |
| اصول کافی (کلینی) 17 و 21 و 22 و 28 و 33 و 37 | |
| تفف العقول (بن شعبه حرانی، ترجمه کمره‌ای) | 45 و 50 و 51 و 80 و 89 و 91 و 111 و 121 و 160 و 166 و 167 |
| الله شناسی (سید محمد حسین حسینی تهرانی) | 29 |
| تخلیص مقیاس الهدایة (علامه مامقانی، علی اکبر امالی (صدقوق)) | 160 و 159 |
| تحفة الاخیار (محمد طاهر قمی) | 57 |
| تذكرة الحفاظ (شمس الدین محمد الذہبی) | 57 و 60 |
| تفسیر سوره حمد (امام خمینی) | 71 |
| تفسیر صافی (فیض کاشانی) | 65 و 23 |
| تفسیر کبیر (فخر رازی) | 47 |
| بحار الانوار (جلسی) * | 15 و 18 و 20 و 22 و 23 و 24 و 25 و 26 و 27 و 28 و 29 و 30 و 31 و 34 و 35 و 36 و 37 و 38 و 39 |

- | | | |
|---|-----|---|
| شرح دفتر دل (داود صمدی آملی) 100 و 139 | 18 | تفسير مجمع البيان (طبرسي) |
| شرح فصوص الحكم (داود قيصرى) 40 | 65 | تفسير نور النقلين (عبد على بن جمدة) |
| شق الجيب و رفع حجاب الريب في اظهار اسرار الغيب (محب الدين بن عربي) 98 | 57 | تبليس ابليس (ابوالفرح عبدالرحمن بن الجوزى) |
| صحيح (مسلم) 141 | | تنبيه الخواطر و نزهة الناظر (ورام بن ابي فراس) |
| صحيفه نور (مؤسسه نشر آثار امام خميني) 75 | 33 | |
| الصلة القبطية (محب الدين بن عربي) 98 | 60 | تورات |
| طبقات الشافعية (شبكى) 57 | 171 | جامع السعادات (مهدى نراقى) |
| طبقات المفسرين (سيوطى) 57 | 142 | جامع الاخبار (محمد بن محمد شعيري) |
| عدة الداعي (ابن فهد حلى) 18 و 33 | 25 | حقاقيق (فيض كاشانى) |
| عرفان نظري (سييد يحيى بشرى) 58 | 57 | دنباوه جستجو در تصوّت ایران (حسین زرین کوب) |
| علم اليقين (فيض كاشانى) 45 و 44 | 76 | ديوان (امام خميني) |
| عوارف المعارف (شهروردى) 33 | 57 | الرّد على الحلاج (مفید) |
| عالی اللّالی (حسانی) 19 | | رسالة اخری في المهدی (محبی الدین بن عربی) |
| عين الحياة (مجلسی) 57 | 98 | رسالة القدس (محبی الدین بن عربی) |
| عيون اخبار الرضا (صدقوق) 33 | 97 | رسالة سیر و سلوک (منسوب به بحرالعلوم، مقدمه و شرح محمد حسین حسینی طهرانی) |
| الغيبة (شيخ طوسی) 82 | 106 | رسالة صغيرة في المهدی (محبی الدین بن عربی) |
| فتוחات مکہ (محبی الدین بن عربی) 41 و 98 و 99 و 100 | | رسالة لقاء الله (جود ملكی تبریزی، ترجمه سید احمد فهری) |
| فلاح السائل (سييد بن طاووس) 46 | 29 | رسالة مناقب يا تحیٰت و يا صلوات (محبی الدین بن عربی) |
| قصيدة في المهدی (محی الدین بن عربی) 98 | 98 | رهتوشه دیدار (مهدى طیب) 9 و 31 و 47 و 63 |
| القول المحتين في تشريح الشيخ الاكبر محی الدین ابن عربی (الشيخ قاسم الطهرانی) 99 | | روضة کافی (کلینی، علی اکبر غفاری) 82 |
| كافش الاسرار (مولی نظر علی طلقانی، مهدی طیب) 31 و 9 | | سفينة البحار (محدث قمی) 33 و 58 و 82 |
| کبریت الاحمر (عبد الوهاب شعرانی) 99 | | |
| كسر اصنام الجاهلية (ملاصدرا) 57 و 69 | | |
| كلمات مكتونه (فيض كاشانى) 3 و 36 و 47 | | |

			کلیات عرفان اسلامی (همایون همتی)
106	مقالات (محمد شجاعی)	59	کیمیای سعادت (غزالی)
141	مکارم الاخلاق (طبرسی)	184	اللَّمع (ابونصر سراج)
73	منهج السنة النبوية (ابن تیمیه)	57	محاجة البيضاء (فیض کاشانی) 20 و 46 و 141
		57	مختصر الفتاوى المصرى (ابن تیمیه)
	نص النصوص فى شرح الفصوص (سید حیدر آملی)	68	
	نفائس الفتنون (شمس الدین محمد آملی)	106	مدیریت اسلامی (مهدى طیب) 9 و 47 و 53 و 200 و 63
	نهج البلاغه (سید رضی) 16 و 23 و 30 و 34 و 40 و 44 و 45 و 65 و 66 و 119 و 152 و 191 و 187	47	مرصاد العباد (نجم الدین رازی)
60	ودا	157	مستدرک الوسائل (محمد نوری)
	وسائل الشیعة (حر عاملی) 51 و 210	141	مسند (حمد حنبل)
	هزار و یک نکته (حسن حسن زاده آملی) 34 و 100	139	مصاحف الانس (شمس الدین محمد بن حمزه فتاری)
76	یادنامه عشق (امام خمینی)	71	مصابح الهدایة الى الخلافة و الولاية (امام خمینی)
99	الیواقیت و الجواهر (عبدالوهاب شعرانی)	9 و 31	مصابح الهدی (مهدى طیب)
		18 و 19 و 20 و 21 و 22 و 30 و 40 و 162 و 196	مقاتیح الجنان (محمد قمی)

* با توجه به این که در کتاب حاضر نشانی احادیث منقول از کتاب بحار الانوار، بر اساس نسخه‌های چاپ ایران ذکر شده، در مورد احادیثی که از مجلدات 57 و بعد نقل شده است، چنانچه خواننده محترم بخواهد احادیث مذبور را در نسخه‌های چاپ لبنان بیابد، لازم است 3 رقم از عدد مجلد ذکر شده بگاهد.

فهرست تفصیلی مطالب

5	فهرست اجمالی مطالب	مقدمه
7	پیشگفتار	
11	فصل اول: سرچشمۀ عرفان اسلامی	
13	مقدمه	
14	1 روی کرد خداگرا	
15	الف - روی کرد دنیاگرا	
15	ب - روی کرد آخرت گرا	
16	ج - روی کرد خداگرا	
16	2 روی کرد عاشقانه	
16	الف - روی کرد تاجرانه، اجیرانه و صابرانه	
17	ب - روی کرد عاشقانه	
22	3 روی کرد متعمّقانه	
32	4 روی کرد علم الهامی و موهبتی خواهانه	
35	5 روی کرد شهود طلبانه	
47	6 روی کرد تمامیت گرا	
54	سخن آخر	

فصل دوم: بودسی دلایل منکران

55.....	منکران و مخالفان عرفان و تصوّف چه می گویند
57.....	تذکر آغازین
58.....	تذکر آغازین
61.....	کدام عرفان و تصوّف؟
65.....	تفسیر انسی و تأویل عرفانی
67.....	نسبی بودن معارف اکتسابی و شهودی با با الهی بودن معارف دینی تعارض ندارد
68.....	نفی برخی بزرگان صوفیه تو سط صوفیان بزرگ دیگر
70.....	نفی عرفان و تصوّف تو سط داشمندان سایر علوم اسلامی
73.....	انگیزه و پیهۀ مخالفت برخی علمای اهل سنت با عرفان و تصوّف
74.....	نظر داشمندان شیعه در مورد عرفان و تصوّف
78.....	احادیث و روایات مورد استناد برای نفی عرفان و تصوّف
83.....	تذکر پایانی

فصل سوم: لغش‌های نظری و عملی در سلوک

85.....	مقدمه
87.....	صدق و اخلاص
88.....	علم و آگاهی
88.....	راهبر و راهنمای ذی صلاح
90.....	1- لغش‌های اعتقادی
94.....	2- حجت شمردن کشف و کرامات
105.....	3- مطلق کردن و حجت شمردن پیر و مراد
107.....	4- بی اعتنایی و حذف ظواهر وحی
109.....	5- بی اعتنایی به عقل
110.....	6- بی اعتنایی و بی احترامی به علوم و عالمان ظاهر
112.....	7- توسّل به احادیث غیر معتبر و برداشت‌های ناموجه
115.....	8- استناد به اشعار و عبارات ادیبانه و داستان‌ها و تمثیل‌های عرفانی
116.....	9- ریاضات و عبادات شاق و بدعت آمیز
118.....	10- جبرگرایی و مسئولیت گریزی
123.....	11- ملامتی گری و تظاهر به ترک طاعات و ارتکاب معاصی
127.....	

130	بی نیازی اهل طریقت به شریعت، و اهل حقیقت به شریعت و طریقت
134	خود را برتر و بالاتر از طاعت و معصیت پنداشتن
139	دل باید پاک باشد، ظاهر مهم نیست
142	نقدير با کوشش تغيير نمی پذيرد
143	کار از عنایت برمی آيد نه از مجاهدت
146	تکلیف متوجه مدهوشان و مجنونان نیست
147	مؤمن از بد و تولد بزرخ را طی می کند و در عالم بزرخ تکلیف نیست
150	برای رسیدن به مقصد، محبت کافی است
152	با وجود محبت معصیت زیانی نمی رساند
156	دوست هرگز محب خود را عذاب نمی کند
161	عذاب اگر از جانب محبوب باشد عذب و گواراست
164	پروای از معصیت، حاکی از بی اعتمادی به رحمت الهی و شفاعت معصومین است
169	خداده طاعات ما بی نیاز و معاصی ما برای او بی زیان است
170	در مقام وحدت و یگانگی، محروم و نامحروم بی معنی است
173	برای رسیدن به عشق الهی باید از عشق مجازی مدد گرفت
175	مدد جستن از نغمه های خوش و صدای زیبا برای پرواز روح
177	رقص و دست افشاری صوفیانه
181	استفاده از مواد مخدّر
182	مستی شراب مجازی، پلی به سوی مستی شراب حقیقی
187	ترک تلاش در شوون دنبیوی
189	رهبائیت، گوشنهشینی و خلوت گرینی
193	درون گرایی افراطی و از دست دادن حسّاسیت های اجتماعی
197	سکولاریسم و عرفان
201	کمک به نیازمندان و مقابله با ظالمان فضولی و مداخله در کار خداست
204	صوفی نمائی و عرفان مآبی
207	سخن پایانی
211	ضمائر
213	فهرست آیات قران کریم
214	فهرست احادیث و روایات
217	فهرست کتب